



فقه غناء و موسیقی

(جلد ہفتم)

شادمانی‌های همراه موسیقی: رقص، کف زدن،
سوت و بشکن، تبیین فقه رقص و احکام شادمانی
بانوان، و مسایل مرتبط با نگاه و رؤیت حجم بدن

(مد ظلہ العالی)

حضرت آیت اللہ محمد رضا نکونام

فقه غنا و موسیقی / جلد هفتم

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: فقه غنا و موسیقی: شادمانی‌های همراه موسیقی:
رقص، کف زدن، سوت و بشکن، تبیین فقه رقص و احکام شادمانی
بانوان، و مسایل مرتبط با نگاه و رؤیت حجم بدن / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر، انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۷ ج، ج ۷، ۲۴۸ ص.
شایک دوره: ۰۰ - ۱۹ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
شایک ج ۷: ۰۶ - ۰۹ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: ج ۷ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیبا)
عنوان دیگر: شادمانی‌های همراه موسیقی: رقص،
کف زدن، سوت و بشکن، تبیین فقه رقص و احکام
شادمانی بانوان، و مسایل مرتبط با نگاه و رؤیت حجم بدن
موضوع: موسیقی (فقه)
موضوع: اسلام و موسیقی
موضوع: موسیقی -- فتاواها
رده‌بندی کنگره: ۶ / ۱۹۴ / ن ۸ ف ۷ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی: ۳۷۴ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۹۲۹۴۲

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸

www.nekoonam.com

www.nekounam.ir

ISBN : 978 - 600 - 7347 - 09 - 6

ISBN: 978 - 600 - 6435 - 19 - 0 شایک دوره: ۰



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

فصل دهم: رقص و حرکات موزون

۱۳ موضوع‌شناسی رقص
۱۳ معناشناسی رقص
۱۴ گستردگی رقص
۱۸ اقسام رقص
۱۹ رقص طبیعی آزادی
۲۵ رقص از نظرگاه روایات
۲۷ ردیف یکم: روایات مذمت رقص
۲۷ رقص زفن برگرد گوساله‌ی سامری
۳۰ رقص شیطانی
۳۴ روایت سکونی
۳۵ ردیف دوم: روایات جواز رقص
۳۵ رقص در مجلس عروسی
۳۸ رقص شیدایی عشق
۴۱ رقص‌های لازم

۴۲	عقده‌های درونی.....
۴۳	رقص‌های حرام.....
۴۳	یکم و دوم: رقص‌های مختلط و هیجان‌زا برای انجام گناه.....
۴۴	رقص و سماع درویشی.....
۴۶	سوم: اشاعه‌ی فحشا.....
۴۸	چهارم: رقص‌های ویژه و نماد اهل معصیت.....
۵۲	پنجم افراط در رقص و لهو.....
۵۲	اصل اولی در رقص.....
۵۸	رقص برای محارم.....
۵۹	داشتن چشم و دل سیر و نداشتن عقده و حسرت کمبود.....
۶۱	شریعت‌محوری در استفاده از حلال‌ها.....
۶۳	فقه‌پژوهی رقص.....
۶۵	«لهو و شادمانی» از دیدگاه شیخ انصاری <small>رحمته‌الله</small>
۶۹	حرمت مطلق بازی.....
۷۰	بازی؛ دواى متکبر مغرور.....
۷۱	حرمت مقید لهو، نه مطلق.....
۷۲	توجه به حیث موجود در روایات.....
۷۵	توجه به اقرا ن لهو.....
۷۷	دخالت نداشتن شهوت در لهو.....
۷۹	نقد نظرگاه شیخ <small>رحمته‌الله</small> در حرمت لهو بطری و شادمانی.....
۸۴	نمونه‌هایی از فتاوی حرمت.....
۸۷	تغییر عوارض و تأثیر بر موضوع رقص.....
۹۸	رقص و فتوای جواز.....



فصل یازدهم: نگاه به زنان

نگاه به زنان	۱۰۳
نگاه از نظرگاه قرآن کریم	۱۰۴
زمینه‌ی بیان احکام نگاه	۱۰۴
نگاه آرام و خُمار	۱۰۶
زنای چشم	۱۰۷
بررسی روایات نگاه	۱۰۸
اهمیت نگاه نخست و نگاه ارادی	۱۰۹
نگاه نخست و اراده‌ی فساد	۱۱۰
نگاه برای کسب آگاهی و قضاوت	۱۱۱
دوری از نگاه بیمار و طمع‌آلود	۱۱۲
رابطه‌ی نگاه و حرمت و کرامت انسانی	۱۱۲
تجاوز در نگاه	۱۱۳
مراعات عرف محل و تناسب‌ها	۱۱۶
احترام به عادت‌های منطقه‌ای در نگاه و پوشش	۱۱۷
نگاه به زینت‌های آشکار	۱۱۸
نگاه به پاها تا میچ	۱۱۹
نگاه به پشت زنان	۱۲۰
تحلیل نگاه از پشت	۱۲۲
جداسازی زنان از مردان	۱۲۴
کاستن از محدودیت‌های بی مورد در پرتو آگاهی‌بخشی	۱۲۴
بررسی یکی از دیدگاه‌های فقهی	۱۲۶
مستحسن نبودن پوشیه	۱۲۹

۱۳۰	تربیت جنسی کودکان
۱۳۲	پی آمد توجه به ملاک‌های حکم نگاه
۱۳۴	نقش نگاه‌های دوران کودکی در دوری از گناهان
۱۳۶	دست دادن با نامحرم
۱۳۹	نگاه به حجم بدن زن
۱۴۱	پوشش شیشه‌ای، نازک و بدن‌نما
۱۴۳	تفاوت پوشش اسلامی و حجاب متعارف
۱۴۹	مستثنیات پوشش
۱۵۰	زینت زنان
۱۵۱	چهره؛ زبان بدن
۱۵۱	ناپسندی و فریب‌نمایی نقاب
۱۵۲	جهت فسادانگیزی قابل پوشیه
۱۵۳	ناپسندی پوشش افراطی
۱۵۴	پوشش حجم بدن در فقه
۱۵۷	مواردی از رؤیت حجم بدن در روایات
۱۵۹	لزوم پوشش ظاهر
۱۶۲	رابطه‌ی نگاه سالم و حور العین

فصل دوازدهم: کف، سوت، بشکن، بازی و ابراز شادمانی

۱۶۹	کف، سوت و بشکن
۱۶۹	فطری بودن احکام دینی
۱۷۲	کف و سوت زدن از نگاه قرآن کریم
۱۷۵	صوت و کف زدن بر اندازانه



۱۸۱	لَعِب و بازی
۱۸۲	لعب از دیدگاه قرآن کریم
۱۸۲	بازی منافقانه و فراگیر
۱۸۵	بازی شکاکانه
۱۸۶	بازی کودکانه
۱۸۸	بازی کودکی و لهو بزرگی
۱۸۸	بازی؛ خمیره‌ی ناسوت
۱۸۹	بازی با دین
۱۸۹	بازی با شعایر دینی
۱۹۰	تفاوت میان بازی و بازیگری
۱۹۰	نتیجه‌ی بحث
۱۹۱	لعب از نظرگاه روایات
۱۹۱	تخلیه‌ی انرژی کودکانه
۱۹۲	بازی و خنده با کودک
۱۹۷	صاحبان روح قدسی
۱۹۹	کبوتربازی
۲۰۰	مهندسی طنز و شوخی
۲۰۱	کامیابی و ملاحظه با همسر
۲۰۵	آموزش مسایل جنسی
۲۰۶	همبازی مرد
۲۰۷	بازی با همسر؛ میدان رزم زن
۲۰۹	جفای نداشتن بازی
۲۱۰	عمر مفید، عمر ضایع

۲۱۲ حرفه‌ای‌های همیشه سرگرم

۲۱۳ اشتغال به حق

۲۱۳ بنده‌ی هم‌نفسِ حق تعالی

۲۱۵ نتیجه‌ی بحث

۲۱۷ ضرورت مهندسی کامیابی، سرگرمی‌ها و ابراز شادمانی

۲۱۹ عصبیت جاهلانه و دوری بیش‌تر از حقیقت

۲۲۱ شهادت و غربت

۲۲۲ هنر؛ آوردگاه رزم ولایی

۲۲۳ چهره‌نگاری و تصویرسازی از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

۲۲۴ صنعت اسباب‌بازی و مجسمه‌سازی

۲۲۶ پی‌آمد خفقان صوتی و حرکتی کودک

۲۲۷ ضرورت رعایت تناسب‌ها

۲۳۱ رعایت تناسب در توجه به هدف عالی آفرینش

۲۳۳ الگوگیری از زندگی امام خمینی رحمته‌الله

۲۳۵ شریعت سهل، ساده و عشق‌محور



فصل دهم:

رقص و حرکات موزون

(شادمانی‌های همراه موسیقی)

موضوع‌شناسی رقص

معناشناسی رقص

در کتاب‌های لغت، «رقص» به معنای جوشش، شتاب گرفتن (خب) و درخشیدن آمده است.^۱ «رقص في الكلام»؛ یعنی تند صحبت کرد و در سخن گفتن سرعت گرفت. «رقص وأرقص» به معنای به رقص درآورد. «رقاص الساعة»؛ پاندول ساعت است. رقص، نوعی از بازی دانسته شده و به معنای پای‌کوبی آمده است. رقص در مرحله‌ی نخست، فعلِ پا و سپس فعل دست و بعد، دیگر اندام است. رقص در نوع کتاب‌های لغت به معنای جنبیدن و داشتن حرکات موزون است.

جوشیدن، درخشیدن، سرعت گرفتن، کوفتن و زدن، به صورت فعل‌های اثباتی است و در هیچ یک از این معانی، خمودی و مردگی دیده نمی‌شود. همه‌ی معانی گفته شده از صفات جمال و از افعال ارزشی است و در هیچ کدام امری نکوهیده، ناهنجار و ضد ارزشی و منفی مشاهده

۱. ر. ک: لسان العرب، ج ۷، صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

نمی‌شود؛ چراکه در همه‌ی این معانی، ظهور، اظهار و جوشش و خروش برآمده از نوعی حرکت در آن است.

گسترده‌گی رقص

رقص امری ناشناخته یا عجیب برای بشر و دیگر پدیده‌ها نیست. رقص هرگونه حرکات موزون و چرخ و چین هماهنگ انسان یا دیگر پدیده‌هاست. حرکت خودکار یا مداد بر روی کاغذ، حرکت دست انسان، حرکات بدنی انسان، گیاهان، حیوانات، ابرها، امواج دریا، همه و همه رقص این پدیده‌هاست. در این میان، بیش‌ترین استعداد برای رقص، در «زن» وجود دارد. زن استعداد رقص و طبیعت آن را در خود دارد؛ هرچند مادر مقدس کلیسا گردد.

در جلد نخست گفتیم از نظرگاه فلسفی، پدیده‌ای نیست که حرکت نداشته باشد و حرکتی نیست که صوت نیافریند و حرکت، اگر طبیعی باشد، صوت آن موزون است، از این رو پدیده‌ای نیست که نغمه‌ی موسیقایی نداشته باشد. در این جا می‌گوییم، حرکت آن‌گاه که موزون و نظام‌مند باشد، به رقص تبدیل می‌گردد. تمامی پدیده‌های ناسوتی حرکت دارد و هر پدیده‌ای در حرکت خود نظم دارد؛ بر این اساس، پدیده‌ای نیست که افزون بر نغمه‌ی موسیقایی دل، بدون «رقص» باشد. چگونه می‌توان رقص اجسام را دید. سنگی نیست که با سنگی دیگر انجذاب نداشته باشد و به آن دل ندهد و برای وصول به آن، به جدّ و با تلاشی مضاعف، کوشش ننماید و حرکتی موزون و همراه با رقص نداشته باشد. خاستگاه رقص، عشق هستی و پدیده‌هاست. از «عشق» در کتاب‌های



«چهره‌ی عشق»، «محبوب عشق» و «محبوبان و محبان» بسیار گفته‌ایم. هستی در رقص است و رقص آن، از عشق است. هر کسی از عشق کسی می‌رقصد و عشق نیز می‌رقصد و هر چیز را به رقص وا می‌دارد؛ از زمین تا آسمان، از فلک تا ملک، از حضرت حق تا خلق؛ همه و همه را عشق در دل است و دل بر عشق نهاده‌اند. زمین و آسمان از عشق می‌رقصدند، آب از عشق می‌غلطد، هوا از عشق می‌جنبد، باد از عشق می‌وزد و بید هم دایم از عشق در رقص است. صدا از عشق می‌رسد، ندا از عشق می‌دهد و تپیدن و جنبیدن، غلطیدن و وزیدن، رسیدن و خزیدن، همه و همه از رقص عشق است و رقص نیز از عشق است که در رقص است. هر کس که ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ را داناست، رقص عشق را شناساست؛ هر کس که رقص عشق را می‌شناسد، خود را آگاه رقص خویش و خلق بیند. چنین کسی مرد راه است. آن کس که رقص هستی را بیند، فعل حق را دیده است. هر کس که رقص فعل را بیند، اراده‌ی حق را آشکارا می‌بیند. کسی که عشق دارد، نمی‌تواند مستی نداشته باشد، و مست، حرکت دارد و آن که از حرارت حرکت مستی پُر است، نمی‌تواند جنبش و جوشش نداشته باشد و در آرام و قرار، مسکن گزیند و از رقص مدام باز ایستد.

رقص و چرخ و چین موزون، ویژه‌ی انسان نیست و همه‌ی پدیده‌ها را در بر می‌گیرد. رقص از هنرهای آفرینش است. سید رضی درباره‌ی روز عاشورا - که دانشگاه عشق است - گوید:

يا يوم عاشوراء كم لك لوعة تترقص الاشياء من ايقادها^۲

۱- رحمان / ۲۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۰.

- ای عاشورا، تو تا چه اندازه آتش عشق و حرارت آن را با خود

داری، همه چیز از سوزش عشق تو به رقص و تکاپو می آیند.

جناب سید رضی رحمته الله علیه در این شعر، از رقص اشیا - در نسخه ای دیگر، از احشا و جوارح بدنی - سخن گفته است.

رقص در خورشید، ماه، نظام کیوانی به صورت طبیعی و نیز در انسان، به صورت حرکات موزون و اختیاری وجود دارد. رقص امری و رای مستی حاصل از برانگیختگی شهوانی است که حرکت از روی زوال عقل - که از فرد بیمار نیز دیده می شود - و چیرگی شهوت است و منحصر به آن نیست. رقص دارای نظام و سیستمی طبیعی است، از این رو، باید در پژوهش های فقهی به این نکته توجه داشت آیا نظام های طبیعی که در ساختار آفرینش وجود دارد، می تواند حرام گردد یا خیر؟ به این معنا که آیا امری که با طبیعت هماهنگ است، می تواند به صورت ذاتی، نکوهیده، مستنکر و زشت دانسته شود یا نه؟

رقص در آدمی، جلوه های زیبا و ظرایف، لطافت ها و شگفتی های آفرینش اندام ظاهری او - به خصوص زن - را می نمایاند و آدمی را به مطالعه رازهای نهفته و اسرار شگفت انگیز آن، در بی نهایت پیچ و خم و چرخ و چین موزون فرا می خواند. رقص با افت و خیزهای موزونی که دارد، مستی، عشق، حال، شور، شوق و رمز و راز دل را حکایت می کند و ناصافی و ناخالصی، یأس، ترس، خشکی و خمودی دل را از سویدای جان دور می سازد و بستری شفاف برای خاطره های دل فراهم می نماید. رقص اگر ملایم باشد، بیانگر «عشق» و چنانچه کشیده باشد، چرخ و

چین «ناز» را می‌رساند. چکاوک‌های قهری، بیان‌گر «هیبت» است. ما از «عشق» و «ناز» در کتاب «دانش سلوک معنوی» سخن گفته‌ایم. نازی که با راز و نیاز همراه است. تعبیر «چرخ و چین ناز» با مطالعه‌ی این کتاب است که معنای عمیق خود را می‌نمایاند.

رقص‌های تند و تیز تاپ تا انواع رقص‌های عشرتی و معنوی، سلوکی و سماعی و علمی و آکادمیک، هر یک جهتی از سیر و حرکت انسانی را بیان می‌دارد.

لطف آفرینش حق و چهره‌ی دل که رو به سوی او دارد، همواره دستمایه‌ی زشتی‌های جبهه‌ی باطل و ابزاری برای تحریک شهوتِ آلوده، فحشا و ایجاد بی‌خودی، غفلت و دوری از حق شده است؛ به‌گونه‌ای که امروزه با چیرگی سلطه‌ی غرب، رقص، معنایی جدا از غلبه‌ی شهوتِ بی‌بند و بار و مهارگسیخته ندارد. ما بسط نفوذ «جبهه‌ی باطل» در امور معنوی و تحریف حقایق هستی را در کتاب «جامعه‌شناسی علم دینی» آورده‌ایم. جبهه‌ی باطل با اشاره‌ی ابلیس، برای تمامی ابزارهای حق، بدلی خَلق کرده است تا حقایق ربوبی را به تحریف کشد و آدمیان را از حق و حقیقت باز دارد. ما سیر ترفندهای جبهه‌ی باطل را در کتاب «دانش زندگی» آورده‌ایم و با مطالعه‌ی این کتاب‌هاست که به‌نیکی دانسته می‌شود، ما از چه فضایی سخن می‌گوییم و ملکوت الهی، چگونه در دست چهره‌های باطل که گاه حق‌نمایی دارند، به «قتلگاه انسانیت» و «مسلخ انسان‌ها» تبدیل گشته است و چه درد عمیقی، از این شکارچیان انسان، بر جان انسان‌های آگاه و حق‌طلب است.

اقسام رقص

رقص دارای اقسام بسیار متنوع و گوناگونی است و تحقیق از آن، بسیار طولانی و کتابی مستقل می‌شود. امروزه دانش تربیت بدنی با مطالعه‌ی تأثیر رقص بر تربیت جسم، برخی از ورزش‌ها را با رقص آمیخته است. برخی از ورزش‌های صبحگاهی نمونه‌ای از انواع رقص است که برخی رسانه‌ها آن را آموزش می‌دهد. آموزش تنفس صحیح و چگونگی حرکات دست و پا نیز در آموزش رقص انجام می‌گیرد.

در تیزرهای تبلیغی تلویزیون، از رقص بسیار استفاده می‌شود؛ چرا که رقص خوشایند افراد جامعه است و از آن لذت می‌برند. رقص می‌تواند برخی از بیماری‌های روانی یا جسمی را درمان سازد. «رقص»، منحصر به حرکاتی که در پارتهای مختلط و آلوده به گناه انجام می‌شود یا آن‌چه در عروسی‌ها وجود دارد، نیست. رقص اقسام بسیار متنوعی دارد و بخشی از آن، جنبه‌ی دارویی و درمانی دارد و هم‌چون «موسیقی درمانی» است که برای برخی تجویز می‌شود. در «رقص درمانی» می‌آید که بسیاری از آرتورها با رقص قابل درمان است. در فیزیوتراپی نیز انجام برخی از حرکتهای موزون، سفارش می‌شود. دقت بر چیدمان اسکلت و استخوان‌بندی انسان می‌رساند که آن را جز با حرکات موزون، نمی‌توان سالم نگاه داشت. طبیعت رقص، در همه‌ی این امور وجود دارد. رقص به‌طور کلی بر دو قسم پیوسته و گسسته است.

این تقسیم در نوافل نیز وجود دارد. توصیه شده است نماز نافله‌ی شب، به صورت گسسته انجام گیرد. برخی از دیگر نافله‌ها نیز به صورت

پیوسته می‌آید. اگر به دیده‌ی رقص و عاشقی به نافله نگاه شود، اشتباهی در گزاردن نماز رخ نمی‌دهد و تعداد رکعات گزارده شده یا دیگر اذکار نماز، خلط نمی‌شود و در آن، به اشتباه نمی‌افتند. به هر روی، نباید از صفات مثبتی که در نهاد آدمی و در متون دینی است غافل شد.

در قرآن کریم از رقص مذمتی نشده است، بلکه می‌توان رقص‌هایی را در مراتبی از آفرینش به دست آورد که به نیکویی به آن اشاره شده است. رقص دامنه‌ای گسترده دارد و از رقص دل و روح گرفته تا رقص حق و تجلیات او را که آیه‌ی شریفه‌ی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱ بر آن اشعار دارد، در بر می‌گیرد. شأن حق که سیری موزون است، رقص اوست و ما این سخن را در درس خارج فلسفه و در بحث حرکت، به تفصیل آورده‌ایم. البته قرآن کریم تنها در یک آیه، سوت و کف را مذمت نموده است که ما آن را در بحث از سوت و کف زدن می‌آوریم. در روایات نیز تنها چند مورد از رقص مثبت و در چند مورد از رقص منفی یاد شده است. در هیچ یک از موارد منفی، سخن بر سر اطلاق رقص و طبیعت آن نیست.

رقص طبیعی آزادی

تمامی پدیده‌ها با «قبض» و اسارت ظهور می‌نمایند و با «بسط» و آزاد شدن، حرکت خود را می‌آغازند. میل به آزادی در کوچک‌ترین واحد شناخته شده - اتم - دیده می‌شود. واحدهای اتم هر یک با سرعتی بسیار بالا در حرکت هستند و با جاذبه‌ای که از این حرکت تولید می‌شود، به دور

یکدیگر چرخش دَوْرانی دارند، که این چرخش، به آزادسازی اتم‌ها چارچوب می‌دهد. حرکت برای آزادسازی خود، آن‌گاه که موزون و نظام‌مند باشد، به «رقص» تبدیل می‌گردد. گفتیم تمامی پدیده‌های ناسوتی حرکت دارند و هر پدیده‌ای در حرکت خود دارای نظم است؛ بر این اساس، پدیده‌ای نیست که «رقص» نداشته باشد، آن هم رقص برای آزادی و برای خود شدن و خود نمودن. آزادی به معنای آشکار شدن چیزی است که پیش از آن، بسته و محدود بوده است؛ همانند در که باید بر لولایی باشد و این بدان معناست که آزادی باید در چارچوب خاصی باشد. رقص پدیده‌های طبیعی، حرکت بر مدار خاص است و با خود آزادی و آزاد شدن می‌آورد. تمامی پدیده‌ها در «بسته بودن» اصالت دارند و برای آزادی، باز شدن و پرده‌گشایی از کمالات پنهان خود تلاش می‌کنند و برای آن حرکت دارند و حرکت آنان نیز بر مسیری خاص و طبیعی و به صورت سازمان‌یافته و نظام‌مند و موزون است. حرکت برای کمال‌نمایی مستور، رقص است. دانشمندان کیوان‌شناس، زمین را حاصل یک انفجار می‌دانند. انفجار چیزی که مترکم و بسته بوده و با انفجاری باز شده است. زیست‌شناسان نیز حیات هر موجود زنده‌ای را از یک ذره می‌دانند که همه چیز را در خود دارد و رفته رفته باز می‌شود و بر اساس نظم نیز باز می‌شود؛ به‌گونه‌ای که می‌شود آن را تکرار کرد. آزاد شدن بر مدار حرکت موزون، هم فعل خود پدیده‌ها و هم مطابق با طبیعت و ملایم با جبلی آنهاست، از این رو رقص آزادی را دوست دارند و پی‌گیر آن می‌شوند؛ هرچند سختی و زحمت فراوان و هزینه‌های بسیار داشته باشد.

رقص آزادی آدمی با دخالت اراده و اختیار او شکل می‌گیرد. اختیاری که زمام آن در دست نفسی خودخواه است و در خودخواهی خود حد و مرز نمی‌شناسد و حتی به معصیت می‌گراید. چه بسا که آدمی برای باز شدن و رقص آزادی خود - که ملایم طبع او و دوست‌داشتنی است - مرزهای رقص آزادی را نادیده می‌گیرد؛ از این رو، با این پندار که در حال شکوفا شدن و رقص آزادسازی خود است، به اشتباه در مسیری قرار می‌گیرد که بد است و او را بیش‌تر وابسته می‌سازد و چیزی را که مصداق رقص آزادی نیست، آزادی می‌داند. چیزی که بندی به بندهای او می‌افزاید و وی را اسیر خواسته‌های ناحق و باطل نفسی می‌سازد که به جای شکوفایی استعدادها و باز شدن توان وی، تباهی استعدادهای او را در پی دارد. شریعت با قوانینی که دارد، مسیر طبیعی رقص آزادی و آزاد شدن انسان‌ها را نشان می‌دهد. دین برای همین است که برنامه‌ی زندگی دانسته می‌شود؛ اما برنامه‌ای که باید آن را از مجتهد صاحب شرایط و حقیقی، به صورت ویزیت شخصی خواست، نه به گونه‌ی عمومی. رقص آزادی چون حرکتی طبیعی است، به تدریج و با تناسب خود پیش می‌آید، بدون آن که نزاعی را سبب شود؛ مگر آن که به صورت ثانوی، خودخواهی و اغراض منفی بشری، آن را به اسارت خود درآورد و رقص آزادی طبیعی را در بند کند. رقص آزادی انسان به معنای حرکت موزون هر انسانی در طبیعت خود اوست. انسانی رقص آزادی دارد که طبیعت خویش را باز کند. رقص آزادی انسان به این نیست که بتواند برای خود انرژی و نیرو مترکم سازد، بلکه به آزاد ساختن انرژی‌ها و حرارتی است



که دارد. آزادی انسان با حرکت موزون و رقص طبیعی به این است که هر کسی خود باشد و کمال طبیعی را که در خود تعبیه دارد، به نمایش بگذارد.

ما نقطه‌ی شروع بحث رقص طبیعی و رقص برای آزادی را حیات انسان قرار می‌دهیم. در اسمای پروردگار نیز «حیّ» پیش از تمامی اسماء قرار دارد و اُمّ و امام آن‌ها شناخته می‌شود. هر چیزی که وجود یا نمود دارد، دارای حیات است. حیات، ظهور وجود و پدیده‌های هستی است. حیات یک پدیده، همان جهت ربّی و نحوه‌ی ظهور اوست. جهتی که به اعتبار حق تعالی «هویت ساری» و به اعتبار وصف پدیده «معیت قیومی» نامیده می‌شود. بر این اساس، چگونگی حیات که هنوز برای علم تجربی ناشناخته مانده است، بدون توجه به جهت ربّی پدیده‌ها و بدون حق تعالی معنا نمی‌یابد.

کسی که حیات دارد، دارای شعور و درک است. شعور، ظهور حیات است. کسی که زنده است و نیز آگاهی و شعور دارد، با مشاهده‌ی کمالات موجود خود، عاشق می‌شود و برای اظهار و پدیداری آن، حرکت می‌نماید. حرکت و سیر، نتیجه‌ی حیات و آگاهی است. کسی که حرکت دارد باید مسیری طبیعی را به صورت نظام‌مند رود و سیر و حرکت موزون داشته باشد و رقص نیز چیزی غیر از حرکت موزن و نمایش داشته‌ها و کمالات نیست. زن که در رقص بسیار توانمند است، در پی آن است که چرخ و چین اندام و زیبایی‌های بدنی خود را به نمایش بگذارد. رقص تلاشی است برای آزادی خود و نمایش داشته‌هایی که در هر کسی است.

هیچ پدیده‌ای نیست که عاشق داشته‌های کمالی خود نگردد؛ چرا که هر پدیده‌ای در حال حرکت است و حرکت آن نیز موزون است و ایستایی و سکون در عالم نیست. بر این اساس، کسی و چیزی نیست که رقص برای آزدسازی خود نداشته باشد و آن را نخواهد؛ اما هر کسی در رقص خود چیزی را به نمایش می‌نهد که با طبیعت او سازگار است. بنابراین، رقص هر پدیده‌ای بر مدار طبیعت و کمالاتی است که دارد.

حال که تمامی پدیده‌ها با رقص خود در صدد آشکار ساختن و به نمایش گذاشتن داده‌های خود هستند و با این شیوه در پی آزدسازی خود می‌باشند و آزادی خود را می‌خواهند، گاه نمایش یک چیز میان چند پدیده مشترک می‌گردد و رقابت بر سر آن در می‌گیرد و گاه حرکت‌ها غیر موازی می‌شود. در نتیجه میان رقصنده‌های آزادی‌خواه درگیری و تصادم ایجاد می‌شود. تمامی برخوردها و صدمه‌ها برای آزادی است. آزادی آسیب دارد؛ چرا که هر چیزی حرکت دارد و آن که سریع‌تر و با احتیاط و حزم و در پرتو آگاهی‌های حقیقی که از دین بی‌پیرایه به دست می‌آید می‌دود، رقص نمایان‌تری دارد و زودتر و بهتر به آزادی خود می‌رسد و زیر شمشیر غمش، رقص‌کنان، سجده‌کنان خواهد رفت. حرکت‌های گناه‌آلود و غیر طبیعی و نیز رهایی‌طلبی‌ها دیگر رقص عشق و رقص آزادی نیست و آنان که به «هوس» می‌افتند و بر اساس هوس‌های نفسانی نامشروع و تجاوزکارانه‌ی خود موجب به وجود آوردن شرور می‌شوند، رقص آزاد طبیعی را از دیگران سلب می‌کنند. کسی که رقصنده‌ای طبیعی باشد و بر مدار طبیعی خود حرکت موزون داشته باشد، به آزادی می‌رسد، بسیط

می‌گردد و قبض از او گرفته می‌شود؛ باز می‌شود و بستگی ندارد؛ روشن می‌شود و تاریکی ندارد؛ شیرین می‌شود و تلخی در او نیست؛ بشاش و گشاده‌رو می‌شود و گرفته و بد عُنُق نیست؛ ظرفیت بالا و دلی وسیع و گسترده می‌یابد و راحت و بی‌آلایش می‌شود و تکلفی ندارد و از همه مهم‌تر به صدق می‌رسد و خود طبیعی می‌شود و سپس به عشق و وصول می‌یابد. صدق ریشه‌ی عشق است. عشق یعنی صافی بودن و صفا داشتن؛ یعنی خود بودن. چنین کسی برای انجام کاری که به صدق می‌آورد - یعنی با او تناسب دارد - دارای انگیزه و نشاط است؛ چرا که رقص طبیعی دارد و تا این رقص طبیعی را دارد، انگیزه و نشاط او محفوظ است. کسی از علم، ثروت و دیگر داشته‌های خود خسته می‌شود که آن را با رقص طبیعی و با صدق به دست نیاورده باشد؛ زیرا کسی نمی‌تواند چیزی را که برای خود او نیست و ملایمتی به نهاد او ندارد و نمی‌تواند برای آن رقص و حرکت موزون طبیعی داشته باشد، عمری تحمل نماید و بار آن را بردوش کشد.



رقص از نظرگاه روایات

در بررسی فقهی رقص، نخست لازم است به دست آید که آیا ذات رقص - رقص از آن جهت که رقص است - حرام است یا خیر، و اصل اولی در رقص، با شک در حکم آن، چیست؟ البته اصل اولی باید از دیدگاه شریعت به دست آید.

رقص، اگرچه حسن اقتدار انسان و زیبایی او را نشان می‌دهد، اما باید دید آیا شریعت در پی نفی کلی آن برآمده است یا نه. البته هرگاه چیزی به صورت غالب گناه‌آلود انجام شود و جبهه‌ی باطل بر آن دست گذارد، به صورت ثانوی حرام می‌گردد؛ در حالی که اگر جامعه سالم و در پی پاک‌ی و طهارت و عبودیت و بندگی حق باشد و سبر رونق جبهه‌ی باطل و دستگاه ظلم و جور نگردد، و حق‌دارای نماینده و سخنگوی چیره و غالب باشد، بسیاری از امور، بر حکم اولی خود باقی می‌ماند و بسیاری از نشاط‌انگیزها می‌تواند آدمی را برای ترسیم چرخ و چین عبادت حق برانگیخته گرداند و به او نشاط سالم دهد.

رقص در فقه، جز چند روایت معدود، دلیلی بر منع ندارد، اما برخی

فقیهان، رقص را داخل در لهو و شادمانی مفرط دانسته و آن را از این باب، حرام دانسته‌اند. شیخ انصاری در کتاب «المکاسب المحرکه» رقص را از باب لهو حرام می‌داند؛ همان‌طور که غنا و موسیقی را از همین باب، حرام شمرده است. تمامی بحث‌هایی که ما در جلد دوم برای غنا و موسیقی آوردیم، در این بحث رقص نیز جریان دارد؛ زیرا برخی فقیهان، رقص را هم بازی، هم لغو و هم لهو دانسته‌اند و برخی نیز آن را از امور باطل شمرده‌اند. باید توجه شود تفاوت است میان این که جبهه‌ی باطل بر چیزی دست گذارد و آن را در انحصار خود درآورد و میان این که چیزی، خود ریشه‌ای باطل داشته باشد. برای نمونه، قمار از اموری است که از ریشه باطل است و جبهه‌ی باطل نیز آن را در خدمت خود گرفته است، اما غنا و موسیقی از اساس باطل نیست، ولی جبهه‌ی باطل، میدان‌داری گروه حق در این صحنه را از آنان گرفته است. رویکرد چیره و فقه ظاهرگرایی، فتوای کلی به حرمت رقص می‌دهد که به مثابه‌ی پاک کردن صورت مسأله و درگیری با طبیعت در مسأله‌ای است که از شریعت بر آن منعی اولی نرسیده است.

روایاتی که از رقص گفته است بر دو ردیف عمده می‌باشد. روایاتی که رقص را مذمت کرده و آن را نکوهیده است و روایاتی که رقص را نیکو شمرده است و البته شمار هر دو ردیف، بسیار اندک است. جبهه‌ی باطل با منزوی نمودن صاحبان ولایت، معنای بسیاری از واژه‌ها را تحریف نموده و آن را در بستری غلطانیده است که حتی ذکر و یادکرد از آن، قباحت را به ذهن می‌آورد. وجود چنین فرهنگی است که راه را بر اولیای

الهی می‌بندد و نمی‌گذارد آنان از چرخ و چین‌های متفاوت سخن سر دهند؛ چنان‌چه کتاب‌های روایی، کم‌ترین گزاره را در این مورد دارد.

ردیف یکم: روایات مذمت رقص

رقص زفن برگردگوساله‌ی سامری

۱- «وقال ابن عباس: أوقد هارون ناراً، وأمرهم بأن يقذفوها فيها، فقذف السامري تلك القبضة فيها، وقال: كن عجلاً جسداً له خوار، فكان، ويقال: إن الذي قال لبني إسرائيل: إنَّ الغنيمَةَ لا تحلُّ لكم هو السامري، فصدّقه فدفعوها إليه، فصاغ منها عجلاً في ثلاثة أيام، فقذف فيه القبضة فحيّ وخار خورة. وقال السدي: كان يخور ويمشي، فلما أخرج السامري العجل وكان من ذهب مرصع بالجواهر كأحسن ما يكون فقال: ﴿ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ ﴾؛ أي: أخطأ الطريق وتركه ههنا وخرج بلبه، فلذلك أبطأ عنكم.

وفي بعض الروايات: إنّه لما قذف القبضة فيها أشعر العجل وعدا وخار وصار له لحم ودم. ويروى أنّ إبليس ولج وسطه فخار ومشى، ويقال: إنّ السامري جعل مؤخّر العجل إلى حائط وحفر في الجانب الآخر في الأرض وأجلس فيه إنساناً فوضع فمه على دبره وخار وتكلّم بما تكلّم به فشبهه على جهالهم حتّى أظلمهم، وقال: إنّ موسى قد أخطأ ربّه فأتاكم ربّكم ليريكم أنّه قادر على أن يدعوكم إلى نفسه بنفسه، وإنّه لم يبعث موسى لحاجة منه إليه، وإنّه قد أظهر لكم العجل ليكلّمكم من وسطه كما كلّم موسى من الشجرة، فافتتنوا



به إلا اثني عشر ألفاً، وكان مع هارون ستمائة ألف، فلما رجع موسى وقرب منهم سمع اللغظ حول العجل وكانوا يزفنون ويرققصون حوله، ولم يخبر موسى أصحابه السبعين بما أخبره ربه من حديث العجل»^۱.

ابن عباس گوید: حضرت هارون عليه السلام آتشی برافروخت و به مردم فرمان داد که گوساله را در آن بیفکنند. سپس سامری «قبضه» را به درون گوساله انداخت و خطاب به آن گفت: گوساله‌ای باش که صدا دارد، پس چنین شد. گفته می‌شود: کسی که به شما گفت غنیمت حلال نمی‌باشد، سامری بود. مردم او را تصدیق کردند و غنیمت را به او دادند. سامری از آن غنیمت در مدت سه روز گوساله‌ای ساخت. مشتی از جای پای رسول را که گرفته بود در آن ریخت. پس ناگاه گوساله زنده شد و آن هم صدایی از خود خارج نمود.

سدی نقل می‌کند آن گوساله هم صدا می‌داد و هم راه می‌رفت. وقتی سامری آن گوساله را با جواهرات تزیین شده بیرون آورد به مردم گفت: این خدای شما و موسی است. پس سامری فراموش کرد یعنی راه را کج نمود و گوساله را در همان جا رها ساخت.

در برخی روایات آمده است که سامری چون مشتی از آن اثر رسول را در گوساله ریخت از آن صدا و نعره‌ای برخاست و برای او گوشت و خون پدید آمد. هم‌چنین روایت شده است که ابلیس به درون گوساله رفت و گوساله صدا داد و راه رفت. و نیز گفته شده است

۱- بحار الأنوار - العلامة المجلسي ج ۱۳، ص ۲۴۵.

سامری دم گوساله را نزدیک دیواری قرار داد، سپس حفره‌ای در زمین کند و شخصی را در آن جا گذاشت تا در نشیمنگاه او بدمد، او نیز این کار را کرد و صدایی از گوساله برآمد. در نتیجه، موضوع بر جاهلان و ناآگاهان مشتبه شد تا این که آنان را گمراه ساخت. سپس سامری گفت: موسی راه خدا را به خطا انداخت، پس خدای شما آمد تا به شما نشان دهد قادر است بر این که شما را با خود به سوی خویش بخواند. پس موسی برانگیخته نشد به خاطر نیازی که به خدا داشت، بلکه خداوند گوساله را برای شما ظاهر ساخت تا خدا، خود از میان آن با شما سخن گوید؛ همان طور که با موسی از میان درخت سخن گفت. مردم فریفته شدند، مگر دوازده هزار نفر، در حالی که با هارون ششصد هزار نفر بود. وقتی موسی برگشت و نزدیک آنان شد، آواز و صدای بلندی را شنید؛ در حالی که مردم گرد گوساله می‌رقصیدند و موسی به آن هفتاد اصحاب خاص خویش، حدیث گوساله را که خدا به او خبر داده بود، نگفت.

در این روایت، از رقص بر گرد گوساله‌ی سامری یاد می‌شود، ولی موضوع سخن رقصی نیست که در جبهه‌ی باطل و کنار گوساله‌ی سامری است و رقص از آن جهت که رقص است و عیب و گناهی با آن همراه نیست، مورد بحث است. این روایت از رقصی می‌گوید که در کنار شیطان و در مسیر خداسازی و بت‌پرستی و استکبار بنده‌ای چون سامری و به‌طور کلی از رقصی می‌گوید که در خدمت جبهه‌ی باطل است و البته اگر مسجدی نیز در خدمت اهداف شیطانی باشد، مانند مسجد ضرار و نیز

نماز و عبادتی که چون عبادت خوارج در برابر مقام ولایت باشد، آن نیز اشکال دارد، تا چه رسد به امری غیر عبادی مانند رقص. همچنین اگر رقص، با محرمانی مانند عریانی نامحرمان، شراب، فساد و فحشا آلوده گردد، حرام است و در این امر، میان زن و مرد تفاوتی نیست.

«زفن» که در این روایت آمده است، نوعی رقص تند می باشد.

رقص شیطانی

۲ - عن احمد بن هارون بن الصلت، عن احمد بن محمد بن سعيد عن الحسن بن القاسم، عن شبیر بن ابراهیم، عن سلیم بن بلال المدنی، عن الرضا، عن أبيه، عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام: أن إبليس كان يأتي الأنبياء عليهم السلام من لدن آدم عليه السلام إلى أن بعث الله المسيح عليه السلام يتحدث عندهم ويسألهم ولم يكن بأحد منهم أشد أنساً منه بيحيى بن زكريا عليه السلام فقال له يحيى: يا أبا مرة، إن لي إليك حاجة فقال له: أنت أعظم قدراً من أن أردك بمسألة، فاسألني ما شئت فإني غير مخالفك في أمر تريده. فقال يحيى: يا أبا مرة، أحب أن تعرض عليّ مصائدك وفخوك التي تصطاد بها بني آدم، فقال له إبليس: حباً وكرامةً، وواعده لغد، فلما أصبح يحيى عليه السلام قعد في بيته ينتظر الموعد وأغلق عليه الباب اغلاقاً، فما شعر حتى ساواه من خوخة كانت في بيته، فإذا وجهه صورة وجه القرد، وجسده على صورة الخنزير، وإذا عيناه مشقوقتان طولاً، وإذا أسنانه وفمه مشقوقاً طولاً عظماً واحداً بلا ذفن، ولا لحية وله أربعة أيد: يدان في صدره، ويدان في منكبه، وإذا عراقبيه قوادمه، وأصابه خلفه، وعليه قباء قد شدّ وسطه بمنطقة فيها خيوط معلقة بين أحمر وأصفر وأخضر وجميع الألوان، وإذا بيده جرس عظيم، وعلى رأسه بيضة،



وإذاً في البيضة حديدة معلقة شبيهة بالكلاب. فلما تأمله يحيى عليه السلام قال له: ما هذه المنطقة التي في وسطك؟ فقال: هذه المجوسية، أنا الذي سننتها وزينتها لهم، فقال له: ما هذه الخيوط الألوان، قال له: هذه جميع أصناع النساء لا تزال المرأة تصنع الصنيع حتى يقع مع لونها فأفتن الناس بها؟ فقال له: فما هذا الجرس الذي بيدك؟ قال: هذا مجمع كل لذة من طنبور وبربط ومعزوفة وطبل وناي وصرناي، وإن القوم ليجلسون على شرابهم، فلا يستلذونه فأحرك الجرس فيما بينهم، فإذا سمعوه استخفهم الطرب فمن بين من يرقص، ومن بين من يفرقع أصابعه، ومن بين من يشق ثيابه، فقال له: وأي الأشياء أقر لعينك؟ قال: النساء هن فخوخي ومصاندي، فإني إذا اجتمعت على دعوات الصالحين ولعناتهم صرت إلى النساء، فطابت نفسي بهن، فقال له يحيى عليه السلام: فما هذه البيضة التي على رأسك؟ قال: بها أتوقى دعوة المؤمنين، قال: فما هذه الحديدة التي أرى فيها؟ قال: بهذه أقلب قلوب الصالحين، قال يحيى عليه السلام: فهل ظفرت بي ساعة قط، قال: لا، ولكن فيك خصلة تعجبني، قال يحيى: فما هي؟ قال: أنت رجل أكل، فإذا أفطرت أكلت وبشمت فيمنعك ذلك من بعض صلاتك وقيامك بالليل، قال يحيى عليه السلام: فإني أعطي الله عهداً أنني لا أشبع من الطعام حتى ألقاه، قال له إبليس: وأنا أعطي الله عهداً أنني لا أنصح مسلماً حتى ألقاه، ثم خرج فما عاد إليه بعد ذلك»^١.

امام صادق عليه السلام به نقل از پدران خویش علیه السلام می فرماید: ابليس از زمان آدم تا آن گاه که خداوند حضرت مسیح را برانگیخت، به حضور



انبیا می‌رسید و برای آنان سخن می‌گفت و از آنان پرسش می‌نمود و به هیچ کدام از انبیا بیش‌تر از حضرت یحیی انس نداشت. روزی حضرت یحیی به او فرمود: ای ابامره (شَرّخیز)، من به تو نیاز دارم. شیطان گفت: تو برتر از آنی که من نیازی برای تو برآورده سازم، ولی هر چه می‌خواهی، بگو، که من با آن چه بخواهی، مخالفتی ندارم. حضرت یحیی فرمود: دوست دارم دام‌ها و لغزش‌گاه‌هایی که فرزندان آدم را با آن شکار می‌کنی، به من نشان دهی. ابلیس او را تحسین کرد و به او آفرین گفت و وعده داد که وی خواسته‌ی او را فردا عملی می‌کند. صبح روز بعد، حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر وعده‌ی ابلیس ماند و در خانه را محکم بست. چندی نگذشت که ابلیس بر در کوچک خانه‌ی وی ظاهر شد؛ در حالی که صورت او به شکل میمون و بدن وی خوک بود و چشمانش و دهان و دندان‌های او نیمه باز بود و نه چانه‌ای داشت و نه ریشی. چهار دست داشت: دو دست که از سینه‌ی او درآمده بود و دو دست از شانه‌های وی. اعضای پشت او در جلو بدن و انگشتان او در پشت قرار داشت. قبایی بر تن داشت که وسط آن با کمربندی از نخ‌های قرمز و زرد و سبز و دیگر رنگ‌های به هم تنیده محکم شده بود. در دست او زنگی بزرگ و بر سر وی کلاه‌خودی آهنی قرار داشت که در آن آهن آویزانی شبیه به سگ‌ها بود. چون حضرت یحیی به دقت در ابلیس نگریست، به او گفت: این کمر بند که بر کمر بستی چیست؟ گفت: این آیین آتش پرستی است که من آن را پایه نهادم و آن را برای اهل آن آراستم. حضرت یحیی علیه السلام پرسید: این نخ‌های رنگارنگ چیست؟

گفت: ساخته‌های زنان است. زنان پیوسته چیزهایی درست می‌کنند رنگ رنگ، که مردم را با آن فریب می‌دهند. جناب یحیی پرسید: زنگی که در دست داری، چیست؟ گفت: این گردآورنده‌ی هر لذتی مانند طنبور، بریط، ساز سلو، طبل، نای و سُرناست. مردم در مجلس شراب می‌نشینند، ولی از آن به لذت کامل نمی‌رسند. در آن هنگام، من زنگ را در میان ایشان به صدا در می‌آورم، چون آن را شنیدند، طرب و شادمانی، آنان را سبک می‌سازد و برخی را به رقص، بعضی را به زدن انگشتان و بعضی را به دریدن لباس خود وا می‌دارد. حضرت یحیی پرسید: کدام چیز برای تو خوشایندتر است و مایه‌ی چشم روشنی بیش‌تری برای توست؟ پاسخ داد: زنان دام‌ها و سست‌کنندگان آنان هستند که در خدمت من‌اند. هرگاه دعاها و نفرین‌های صالحان، مرا فرا می‌گیرد، به سوی زنان می‌روم و خوشحال می‌شوم. حضرت یحیی پرسید: کلاه‌خود چیست؟ پاسخ داد: خود را با آن از دعای مؤمنان محافظت می‌کنم. جناب یحیی پرسید: چیزی که آهنی در آن قرار دارد چیست؟ گفت: با آن دل‌های صالحان را دگرگون می‌سازم. حضرت یحیی پرسید: آیا تاکنون بر من پیروز شده‌ای؟ گفت: نه، ولی خصلتی در توست که مرا به شگفتی وا داشته است. جناب یحیی پرسید: آن ویژگی چیست؟ گفت: تو مرد پرخوری هستی. هنگامی که افطار می‌کنی، پر می‌خوری و همین مانع پاره‌ای از نماز و شب‌خیزی تو می‌شود. حضرت یحیی فرمود: حال که این‌گونه است، با خداوند عهد می‌کنم تا روز دیدارش، از غذا سیر نخورم! ابلیس گفت: من نیز با خدا عهد می‌کنم که تا هنگام

دیدار او، هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم! آن‌گاه رفت و پس از آن، به سوی حضرت یحیی باز نگشت.

این حدیث، رقص را در کنار شیطان و شراب می‌آورد و هرگاه رقص در خدمت شیطان و حاکمان و کارگزاران جور باشد، رقص از حالت طبیعی خود خارج شده و با توجه به عوارض و لواحق آن، حرام می‌شود و حرمت عارضی آن برآمده از شیطان، شراب، غفلت و تباهی است.

روایت سکونی

در منابع دینی، روایت سکونی صریح‌ترین بیان را در منع رقص دارد. در این روایت است:

۳ - «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنهاكم عن الزفن والمزمار وعن الكوبات والكبرات»^۱.

- سکونی گوید امام صادق عليه السلام فرمود که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله فرموده است: من شما را از رقص، و نواختن نی و زدن طبل‌های کوچک و بزرگ باز می‌دارم.

این حدیث به روایت زیر بسیار شباهت دارد و شاید زفن، تصحیف زمر باشد؛ زیرا از «زفن» تنها در همین روایت، نهی شده است؛ چنان‌که فاضل هندی در کشف اللثام، همین روایت را از سکونی با «الزمر» آورده است.^۲ در روایت مورد اشاره آمده است:

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.
۲- کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۷۳.

«الجعفریات: بإسناده عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه؛ علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنهي أمتي عن الزمر والزمّار، والكوبات، والكيوبات»^۱.
- رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: من امت خویش را از نی‌ها، طبل و تیمپو نهی می‌نمایم.

با این وجود، باید گفت همان تحلیلی که درباره‌ی غنا و موسیقی گذشت و گفته شد که موضوع غنا و موسیقی تغییر یافته و غنا و موسیقی درباری با حاکمیت نظام اسلامی به غنا و موسیقی ولایی تحویل رفته، در رابطه با رقص نیز همین سخن جاری است؛ به ویژه آن که در این روایت، رقص در کنار همان غنا و موسیقی رایج در زمان جاهلیت آمده است.

ردیف دوم: روایات جواز رقص

رقص در مجلس عروسی

۴ - «ذكر أنّ أبا طالب خطب يومئذ، وذكر ما مرّ، فلما أتمّ أبو طالب خطبته تكلم ورقة بن نوفل، فقال: الحمد لله الذي جعلنا كما ذكرت، وفضلنا على ما عدت، فنحن سادة العرب وقادتها، وأنتم أهل ذلك كلّه، لا تنكر العشيرة فضلكم، ولا يرد أحد من الناس فخركم وشرفكم، وقد رغبتنا بالاتصال بحبلكم وشرفكم، فاشهدوا عليّ معاشر قريش بأنّي قد زوجت خديجة بنت خويلد من محمد بن عبد الله على أربعمأة دينار، ثمّ سكت ورقة، وتكلم أبو طالب وقال: قد أحببت أن يشركك عمّها، فقال عمّها: أشهدوا عليّ يا معشر قريش،

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵.



إني قد أنكحت محمد بن عبد الله خديجة بنت خويلد، وشهد عليّ بذلك صنديد قریش، فأمرت خديجة عليها السلام جواریهها أن یرقصن ویضربن بالدفوف»^۱.

گفته شده ابوطالب روزی خطبه خواند، و آن چه را که گذشت یاد کرد، چون ابوطالب خطبه‌ی خود را تمام کرد، ورقه بن نوفل سخن آغاز کرد و گفت: سپاس خدای را که ما را آن‌گونه که گفتی قرار داده است و ما را بر آن چه شمردی برتری داده است، ما از سادات عرب و از رهبران آنان هستیم و شما شایسته‌ی همه‌ی آن هستید، هیچ خویشاوندی فضیلت و منقبت شما را انکار نمی‌کند و کسی از مردم به فخر و شرف شما نرسیده است و ما با برقراری رابطه‌ی خویشاوندی به ریسمان محکم شرف شما فرا چنگ زده‌ایم. ای قریشیان، گواه من باشید که من خدیجه دختر خویلد را به ازدواج محمد بن عبد الله با چهارصد درهم مهر درآوردم. سپس ابوطالب خطاب به عموی خدیجه گفت من دوست دارم که عموی وی نیز در این آیین شرکت جوید. عموی خدیجه گفت: قریشیان، گواه من باشید، من خدیجه دختر خویلد را به نکاح محمد بن عبد الله درآوردم و بزرگان قریش بر آن گواهی دادند. آن‌گاه خدیجه عليها السلام به کنیزان خود گفت: برقصید و دایره زنید.»

این نقل با آن که به ضعف و کاستی مبتلاست و این مراسم با آن که پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، اما از سویی، عصمت پیامبران از

آغاز تولد است و کردار آنان همواره حجت می‌باشد و از سوی دیگر، اصل اولی در رقص، حلیت آن است و ماهیت و طبیعت رقص حرمتی ندارد؛ هر چند چنین نقل‌هایی نیز مورد اعتنای علمی نباشد. بله، مصادیق فاسد و گناه‌آلود رقص که آن را به تخریب می‌کشاند و موضوعی دیگر را رقم می‌زند یا افراط در آن و نادیده گرفتن مرزهای شرعی در انجام آن، رقص را مضر و حرام می‌سازد؛ همان‌طور که افراط در خوردن زعفران یا کله‌پاچه سبب بیماری می‌شود. خلاصه این که نباید میان مقام اثبات و حکم با مقام ثبوت و مصادیق خلط نمود و حکم یکی را به دیگری سرایت داد.

با دوری از آلودگی‌ها و گناهان و با پرهیز از فساد و فحشا، در جامعه‌ای که سلامت دارد و حساسیت به جنسیت در آن نیست، نفس رقصیدن مرد برای مرد، رقص زن برای زن، رقصیدن زن برای مرد و رقص مرد برای زن، اشکالی ندارد؛ چرا که زنان رعایت پوشش شرعی خود را می‌توانند داشته باشند و برقصند و دیدن حجم بدن زن نیز - چنان‌که بحث آن را خواهیم آورد - اشکالی ندارد. البته، اگر جامعه بیمار باشد و مردی با دیدن رقص زنی دچار مشکل شود، باید مسیر سالم‌سازی خود را بپیماید، نه آن که احکام الهی بیان نشود؛ هر چند در جامعه‌ای که بیمار باشد و حساسیت به جنسیت در آن شدت داشته باشد، رقص زن برای مردان بیگانه، هر چند رعایت حجاب و پوشش را نیز بنماید و آن را با گناهی آمیخته نسازد، اشکال دارد. ما امیدواریم نظام اسلامی بتواند دین و فرهنگ دینی را به معنای صحیح کلمه در اجتماع بگستراند. ان شاء الله.

رقص همانند چاقو امری لا بشرط است و حکم آن به نوع استفاده و بهره‌وری از آن ارتباط دارد. اگر حرکات موزون طبیعت در خدمت گناه باشد، خود گناه شمرده می‌شود و چنانچه در خدمت غفلت‌زدایی میان مردم و ایجاد مهرورزی میان زن و شوهر باشد، ایرادی بر آن نیست. وقتی در خانه‌ی مقام عصمت و در جشن عروسی آنان چنین شادی و سروری حکم‌فرماست و تربیت ولایی به صورت صاف و شفاف و با آگاهی بر مراتب روح و روان و نیازهای آدمی صورت گرفته و سراسر و شرایش اعضای آن را عشق چیره نموده، چرا برخی با ناآگاهی، کار را بر خود سخت و نفس را بر خود حبس نمایند. اگر در خانه‌ی عصمت، مشکلات بسیار سختی قابل تحمل می‌گردد، به سبب وجود عشق ربوبی و صفای ملکوتی آن خانه می‌باشد که چنین شادمانی‌ها و سرورهای نماد آن است و نباید انتساب چنین واژه‌هایی به مقام عصمت را سبب تحقیر آنان یا امری مستنکر دانست؛ در حالی که آنان که مسیر ولایت را پیموده‌اند و با اهل خانه‌ی عصمت، هم‌نفس گردیده‌اند و به مراتب و مقامات معنوی و نفسی انسان آگاه هستند، حتی خود نیروی دریافت قوی در استنباط احکام می‌یابند؛ البته چنین نیروی استنباط و قوه‌ی استخراجی، تنها برای آنان حجت است و اثبات آن برای دیگران باید با دلایل و حجج شرعی باشد که چند و چون آن در اصول فقه بررسی شده است.

رقص شیدایی عشق

۵ - «کتاب ابن البیع وابن مهدی والزمخشری قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : حَزَقَةُ حَزَقَةَ تَرَقَّقَ عَيْنَ بَقَّةٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحَبُّهُ فَأَحِبَّهُ، وَأَحَبُّ مِنْ يَحِبُّهُ.



الحزقة: القصير الصغير الخطأ، وعين بقّة: أصغر الأعين، وقال: أراد
بالبقّة فاطمة عليها السلام

فقال للحسين: يا قرّة عين بقّة ترقّ.

وكانت فاطمة عليها السلام ترقص ابنها حسناً عليها السلام وتقول:

أشبهه أباك يا حسن

واخلع عن الحقّ الرسن

واعبد إلهاً ذا منن

ولا توال ذا الاحن

وقالت للحسين عليها السلام:

أنت شبيهه بأبي

لست شبيههاً بعلي^۱

- روایت شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: گردهمایی بزرگی

است که کوچک‌ترین چشم‌ها را به ترحم می‌نشانند.

در معنای «حزقة» آمده است هر چیز کوچک و ناچیز و خرد است.

در این صورت، معنا چنین می‌شود: کوچک است، خرد است؛

چیزی که کوچک‌ترین چشم‌ها را رقیق می‌سازد.

(می‌شود آن را چنین معنا کرد: پاکوچولو، پاکوچولو، بیا بالا،

چشم‌کوچولو - گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست امام حسین عليه السلام را

می‌گرفته و پاهای آنان را روی پای خود می‌گذاشته و آنان را تشویق

می‌نموده از بدن مبارک حضرتش بالا روند)^۲

۱ مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۱۵۹ (با اندکی تفاوت)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص

۲۸۶

۲. النهاية فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۷۸.

«عین بقه» کوچک‌ترین چشم را گویند و گویند: مراد از «بقه» در این روایت، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است؛ چرا که ایشان خطاب به امام حسین علیه السلام می‌فرمود: ای نور چشمی «بقه» - که منظور حضرت زهراست - دل‌ها را به سوز و عطوفت می‌آوری.

هم‌چنین آن حضرت علیه السلام امام حسن علیه السلام را به رقص می‌آورد؛ در حالی که می‌فرمود:

تو به پدرت شبیه هستی، ای حسن، بند از پای حق بگشا.

خداوندی را بندگی کن که دارای منت است و صاحب کینه و دشمنی را پی نگیر.

آن حضرت خطاب به امام حسین علیه السلام می‌فرمود:

تو به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داری، نه به امیرمؤمنان علیه السلام.

در این روایت تاریخی - که البته به ضعف سند مبتلاست - آمده که حضرت زهرا علیه السلام امام حسن علیه السلام را به رقص می‌آورد و برای امام حسین علیه السلام شعر می‌خوانده است.

باید توجه داشت که امامان شیعه همواره از ابتدای تولد دارای عصمت هستند و هیچ‌گاه، حتی در زمان کودکی، چیزی را که در شریعت، از آن نهی شده است، انجام نمی‌دهند. از این رو، نمی‌توان گفت امام حسن علیه السلام در دوران کودکی بوده و رقصاندن کودک اشکال ندارد؛ چرا که این کار بنا بر این نقل، توسط حضرت زهرا علیه السلام انجام می‌گرفته است.

هم‌چنین این نقل تاریخی، شاد بودن محیط زندگی خانه‌ی عصمت را می‌رساند؛ چرا که تربیت کودک، باید شیدایی و عاشقانه باشد، همان‌طور که بندگی حق تعالی با عشق و شیدایی است که می‌تواند به



مرتبه‌ی عبادت وجودی رسد. از عبادت وجودی در کتاب «محبوب عشق» سخن گفته‌ایم.

خانه‌ی عالمان دینی نیز باید این گونه باشد و آنان فرزندان خود را باز و شاد تربیت کنند و از عوامل خمودی، سستی، رکود و جمود کودکان بکاهند و آن را برطرف سازند تا آنان کارها را به اجبار انجام ندهند. نتیجه‌ی تربیت نامناسب و سخت‌گیرانه، پدیدار شدن آسیب‌های روانی در بزرگ‌سالی و عقده‌گشایی حقارتی است که در کودکی دیده‌اند.

به طور عقلی نیز حضرت زهر ع.ا.س. - که عقیده‌ی ما در مورد ایشان این است که امامت و نبوت بر اندام مقام آن حضرت کوتاه است و ما پیامبران و امامان بسیار داریم، اما فاطمه ع.ا.س. تنها یکی است و هیچ قالب و عنوانی جز ناموس حق، آن حضرت را نشاید - در رویکرد تربیتی خویش، حفظ نشاط و شادمانی برای فرزندان خویش را اصل قرار می‌دهند و اصل شادمانی و کامیابی را در تربیت کودک پاس می‌دارند و محیط خانواده‌ی خویش را شاد و با عشق ربوبی همراه می‌ساخته‌اند. پیامبر اکرم ص.ا.ع. بر اساس این روایت بر روی حضرت زهر ع.ا.س. اسم می‌گذارد و این اسم از اسمای خاص حضرت زهر است؛ اگرچه از این گونه نام‌ها غفلت شده و مورخی آن را در نام‌های حضرت ع.ا.س. نیاورده است و حتی پیامبر اکرم ص.ا.ع. این نام را ندارد.

رقص‌های لازم

پیش از این گذشت که در شریعت هیچ نهی صریحی از طبیعت رقص دیده نشده است و نهی به موارد و مصادیق گناه آلوده و همراه با شراب و شیطان آمده است و تحلیلی که در تاریخ غنا و موسیقی گذشت، برای

سرگذشت رقص که جبهه‌ی باطل بر آن دست گذاشته است نیز وجود دارد. این در حالی است که آموزش رقص برای کودکان و به‌ویژه دختران، امری لازم است تا بتوانند در فردای روزگار، شوهر خویش را نگاه دارند و هم‌چون میخ بر دیوار نباشند. هم‌چنین رقص زن برای شوهر خود نه تنها امری مستحسن، بلکه لازم است و ما این لزوم را به عنوان فتوا می‌آوریم. سخت‌گیری‌های افراطی و دگم‌مآبانه‌ی برخی از افراد، مردم را دین‌گریز می‌سازد. البته، آنان از دینی می‌گریزند که شارع آن خداوند نیست. باید مراقب بود که احکام الهی را آن‌گونه که هست بیان نمود و سلیق و پسندها و ناپسندیده‌های شخصی را به عنوان گزاره‌های دینی و در قالب فتوا ارایه نداد.

عقده‌های درونی

اسلام پیش از آن که زنا را حرام کند، ازدواج دائم یا موقت را طرح نموده و قوانین لازم برای اجرایی شدن آن را تدوین نموده است تا مردم که نیاز جنسی و طبیعی آنان، داشتن آمیزش را ایجاب می‌کند، با دوری و پرهیز از زنا که حرام گردیده است، دچار عقده‌های روحی و روانی نگردند و بتوانند خود را از طریق حلال، تخلیه کنند، سبک سازند و بانشاط زندگی کنند و برای بندگی حق، سرزندگی داشته باشند. اگر در جامعه با تقابل فرهنگ غرب، رقص‌های حرام در جامعه در حال افزایش است و طبیعت رقص که در اصل خود حرمتی ندارد، رو به انحطاط نهاده است، باید نخست طبیعت اولی رقص که رقص سالم است، به جامعه معرفی شود و سپس آنان را از موارد حرام آن باز داشت تا تبلیغ دینی نیز سیر و روند

طبیعی خود را طی کرده باشد. در این صورت است که می توان از جامعه انتظار داشت از رقص های حرام دوری جویند. بیش تر کسانی که به معصیت آلوده می شوند، انسان های شایسته ای هستند که چون کامیابی خود را در بن بست دیده اند و مرزهای حلال کامیابی و لذت بری شرعی را بسته می انگاشته اند، به این راه کشیده شده اند.

رقص های حرام

برخی از مصادیق رقص حرام در جامعه ی سالم عبارت است از:

یکم: رقص در مجالس مختلط و تهییج آور بر گناه؛

دوم: رقص با داشتن عقده های نفسانی و کثیف؛

سوم: رقص برای اشاعه ی فحشا؛

چهارم: رقصی که شباهت به اهل گناه بیاورد؛

پنجم: رقصی که سبب لهو باطل و مصداق زیاده روی در آن باشد.

ششم: رقصی که در خدمت جبهه ی باطل و ترویج دولت ظالم و جور

قرار بگیرد، هر چند هیچ گناه دیگری با آن نباشد، مصداق باطل

حرام است.

یکم و دوم: رقص های مختلط و هیجان زا برای انجام گناه

رقصیدن در مجالس مختلط که زن و مرد نامحرم به گونه ای با هم

ارتباط دارند که با برخورد به یکدیگر، تحریک شهوانی می شوند،

حرام است.

هم چنین اگر مرد یا زنی بر قصد، اما به هم برخوردی نداشته باشند،

ولی یکی برای دیگری تهییج آور و هیجان انگیز بر انجام گناه باشد، رقص





آنان حرام است. برای نمونه، اگر یکی از رقصان دوست داشته باشد با دیگری که با وی نامحرم است، ملامسه، مقارنه و نزدیکی داشته باشد، رقص وی حرام است.

رقص و سماع درویشی

در جلد نخست گفتیم، مراد از سماع، اقتدار شنیدن صوت‌های معنوی و ربوبی است. مراد از رقص معنوی نیز حرکت طبیعی و نظام‌مند برای وصول به حق تعالی است که از آن به «سیر و سلوک» تعبیر می‌شود و شرح آن در رقص آزادی گذشت. متأسفانه، دنیای استکبار، سماع و رقص را در قالب تنبک و اختلاط گناه‌آلود درویشی و صوفیانه به تحریف کشانده است و نمونه‌ای از رقص‌های حرام، همین رقص‌های درویشی مختلط است. گاه دیده می‌شود که عده‌ای مرد و زن با ذکر علی به هم می‌پیچند و می‌رقصند. شکی نیست که چنین کاری حرام است و شریعت، به شدت از اختلاط حرام زن و مرد نامحرم نهی نموده است. حرمت این کار برای صوفیان و دراویش، با یادکرد از نام مبارک حضرت امیرمؤمنان علیه السلام برداشته نمی‌شود. اختلاط نامحرمان به صورت ناشایست و با نادیده گرفتن احکام الهی حرام است و تفاوتی ندارد که در مسجد باشد یا میکده، در خانقاه یا پارته‌های شبانه؛ چرا که مکان، زمان و افراد، هیچ‌گاه حرامی را حلال نمی‌کند. مراد ما از «سماع»، مجالس رقص صوفیان نیست. این مجالس، تحریف‌شده‌ی معارف است. همان‌گونه که برخی مجالس عزاداری هم تحریف شده از مجالس مورد توصیه‌ی اهل بیت علیهم السلام است و هم نان خوردن از جریان قیام خونین کربلا، که هدف آن را نیز تحریف می‌کند.

مراد ما از سماع، سماع اولیای خداست. آنان در بین خود ترنم‌های معنوی داشتند و سماع می‌نمودند؛ ولی درویش‌ها و صوفیان خانقاهی آن را به رقص تبدیل نمودند. اولیای خدا در لذت انس با ملکوت الهی و با شنیدن نغمه‌ای معنوی، با هم غش می‌کردند و به جبروت الهی وصل می‌شدند، اما اینان «یا هو» می‌کنند و به هم می‌پیچند و گاه می‌شود که جنس مخالف را ندا می‌دهند.

چنین تحریفاتی در عیدالزهره نیز دیده می‌شود. هیچ روزی نیست که حرام خدا حلال گردد و حرام خدا تا دامنه‌ی قیامت حرام است و سخن گفتن از رفع قلم در برخی اعیاد، خرافه‌ای بیش نیست. این عقیده گمراهی است و موجب از بین رفتن شأن انسانی می‌گردد و تخریب ولایی پیش می‌آید. شاد بودن در ایام شادی اهل بیت علیهم‌السلام با توجه و معرفت و یا عمل شایسته می‌باشد؛ نه به لوث کردن حقیقت و محو اصل آن. امامان علیهم‌السلام هیچ‌گاه دشمنان را تحریک نمی‌کردند و اهل صفا و صمیمیت بودند و درگیری میان شیعه و سنی را نمی‌خواستند. برگزاری چنین مجالسی و فیلم‌برداری آن از طرف عوامل ضد انقلاب و بردن آن بر روی آنتن، حرکت عامدانه برای تخریب چهره‌ی شیعه و ایجاد اختلاف میان شیعه و اهل سنت است. چرا باید ثمره‌ی خون هزاران شهید انقلاب به دست مردمی محب، اما ساده و نیز توسط عده‌ای غرض‌ورز و مزدور و جاهلانی مقدس‌نما تباه شود و نگاه دنیا و مسلمانان جهان را به شیعیان امیرمؤمنان تغییر دهد. چه گناهی بزرگ‌تر از این که باعث شود جهانیان به حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام؛ جان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دیدی ناپسند بنگرند و

(نعوذبالله) رفتار آنها را از حضرت ببینند؟ کسی که ادعای ولایت دارد باید به سیره‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام و روش آن حضرات علیهم‌السلام بنگرد و از آن الگو بردارد و روزه‌ی کربلا، عیدالزهرای یا سماع و رقص را به تحریف نکشاند.

سوم: اشاعه‌ی فحشا

سومین مورد رقص حرام، رقصی است که به اشاعه‌ی فحشا بینجامد و یا مصداق آن باشد. از همین نمونه است رقص‌های دانسینگی که به غریبان اختصاص دارد و صاحبان آن می‌خواهند افکار ملت‌ها را با آن تخریب کنند. در شناخت حکم باید ملاک‌ها و معیارها را مورد نظر داشت. در بحث رقص نیز که به خودی خود بدون اشکال است، چنانچه موجب اشاعه‌ی فحشا شود، بدون تردید حرام است.

پاره‌ای از رقص‌ها پلاک و صاحب دارد و جنبه‌ی رقص بودن آن چندان موضوعیتی ندارد و در پشت خود اهداف شوم سیاسی و براندازی معنوی با اشاعه‌ی فحشا را دارد، چنین رقص‌هایی حرام است. مراد ما از رقص که از جواز آن سخن می‌گوییم رقص‌های متمدن و آزاد انسانی، عاطفی و شادباش روح و روان است.

موسیقی و رقص نباید به هیچ وجه، فحشایی را اشاعه دهند یا به ابتدال بگرایند. نسخه‌برداری از موسیقی‌ها و رقص‌هایی که اشاعه‌ی فحشا و ابتدال دارد نیز حرام است و مانند این است که کسی در بطری شراب، آب بنوشد یا این که بطری خالی از شراب، دست وی باشد. در

این حالت، ذهن از دیدن آن بطری خاص، به شراب منتقل می‌شود، از این رو، استفاده از آن برای نوشیدن آب حرام است؛ زیرا اشاعه‌ی فحشا (شراب‌خواری) را موجب می‌شود. اشاعه‌ی فحشا به دلالت آیه‌ی شریفه‌ی زیر حرام است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.

کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت، عذابی پر درد خواهد بود، و خداست که می‌داند و شما نمی‌دانید.

رقص‌ها و موسیقی‌هایی که به نوعی اشاعه‌ی فحشا و گناه دارد حکایت بطری‌های شرابی است که هم‌اینک عرضه می‌شود که با وجود زیبایی بسیار و بلوری بودن آن، اگر هفت بار شسته شود و هفت بار هم خاک‌مالی یا ده‌ها بار ضد عفونی گردد، باز استفاده از آن برای آشامیدن آب حرام است و تنها باید آن را شکست؛ چرا که عنوان «بطری شراب» بر آن صادق است و نگاه‌داری از آن اشاعه‌ی فحشا به شمار می‌رود. این گونه است که می‌گوییم اسلام بر صدق عنوانی بسیار تأکید دارد و با هر چه که عناوین گناه و معصیت را با خود یدک می‌کشد، مبارزه می‌کند، وگرنه شیشه یا بطری شراب تنها شیشه است و بت چوبی و سنگی نیز تنها همان چوب و سنگ است، ولی این موارد، از باب جنس آن مورد مخالفت اسلام واقع نگردیده‌اند، بلکه چون عنوان گناهی را با خویش

حمل می‌کنند و از ابزار جدایی‌ناپذیر جبهه‌ی باطل می‌باشد، نمی‌توان از آن استفاده کرد. بطری‌ها و شیشه‌های شراب نیز همانند خود شراب فساد آفرین است و این بطری‌ها دست‌کمی از شراب ندارد و استفاده از آن اشاعه‌ی فحشا به حساب می‌آید. بودن شراب در ظرف سفالین نیز چنین حکمی را دارد؛ مگر این که کسی آن را نشناسد و یا نداند که ظرف شراب است.

برخی از ایرانیان نیز گاه مراعات پوشش اسلامی را نمی‌کنند، اما افرادی مؤدب و مدرن می‌باشند؛ در این صورت، نمی‌توان گفت مگر موی سر چقدر مهم است که اگر بخشی از آن آشکار باشد، مشکلی ایجاد کند یا مگر دست دادن زن و مرد نامحرم یا بوسیدن آنان چه مشکلی ایجاد می‌کند؟! اسلام با چنین اعمالی به شدت مخالف است و آن را حرام می‌داند. این‌گونه اعمال، منطقه و میدانی به نام لابی‌گری برای انسان می‌گشاید؛ به‌طوری که قبح این معنا و بالاتر از آن، دشوار می‌گردد و مهم میدان فساد است که این کار در مقابل دیانت می‌گشاید. این کردار میدانی را برای مفاسد باز می‌کند و بدین گونه به مبارزه و دهن‌کجی به دیانت و معنویت می‌پردازد.

چهارم: رقص‌های ویژه و نماد اهل معصیت

از رقص‌های حرام، رقصی است که به اهل معصیت شباهت دارد. مانند رقص‌هایی که به کافران ویژگی دارد و شعار آنان دانسته می‌شود.



انجام چنین رقص‌هایی از باب «من تشبّه بقوم عدّ منهم»^۱ حرام است. صرف «تشبه به اهل معاصی» عنوانی است که مورد اهتمام شریعت است و آن را از باب اشاعه‌ی فحشا حرام می‌داند. اسلام بر کاربرد عناوین اهتمام فراوانی دارد و در این مسیر توصیه می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا»^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (هنگام سخن گفتن با رسول خدا ﷺ) نگوئید: «راعنا»: ما را مراعات کن، بلکه بگوئید: ناظر احوال ما باش.

خداوند می‌فرماید: «راعنا» اصطلاح خاص یهودیان است، خود را به آنان شبیه نسازید و از آن استفاده نکنید، بلکه واژه‌ی «انظرنا» را به کار گیرید.

در بحث موسیقی و رقص نیز چنین است و شباهت جستن به گروهی خاص از اهل معاصی و اوباش و اراذل حرام می‌باشد. اشاعه‌ی فحشا و غیر هدفمند بودن و لکه‌دار نمودن اخلاق عمومی جامعه، امری نیست که اسلام آن را نادیده بگیرد.

حرمت چنین موسیقی‌ها و رقص‌هایی تا زمانی ثابت است که انتساب آن به کفار باقی است و با از میان رفتن این انتساب و اختصاص به قوم خاصی که در پی اهداف شوم هستند، اشکال آن نیز برطرف می‌شود. به طور مثال، کت و شلوار در آغاز که به ایران آمده بود به انگلیسی‌ها انتساب داشت و برخی از عالمان دینی، آن را به همین دلیل، حرام می‌دانستند و از پوشیدن آن نهی می‌کردند، ولی چون در این زمان، این

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۳.

۲. بقره / ۱۰۴.

انتساب از آن گرفته شده، حرمت پوشیدن آن نیز برداشته شده است. بر این اساس، زدن کروات و پاپیون در این زمان اشکالی ندارد؛ زیرا دیگر به جایی منتسب نیست. کلاه لبه‌دار نیز این چنین است و هیچ یک از امور گفته شده، دیگر شعار گروه خاصی به شمار نمی‌رود، ولی هرگاه هر یک از این امور یا هر چیز دیگری، شعار قومی شود و منظور خاصی را برساند، چنانچه آن گروه با اسلام در تضاد باشد، هرگونه استفاده از نمادهای آنان نیز اشکال دارد.

امروزه کروات و پاپیون به ریشی می‌ماند که به جهت تزئین یا آراستن گذاشته می‌شود، نه با هدف پیروی از حکمی دینی. چنین شخصی در دو مورد نخست، اگرچه برای این کار ثواب و پاداشی ندارد، چرا که به خاطر مسلمانی و تعبد ایمانی چنین نکرده، اما به گناه تراشیدن ریش نیز آلوده نشده است. در برابر، اگر کسی ریش بگذارد و با این کار، ریش را به عنوان این که نماد اهل دیانت است، به اهمال بکشانند و مسلمانی را زیر سؤال برد، ریش گذاردن وی معصیت است و ثوابی به وی برای این کار داده نمی‌شود، اگرچه گناه تراشیدن ریش را در کارنامه‌ی خود ندارد.

پیش‌تر نیز گفتیم اگر مداح یا خواننده‌ای به سبک دستگاهی بخواند که زنی طاغوتی از آن استفاده کرده و ویژه‌ی اوست و مرثیه‌خوانی یا غناخوانی وی، آن دستگاه را تداعی کند، وی به اهل گناه شباهت یافته و مداحی یا مرثیه‌خوانی او، حرام است؛ چرا که این سبک و دستگاه پلاک دارد و پلاک آن به نام اهل عصیان است. همچنین است اگر رقص بر سبکی خاص باشد که یکی از رقصان اهل معصیت را به یاد آورد، انجام آن حرام است.



رقص اهل معصیت، رقصی که اشاعه‌ی فحشا دارد، رقص انضمامی و اختلاطی و نیز رقص مهیج به حرام اشکال دارد. با وجود چنین مشکلاتی در راه سالم سازی رقص، باید برای رقص الگوسازی نمود و رقص‌های انسانی و سالم را کدبندی نمود و آن را به جامعه آموزش داد. هر چیزی اگر قانون، ملاک و معیار درستی نداشته باشد و تناسب در آن رعایت نشود و به افراط و تفریط کشیده شود موجب گمراهی است. رقص سالم رقصی است که جامعه را به طراوت و حریت بکشانند و دشمن را از پای درآورد و دیانت و ایمان را تازه کند.

باید فضایی را در مباحث هنری به وجود آورد که بتوان شادی و سرور مشروع ولایی را به جامعه عرضه کرد تا بسیاری از مشکلات روحی و روانی مسلمانان برطرف شود. اگر برخی از مسلمانان راهی سراب غرب می‌شوند تا چند صباحی را در دانسینگ‌ها و کافه‌های آن طرف خوش باشند و خود را به گناه آلوده کنند، برای این است که آموزه‌های دینی در زمینه‌ی کامیابی را در دست ندارند و مانند بیماری هستند که جز پزشکی کافر و گبر، فرد دیگری را سراغ ندارند و به ناچار، برای درمان پیش او می‌روند؛ چراکه بیماری کمبود و عقده، او را رنج می‌دهد، ولی اگر پزشک مسلمانی باشد که هرچند ضعیف‌تر از پزشکان غربی عمل کند، با این حال، غیرت دینی به او اجازه نمی‌دهد که پیش کافری برای معالجه رود. باید راه‌های حلال کامیابی و التذاذ را در اختیار مردم قرار داد و سپس از محرّمات سخن گفت و این وظیفه‌ی حوزه‌هاست؛ چراکه آنان متولیان امور دینی مردم هستند و احکام آنان را بیان می‌دارند.

پنجم افراط در رقص و لهو

از رقص‌های دیگری که می‌توان آن را در زمره‌ی گناهان برشمرد، تلبس به لهو و لغو باطل و حرام است. آن که دوست دارد به بهانه و بدون بهانه، همواره خود را بجنباند و حتی در نماز نیز دستان خود را تکان دهد، دارای مشکل روانی است و به باطل و لغو حرام، مبتلا گردیده است.

البته، ما در گذشته موارد لغو، لعب و لهو حرام را به تفصیل برشمردیم و گفتیم که هر لغو و لهوی حرام نیست؛ همان‌طور که هر ضرری دارای حرمت نمی‌باشد و باید آن را رتبه‌بندی نمود تا به طور مثال، کسی نگوید غذا خوردن نیز ضرر دارد و دندان‌ها را خراب می‌کند پس باید گفت غذا خوردن حرام است، بلکه باید دانست که احکام، تابع مصالح است.

درست است که هر لغو و لهوی حرام نیست؛ همان‌طور که هر ضرری حرام نمی‌باشد، اما اگر کسی در انجام لهو و لغو به افراط و کثرت دچار شود و سازی در بغل خود نهد و دایم بنوازد و به جای نماز و پرداختن به این امور، ساز و رقص را نور چشم خویش بینگارد، وی به حرام مبتلا گردیده و حلال و پاک را به حرام و آلودگی تبدیل نموده و به خوض در لغو و لهو گرفتار آمده است. که در جلد دوم، بحث آن را آوردیم. همان‌گونه که اگر رقص در مجلس شراب و معصیت و با عریانی انجام گیرد، حرام است و نماز خواندن در آن نیز دارای اشکال است، رقص در این مورد نیز به گناه آلوده شده و حرام است.

اصل اولی در رقص

گفتیم که حلیت رقص، نیاز به اراییه‌ی دلیل ندارد، و نبود دلیل حرمت،



حلیت آن را ثابت می‌کند. اما بر فرض آن که در حلیت آن شک شود، باز با اجرای اصل برائت، جواز آن به اثبات می‌رسد. مرحوم آخوند که در کتاب «کفایة الاصول» اختصار را بسیار ارج می‌نهد، در این رابطه گوید:

اگر در وجوب یا حرمت چیزی شک شود و دلیلی بر آن در دست نباشد، به حکم شرع و عقل، ترک یا انجام آن فعل جایز است و عقوبتی در پی ندارد. نبود دلیل نیز یا به خاطر نبودن نص یا اجمال نص و احتمال کراهت یا استحباب و یا به خاطر تعارض در صورت عدم ترجیح میان دو نص است.

در باب رقص نیز دلیلی بر حرمت وجود ندارد و اصل برائت آن را زیر چتر حمایتی خود می‌گیرد، از این رو نمی‌توان آن را حرام دانست. حرمت لهُو و لغو نیز در جای خود بررسی شده و از چند و چون آن بحث گردید. مرحوم صاحب کفایه گوید:

«ثالثها: إنَّ الأصل فیما لا یعلم باعتباره بالخصوص شرعاً ولا یحرز التعبد به واقعاً، عدم حجّیته جزماً، بمعنی عدم ترتّب الآثار المرغوبه من الحجّة علیه قطعاً، فإنّها لا تکاد تترتّب إلاّ علی ما اتّصف بالحجّیة فعلاً»^۱.

- اصل در موردی که اعتبار شرعی آن به خصوص دانسته نمی‌شود و تعبد واقعی به آن احراز نمی‌گردد، حجت نبودن جزمی آن است به این معنا که آثاری که بر حجیت قطعی بار می‌شود در آن ثابت نیست؛ زیرا حجیت قطعی برای جایی است که به طور فعلی حجت باشد و نه مانند موردی که دلیلی به خصوص بر شرعیت آن نیست.

۱- کفایة الاصول - الآخوند الخراسانی ص ۲۷۹.

ما در بحث اصول گفته‌ایم در موردی که قطع شکل می‌پذیرد، قاطع نیازمند ارابه‌ی دلیل بر قطع خود نیست و شارع در آن‌جا نفوذی ندارد و نمی‌تواند حکم به وجوب یا حرمت آن دهد. اما در باب ظن، چنین نیست و شارع می‌تواند برخی از امارات ظنی را به صورت تعبدی برای بندگان حجت سازد. این امر، از اصول مهم فرهنگ شیعه است که کهنگی نمی‌پذیرد.

در بحث رقص و غنا نیز دلیل قطعی بر حرمت آن وجود ندارد. البته حکم موارد خاصی از آن را می‌شناسیم، ولی همه‌ی انواع غنا و موسیقی و رقص چنین نیست و در حکم آن شک وجود دارد و با شک، نمی‌توان حکم به حرمت چیزی داد و باید فرایند استنباط در چارچوب کتاب و سنت و اصول و قواعد دیانت را مراعات کرد.

اصل اولی در رقص نیز همانند غنا و موسیقی، حلیت و جواز است و دلیلی بر منع آن در دست نیست.

باید گفت در فرهنگ شیعی، امور مباح به مراتب بیش از محرمات است و شریعت به‌جز در موارد معدودی، اصل اولی را بر اباحه گذاشته است؛ چرا که آیین شیعه، دین فطرت، طبیعت و در نتیجه سهل و سمحه است و همواره بر آن است که آزادی و آزادگی پیروان خویش را پاس دارد. هر چیزی که دلیل معتبری از شریعت بر حرمت آن نرسیده، حلال است و انجام دادن آن اشکالی ندارد. این در حالی است که شریعت اسلام، دین خاتم است و همه‌ی محرمات آن برای ما بیان شده است:

«أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن عمرو بن شمر، عن



جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أيها الناس، إني لم أدع شيئاً يقربكم إلى الجنة ويباعدكم من النار إلا وقد نبأ تكم به، ألا وإن روح القدس قد نفث في روعي، وأخبرني أن لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها، فاتقوا الله عز وجل، وأجملوا في الطلب، ولا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق أن تطلبوه بمعصية الله عز وجل، فإنه لا ينال ما عند الله جل اسمه إلا بطاعته^۱.

- من چیزی که شما را به بهشت نزدیک سازد یا از جهنم دور دارد فروگذار ننموده و همه را برای شما بیان نموده‌ام. همانا روح القدس در روان من دمید و به من آگاهی داد که هیچ کس نمی‌میرد مگر آن که از رزق و روزی خود به صورت کامل بهره می‌برد؛ پس تقوای الهی پیشه دارید و در طلب روزی به اجمال بسنده کنید و کند رسیدن برخی از روزی شما را بر آن ندارد که آن را با گناه خواستار شوید؛ چرا که آن چه نزد خداست جز با اطاعت‌پذیری او به دست نمی‌آید.

البته این سخن بلند می‌رساند که دین بر همه‌ی امور آدمی احاطه‌ی کامل دارد و آن را نیز بیان داشته، اما هنر فقیه دینی آن است که این امور را از منابع آن کشف و استخراج نماید.

نباید توهم داشت که رقص امر تازه تأسیسی است که از فرهنگ غرب به شرق سرایت کرده و برای اجانب و مشرکان و کفار است، بلکه در منظر اسلام، امر قبیح و مستنکری دانسته نمی‌شده است و متأسفانه اسلام در

۱- الکافی، ج ۵، ص ۸۳



ابتدای مسیر حرکتی خویش، گرفتار غاصبان حق ولایت و جبهه‌ی باطل گردید و چیرگی فرهنگ خلیفه‌ی دوم، آن را یُیس و خشک نمود.

هر کس می‌خواهد رقص را حرام کند، باید از شریعت، دلیلی بر حرمت بیاورد، وگرنه رقص از آن جهت که تنها رقص است، دلیلی بر حرمت ندارد و لهُو نیز نمی‌تواند دلیل حرمت رقص یا موسیقی قرار گیرد. باز خاطرنشان می‌شویم موضوع بحث حاضر، ماهیت رقص به خودی خود و رقص از آن جهت که رقص است و بدون ملاحظه‌ی مفاسد و افراد است که گاه حکم به این اعتبار تغییر می‌یابد و بحث از مقام ثبوت به مقام اثبات می‌آید و میان این دو مقام، تفاوتی آشکار است که شرح آن گذشت. در جامعه‌ی سالم نمی‌توان برای حرمت رقص دلیلی یافت و چنانچه جامعه بیمار است و کسی با دیدن کفش زنی مشکل پیدا می‌کند، حکم ثانوی برای او فعلیت می‌یابد، ولی این گونه نیست که باید به جامعه برای همیشه به چشم بیمار نگریست و احکام الهی را به خاطر وجود بیمارانی چند، تعطیل نمود، بلکه باید با فرهنگ‌سازی، بستر سالم اجرای احکام را پدید آورد و جامعه را از این بیماری نجات بخشید. راه نجات بخشی چنین بیمارانی نیز منع نمودن و حرام ساختن حلال‌ها نیست، بلکه تطهیر جامعه به توسعه‌ی جامعه امکان‌پذیر است.

رقص با کمال انسانی تنافی و ناسازگاری ندارد و چنانچه جامعه از سلامت برخوردار باشد، می‌تواند در اجرای مجالس شادمانی به طور سیستماتیک و نظام‌وار و با ارایه‌ی راه‌کارهای قانونی، مجوز رقص و برگزاری مجالس شادمانی دهد. البته، این کار به هیچ وجه بدون تدوین

قوانین لازم و پاس داشتن مرزهای شرعی و رعایت استانداردهای نظارت بر چنین مجالسی عملیاتی نیست و راه کار مناسب خود و همت کارگزاران فرهنگی و متولیان چنین دستگاههایی را می طلبد. رقص نیز دارای غرض عقلایی است و پی آمد آن سرور، نشاط، رفع مشکلات روحی و روانی و درمان برخی از بیماریهاست.

اسلام با شادمانی مخالفی ندارد، مگر این که گناهی بر آن عارض شود. اصل لهو و لغو نیز ایرادی ندارد تا گفته شود رقص امری لهوی و حرام است. البته، باید میان جامعه‌ی سالم و ناسالم تفاوت گذاشت و مقام ثبوت و اثبات را از هم جدا دید. در جامعه‌ی سالم، رقص زن برای نامحرم با حفظ پوشش شرعی و با پرهیز از عریانی، اشکال ندارد و دیدن حجم بدن حرام نیست، ولی در جامعه‌ی بیمار - که هم‌اینک نوع جوامع بیمار هستند - این گونه رقص از آن جا که فسادآور است و از آن جهت که حریم حق در آن شکسته می‌شود، حرام می‌باشد و فتوای ما برای جامعه‌ی حاضر، همین گفته است.

اگر روزی فرا رسد که نوع افراد جامعه از سلامت برخوردار شوند و کارهای جنس مخالف، لغزشی در آنان ایجاد نکند، رقص نامحرم در آن جامعه ایرادی ندارد و به خاطر وجود افرادی چند، که بیمار هستند، نمی‌توان حکم به حرمت رقص داد؛ چرا که این افراد، هم‌چون کسانی هستند که به وسواس مبتلا گردیده‌اند و آنان در تأثیرپذیری از جنس مخالف، هم‌چون فرد وسواسی هستند که نه تنها نجاسات را نجس می‌داند، بلکه آب را نیز نجس می‌شمرد و دریا را نیز از این نجاست

بی بهره نمی گذارد. روشن است که این فرد، بیمار است و باید درمان شود، وگرنه هم آب پاک است و هم ساحت دریا از نجاست به دور می باشد.

رقص برای محارم

از رقص های حلال، رقص محارم برای یکدیگر است؛ مانند رقص زن برای شوهر یا برادر، پدر، دایی و عمو. اگر خواهری رقصید و برادر وی با رقص او به هیجان آمد و این معنا در ذهن او نیست که با خواهر خویش گناه کند، بلکه تنها تهییج شده و در نهایت تشویق می شود که با همسر خویش باشد، تهییج وی بدون اشکال است و رقص آنان ایرادی ندارد. اگر دختری برقصد و برادر یا پدر وی، او را ببینند؛ چنانچه آنان هوس گناه آلود داشته باشند و بر آن تهییج شوند، نگاه آنان به رقص وی حرام است و او نیز باید خود را از رقصیدن در نگاه آنان دور بدارد، اما در صورتی که آنان تهییج بر حرام نشوند و تنها انگیزه های خفته در آنان در راه اعمال شرعی و انس با همسر خود تهییج گردد و نشاط و فرح برای آن یابد، رقص وی و نگاه به آن رقص جایز است.

رقص برای محارم دارای صورتها و فرضهایی است و مانند این می ماند که فردی در خیابان، ناخواسته زنی زیبا را ببیند و این زن، او را به تهییج و هیجان آورد؛ چرا که انسان سالم دارای عاطفه، احساس و وجدان است و نمی تواند از کنار زیباییها بگذرد و تأثیر نپذیرد. پس از این تهییج، یا نفس اماره بر او چیره می شود و به گناه آلوده می گردد، یا با آن که به هیجان آمده و نیروی شهوت او برانگیخته شده، همسر خویش را درمی یابد و یا اگر مورد حلالی ندارد که خود را با او همراه سازد، تقوا و

صبر را پیشه می‌نماید و سختی ریاضت را بر خود هموار می‌نماید. در بحث رقص برای محارم نیز همین فرض‌ها قابل تصور است: اگر خواهی برای برادر یا محرم دیگری بر قصد و محرم وی بر انجام حرام تهییج نشود، ایرادی ندارد، وگرنه با وجود علم دختر به برانگیختن محرم خویش بر حرام، رقصیدن وی و نگاه او، هر دو حرام است. البته ما از مرزهای نگاه و احکام آن، در ادامه، سخن می‌گوییم. در این فرض، دیدن مواضع زینت محارم نیز ایرادی ندارد.

داشتن چشم و دل سیر و نداشتن عقده و حسرت کمبود

«قال رسول الله ﷺ: يا أيها الناس، إنّما النظرة من الشيطان، فمن وجد من ذلك شيئاً فليأت أهله»^۱.

— ای مردم، نگاه به نامحرم از شیطان است. چون فردی از شما چیزی از آن را یافت، به همسر خویش درآید و با وی آمیزش نماید.

این حدیث بر ضرورت سالم‌سازی دل و وارد نشدن هیچ‌گونه عقده و حسرتی بر آن پای می‌فشارد و پرهیز از عقده‌ها، حسرت‌ها و کمبودها و فقدان‌ها را از اصول تربیتی می‌شمرد.

متأسفانه، در موارد بسیاری دیده می‌شود که کارگزاران نظام به کمبودها و حسرت‌های ملت توجهی ندارند به طوری که رقص دیوار و قوطی کنسرو یا رب در آگهی‌های تبلیغی نیز گاه فردی را به خلاف می‌کشد! این مشکل به خاطر انسان بودن یا تابع شریعت اسلام و احکام دینی بودن نیست، بلکه چنین فردی در تربیت خویش، دچار کمبودها بوده و

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹.



نیازهای بسیاری داشته است. انسان گرسنه از خوردن نان کپک زده و انسان تشنه از خوردن فاضلاب و گنداب نیز دریغ نمی‌ورزد. باید گرسنگی را برطرف نمود و چشم دل را سیر تربیت کرد تا میل‌ها و هوس‌ها قابل کنترل گردد و شخص، هوس هر چیزی را ننماید.

اگر به شخصی که با فقر و فلاکت درگیر بوده است، سبد سیبی داده شود، وی تمامی آن را با پوست و هسته می‌خورد و معده‌ی خویش را بسیار پُر و سنگین‌بار می‌سازد، ولی باز سیر نمی‌شود؛ زیرا چشم و دل او گرسنه است. خیلی از گرسنگی‌هایی که امروز مشاهده می‌شود بر اثر گرسنگی نیست، بلکه سیر نبودن چشم و دل است که آن را پدید آورده است.

ما پیش‌تر، لزوم پرهیز از عقده‌های روانی در کامیابی را خاطر نشان شدیم و وجود برخی از حکایات که به بزرگان دین و مملکت ما به‌دروغ نسبت داده می‌شود را انکار نمودیم. قضیه‌ی نگاه نکردن حضرت عبد العظیم حسنی به گیاهان و سبزه‌های کنار جاده نمونه‌ای از آن بود.

اگر حسرت و فقدان از جامعه برداشته نشود، چنان‌چه به هر فردی پنجاه حورالعین نیز داده شود، وی باز به گناه آلوده می‌شود. چنین فردی مانند کسی است که گاه میلیارد در است، اما از داشتن پول سیر نشده است و هنوز می‌خواهد بر پول‌های خویش بیفزاید. وجود شمار فراوانی از این گونه مشکلات و آسیب‌های روانی و حسرت‌ها و عقده‌ها در جامعه، وظیفه‌ی حوزه‌ها را بیش از پیش سنگین می‌کند؛ چرا که آنان باید نقش اهرمی خویش را در جامعه ایفا نمایند و نخست، مردم را سیر سازند و سپس بگویند چه چیزی حلال و چه چیزی حرام است.

شریعت محوری در استفاده از حلال‌ها

قرآن کریم در یکی از آیات خود، چنین بیدارباش می‌دهد:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱.

- بگو چه کسی زینت خداوند را که برای بندگان خویش آن را بیرون آورده و نیز پاکی‌های از روزی را حرام ساخته است؟ بگو چنین زینت‌هایی برای کسانی است که در زندگی دنیایی، ایمان آورده‌اند و در روز قیامت، خالص می‌باشند.

ما آیات و نشانه‌های خود را برای کسانی که خردورزی نمایند بدین گونه تفصیل می‌دهیم.

چه کسی طیبات را، آن هم برای مؤمنان و آن هم در زندگی دنیوی حرام کرده است؟ چنین طیباتی که در این جاست و رزق خداست، در آخرت چه صفایی دارد و چقدر بیش‌تر می‌شود و به گونه‌ی «شرباً طهوراً» جلوه می‌کند. ما این مطالب را توضیح می‌دهیم برای آنان که از نیروی عقل مدد می‌گیرند و می‌فهمند. باید توجه داشت که لسان این آیه، هشدار و تهدید است. شادمانی و نشاط و استفاده از برانگیزنده‌هایی هم‌چون غنا و رقص سالم، به‌ویژه برای همسران، در زندگی از رزق‌های طیب است که نباید خود را از آن محروم ساخت و خمودی و یأس را که از خبایث است به جای آن، بر خود چیره ساخت. البته رقص چنانچه در جبهه‌ی باطل



باشد، موضوعی است که از خبایث است، ولی اگر دولت حق بر آن دست
گذارد، موضوعی طیب می‌یابد. نظام ولایی با حاکمیت و دولت خود،
بسیاری از امور را طیب و طاهر می‌سازد. ما از نحوه‌ی تأثیرگذاری
حاکمیت نظام اسلامی بر برخی امور که به دخالت در موضوع و تبدیل و
تغییر آن می‌انجامد، در کتابی مستقل، سخن گفته‌ایم.



فقه پژوهی رقص

تحقیق در کتاب‌های فقهی و به‌ویژه کتاب‌هایی که از قرن چهارم تا قرن سیزدهم هجری نگاشته شده است نشان می‌دهد که در این کتاب‌ها به صورت استدلالی به «رقص» پرداخته نشده است. برخی فقیهان، در گزاره‌ای کوتاه، کسب درآمد با آن را حرام دانسته‌اند. بعضی حرام بودن آن را چنان قطعی گرفته‌اند که فتوا داده‌اند: غناخوانی امری مجاز است، اما اگر با رقص همراه شود، حرام می‌گردد. بعضی از فقیهان - هم‌چون شیخ بزرگ، انصاری - دلیل حرمت رقص را لهو و شادمانی مفرط گرفته‌اند که سخن این فقیه ماهر و نادر، در پی خواهد آمد.

نداشتن بحث گسترده‌ی فقهی از رقص، شاید به زیست فقیهان شیعه در محیط تقیه و فضایی ناامن و زندگی در محیطی کاملاً روحانی و سیر در امور معنوی و دوری آنان و تابعان و مقلدان ایشان از امور شهوانی و لهوی و سرگرمی‌ها و لذت‌بری‌هایی هم‌چون رقص بوده است. تنها گفته‌ای که در این زمینه حایز اهمیت است سخن شیخ انصاری رحمته الله و مرحوم سید محمد سعید حکیم در «مصباح المنهاج» است که البته آن نیز از چند سطر

تجاوز نمی‌کند. اما فقیهان پس از ایشان، تنها در پاسخ استفتاءاتی که از آنان می‌شده است، حکم آن را بیان داشته‌اند که ما نمونه‌هایی از آن را آوردیم. در استفتاءات، هیچ‌گاه از دلیل حکمی سخن گفته نمی‌شود.

در این زمان که سایه‌ی تبلیغات غرب برای بسط نفوذ فرهنگی خویش بر کشورهای اسلامی سنگینی می‌کند، و نیز نظام اسلامی در کشور ایران شکل گرفته و در نتیجه، می‌شود فضای باز سیاسی و اجتماعی و شادمانی و امنیت عمومی بر کشور و محیط زیست شیعیان حاکم گردد، سخن گفتن از چنین مباحثی برای فقیهان امری ضروری است. به‌ویژه که این نظام می‌خواهد برای بیش از پنجاه کشور اسلامی و نیز کشورهای دیگر الگوسازی نماید. نظامی که از سیطره‌ی اجانب و بیگانگان به مقدار توان خویش آزاد است و از استکبار جهانی سلطه‌پذیری ندارد و فقیهان و عالمان آن، آزاداندیشی و حریت خود را پاس می‌دارند. نظامی که به مدد حمایت مردم، توانسته استقلال خود را حفظ کند و مردم نیز به سبب داشتن زمینه‌های علمی و روحیه‌ی دینی و فتاوای حضرت امام خمینی علیه السلام و صفای معنوی ایشان، آن حضرت را رهبر و مقتدا و پیشوای خود برگزیدند. امروز اگر جامعه و مردم به هر دلیلی و از جمله فقر فتوا و کاربردی و تخصصی نبودن فتاوا، از آن جدا شوند، به ورطه‌ی هلاکت در می‌غلطند و هویت خویش را از دست خواهند داد. اگر در گذشته، افرادی هم چون شیخ مفید، شیخ طوسی، صاحب جواهر و مرحوم شیخ انصاری به اموری چون رقص و کف زدن نپرداختند، برای این بوده است که آنان در افق بسیار بالایی بوده‌اند و جامعه‌ی آنان نیز در این حال و هوا سیر

نمی‌کرد و کسانی که به این امور می‌پرداختند، به حکم و فتوای عالمان توجهی نداشتند؛ ولی امروزه، در نظام اسلامی، چنین وضعیتی حاکم نیست و فتوای عالمان است که جامعه را حرکت می‌دهد و در نظام و جامعه، از شرعی و غیر شرعی بودن بسیاری از امور سخن گفته می‌شود. از این رو، نمی‌توان گفت چرا از رقص و تصفیقی سخن گفته می‌شود که عالمی دینی آن را موضوع بحث قرار نداده است؛ چرا که جامعه‌ی ما با آنان بسیار متفاوت است. امروزه همه‌ی رسانه‌های دنیا بر آن هستند تا نوع رفتار و رویکرد حوزه‌های علمی به مباحث اجتماعی را ارزیابی کنند.

«لهو و شادمانی» از دیدگاه شیخ انصاری رحمته الله

جناب شیخ انصاری از رقص در جایی سخن می‌گوید که در مقام اراییه‌ی معنای لهو است. وی احتمال می‌دهد لهو به معنای بطر و شادمان بسیار باشد. در این احتمال، وی فتوا به حرمت لهو می‌دهد؛ زیرا شادمانی مفرط را حرام می‌داند. سپس جناب شیخ رحمته الله در مقام بیان برخی مصادیق شادمانی فراوان، از «رقص» مثال می‌آورد. او می‌فرماید:

هذا، ولكن الإشكال في معنى اللهو، فإنه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح والقاموس، فالظاهر أن القول بحرمة شاذ مخالف للمشهور والسيرة، فإن اللعب هي الحركة لا لغرض عقلائي، ولا خلاف ظاهراً في عدم حرمة على الإطلاق. نعم، لو خصّ اللهو بما يكون عن بطر - وفسّر بشدة الفرح - كان الأقوى تحريمه، ويدخل في ذلك الرقص والتصفيق، والضرب بالطشت بدل الدف، وكلّ ما يفيد فائدة آلات اللهو. ولو جعل مطلق الحركات التي لا يتعلّق بها

غرض عقلایی مع انبعائها عن القوى الشهویة، ففي حرمة تردّد.
 - این مطالب را فرا بگیر، اما در معنای لهو اختلاف است و چنانچه
 لهو به معنای مطلق بازی باشد - همانگونه که دو کتاب «صحاح
 اللغة» و «قاموس اللغة» چنین گفته‌اند - حکم به حرمت آن شاذ و
 مخالف با نظرگاه مشهور فقیهان و سیره است؛ چرا که لعب و بازی
 حرکتی است که غایتی عقلایی ندارد و بر حرام نبودن آن به صورت
 مطلق، اختلافی نیست. اما در صورتی که لهو به معنای «بظر» و
 شادی بسیار زیاد باشد، قول قوی‌تر حرمت آن است. در این
 صورت، بظر در برگزیده‌ی رقص، تصفیق و سوت زدن و نیز زدن به
 تشتت به جای دف و هرچه که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد،
 هست. بله، اگر لهو به معنای مطلق حرکاتی باشد که غرض عقلایی
 بر آن تعلق نگیرد و از قوای شهوانی برانگیخته شده باشد، در حرمت
 آن تردید است.

ما برای آن که به صورت دقیق، نظرگاه مرحوم شیخ انصاری را
 که مهم‌ترین دلیل بر حرمت رقص را ارایه داده است، واکاوی
 نماییم، تمامی بحثی که ایشان در رابطه با لهو دارند را در این جا
 می‌آوریم و آن را به نقد می‌گذاریم:

«المسألة العشرون: اللهو حرام، علی ما یظهر من المبسوط والسرائر
 والمعتبر والقواعد والذکری والجعفریة و غیرها، حیث علّوا لزوم
 الإتمام فی سفر الصيد بکونه محرّماً من حیث اللهو.
 قال فی المبسوط: السفر علی أربعة أقسام وذكر الواجب والندب،
 والمباح، ثم قال: الرابع، سفر المعصیة، وعدّ من أمثلتها من طلب

الصيّد لللهو والبطر. ونحوه بعينه عبارة السرائر.

وقال في المعتبر: قال علماؤنا: اللاهي بسفره كالمتمتزه بصيده بطراً، لا يترخّص، لنا أنّ اللهو حرام، فالسفر له معصية. انتهى^۱.

با توجه به آن چه از کتاب‌های «مبسوط»، «سرائر»، «معتبر»، «قواعد»، «ذکری»، «جعفریه» و دیگر کتاب‌های فقهی به دست می‌آید لهو حرام است؛ چرا که آنان در باب شکار لهوی، به تمام بودن نماز و حرمت سفر به سبب حرمت لهو حکم داده‌اند.

شیخ طوسی رحمته الله در مبسوط گوید: سفر بر چهار قسم است و پس از ذکر واجب، مستحب و مباح آن گوید سفر چهارم سفر معصیت است مانند کسی که به قصد لهو به صید بپردازد. البته این نظریه با همین عبارات در سرائر ابن ادریس نیز آمده است.

محقق حلی رحمته الله در «معتبر» می‌نویسد عالمان شیعی گویند: کسی که به سفر لهوی رود، مانند آن که برای خوش گذرانی به صید تفریحی می‌پردازد، نمی‌تواند نماز را شکسته بخواند؛ زیرا لهو حرام و سفر او هم - چون لهوی است - معصیت است.

وقال في القواعد: الخامس من شروط القصر: إباحة السفر، فلا يرخّص العاصي بسفره كتابع الجائر والمتصيّد لهواً. انتهى.

وقال في المختلف في كتاب المتاجر: حرّم الحلبي الرمي عن قوس الجلاهدق، قال: وهذا الإطلاق ليس بجيّد، بل ينبغي تقييده باللهو والبطر.

۱. شیخ انصاری، المكاسب المحرمة، ج ۲، ص ۴۱.

وقد صرح الحلبي في مسألة اللعب بالحمّام بغير رهان بحرمته، وقال: إنّ اللعب بجميع الأشياء قبيح. وردّه بعض: بمنع حرمة مطلق اللعب.

وانتصر في الرياض للحلبي بأنّ ما دلّ على قبح اللعب، وورد بدمه من الآيات والروايات أظهر من أن يخفى، فإذا ثبت القبح ثبت النهي، ثمّ قال: ولولا شدوذه بحيث كاد أن يكون مخالفاً للإجماع لكان المصير إلى قوله ليس بذلك البعيد. انتهى.

علامه‌ی حلی در کتاب «قواعد» آورده است: پنجمین شرط قصر نماز، مباح بودن آن است در این صورت، فردی که در سفر قصد معصیت دارد و سفر او سفر معصیت است همانند تابع ظالم و ستم‌گر بودن و نیز شکارچی لهوی باید نماز را تمام بگذارد.

در باب متاجر کتاب «مختلف» آمده است: «علامه‌ی حلی پرتاب نمودن سنگ با فلاخن را حرام کرده است، ولی چنین اطلاقی خوب نیست بلکه شایسته است آن را به لهو و شادمانی زیادی تقیید نمود. مرحوم علامه‌ی حلی در مسأله‌ی کبوتر بازی بدون برد و باخت، به حرمت آن تصریح نموده است. وی هم‌چنین گفته است: بازی با همه‌ی اشیا قبیح است ولی برخی این سخن را رد نموده‌اند و گفته‌اند: مطلق لعب و بازی حرام نیست.

مرحوم صاحب ریاض به مدد علامه‌ی حلی رحمته‌الله آن‌چه را که بر قبح بازی دلالت دارد آورده است و آیات و روایات در نکوهش آن بسیار است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و گفته است چون قبح چیزی ثابت شود، نهی از آن نیز ثابت می‌شود.

حرمت مطلق بازی

مرحوم شیخ به نقل از صاحب ریاض اللہ می آورد که هر بازی که نصی بر جواز آن نرسیده باشد، حرام است. از این فقیه بزرگوار باید پرسید چرا ورزش‌ها و بازی‌های غیر منصوص حرام باشد؟ مگر ادله‌ی عام، اباحه‌ی هر چیزی را ثابت نکرده است و مگر اصل اولی در لعب، حرمت است یا دلیل خاصی بر آن رسیده است. این سخنان چیزی جز ادعای بدون دلیل نیست، از این رو مرحوم شیخ تنها به نقل این کلمات بسنده می‌کند و خود هم چنان از وارد شدن به این معرکه پرهیز می‌نماید، چرا که بزرگان زیادی را پشت ماجرای قبیح و مذموم می‌بیند.

شایان ذکر است ما تحلیل مفصلی را از این آیات و روایت ارایه داده‌ایم و با گروه‌بندی انسان‌ها، حکم هر یک را نسبت به لهُو و لَعُو و لعب متفاوت دانستیم که نیازی به دوباره‌گویی از آن نیست اما این بزرگان و فقیهان از این تقسیم و تفاوت احکام با تفاوت مرتبه غفلت نموده‌اند.

پیش از این گذشت که نباید از سلیقه‌های شخصی عالمان دینی که عمری در انزوا بوده‌اند به عنوان آموزه‌های دینی یاد شود. لزوم تقیه برای عالمان و انزوای ناخواسته، روحیه‌ی شادی را از آنان گرفته بوده است. اگر بازی با همه‌ی گونه‌هایی که دارد قبیح باشد، حتی کردار امامان معصوم علیهم‌السلام نیز زیر سؤال می‌رود؛ چرا که روایات بسیاری داریم که آنان لعب و بازی داشته‌اند و نمونه‌هایی از آن در پیش آمد.

بسیاری از ادعاهای یاد شده در این فرازا دلیلی ندارد و فتوایی است بدون پشتوانه‌ی دلیل و سند معتبر.



بازی؛ دواى متکبر مغرور

البته مذمت و نکوهش بازی به معنای حرمت آن نیست و این دو هیچ رابطه‌ی لزومی با هم ندارد. برخی از حرکات جسمانی که در شرع حرمتی ندارد و در نزد مردم مذموم است، بسیاری از مشکلات روانی را برطرف می‌سازد. برای نمونه، انسان متکبر، ریاکار یا سالوس‌باز برای رفع مشکل خویش، بهتر است خم شود و دست‌ها و زانوهای خود را بر زمین نهد و مسافتی را چهار دست و پا طی کند تا هم‌چون حیوانی شود و غرور وی بریزد. این عمل به‌خصوص برای کسانی که حتی حاضر نیستند نوک کفش‌هایشان بر زمین بیاید تا چه رسد به پاهایشان، بیش‌تر لازم است؛ چرا که آنان بسیار خطرناک هستند؛ زیرا نه تنها حیوان، بلکه هیچ ملائکه‌ی الهی را در جیب خود جای نمی‌دهند.

ولا یبعد أن یکون القول بجواز خصوص هذا اللعب، وشدوذ القول بحرمته مع دعوی کثرة الروایات، بل الآیات علی حرمة مطلق اللهو؛ لأجل النصّ علی الجواز فیه فی قوله ﷺ: «لا بأس بشهادة من یلعب بالحمام». واستدلّ فی الریاض أيضاً - تبعاً للمهدّب - علی حرمة المسابقة بغير المنصوص علی جوازه بغير عوض، بما دلّ علی تحريم اللهو واللعب، قال: لكونها منه بلا تأمل. انتهى.

بعید نیست اعتقاد به جایز بودن کبوتر بازی و ندرت داشتن قول به حرمت آن با وجود بسیاری از آیات و روایات بر حرمت مطلق لهو به خاطر بودن نصی ویژه بر جواز این بازی باشد آن جا که حضرت ﷺ می‌فرماید: شهادت کبوتر باز پذیرفته است و ایرادی بر آن نیست. در



«ریاض» نیز به پیروی از «مهدب» بر حرمت هر مسابقه‌ای بجز مسابقاتی که بر جواز آن روایت آمده استدلال شده است؛ چرا که مطلق لهو و لعب تحریم شده و مسابقه‌ها نیز نوعی لعب و لهو است و این گفته آشکار است و نیازی به تأمل ندارد!

حرمت مقید لهو، نه مطلق

شیخ انصاری رحمته الله مدعی است روایات و آیات فراوانی بر حرمت مطلق لهو وجود دارد و ما پیش از این گفتیم که این آیات و روایات محدود است و لهو و لغو را تنها برای اندکی از انسان‌ها نکوهش می‌کند. مرحوم شیخ انصاری در ادامه از روایاتی یاد می‌کند که بر حرمت لهو به آن استناد شده و ما پیش از این، همه‌ی آن را در جلد دوم مورد بررسی قرار داده‌ایم و خواننده برای آگاهی بر تفسیر و تحلیل روایت و نقد وارد بر استدلال به آن‌ها در حرمت لهو، به هر یک از آن روایات، در جلد دوم مراجعه نماید. شیخ گوید:

والأخبار الظاهرة في حرمة اللهو كثيرة جداً. منها: ما تقدّم من قوله عليه السلام في رواية تحف العقول: «وما يكون منه وفيه الفساد محضاً، ولا يكون منه ولا فيه شيء من وجوه الصلاح، فحرام تعليمه وتعلّمه والعمل به، وأخذ الأجرة عليه».

ومنها: ما تقدّم من رواية الأعمش، حيث عدّ في الكبائر الاشتغال بالملاهي التي تصدّ عن ذكر الله كالغناء وضرب الأوتار، فإنّ الملاهي جمع «الملهي» مصدرًا، أو «الملهي» وصفًا، لا «الملاهة» آلة؛ لأنّه لا يناسب التمثيل بالغناء. ونحوها - في عدّ الاشتغال

بالملاهي من الكبائر - رواية العيون الواردة في الكبائر، وهي حسنة
كالصحيحة بل صحيحة.

توجه به حيث موجود در روایات

از روایاتی که شیخ بر حرمت لهو به آن استدلال نمود روایت تحف العقول است که می‌فرماید: «چیزی که فساد محض داشته باشد و هیچ گونه فایده‌ای در آن نباشد، فراگیری و آموزش و عمل به آن و گرفتن مزد بر آن حرام است».

پیش از این گفتیم که دقت فلسفی می‌گوید فساد محض در هستی وجود ندارد و حتی زهر و سم مار نیز افزوده بر کشنده بودن برای آدمی، فایده‌های بسیاری دارد؛ ولی با فرض وجود فساد محض با دید عرفی و عقلایی، موارد بسیار اندکی را می‌توان موضوع آن دانست و از جمله، امور لهوی چنین است و ما پیش از این گفتیم که لهو برای دوری مردم از تکبر و ادعاهای بی‌جا هم چون ادعای خدایی برخی مستکبران، لازم است.

هم‌چنین شیخ در این زمینه به روایت اعمش استدلال می‌کند. وی گفت: «منها: ما تقدّم من رواية الأعمش حيث عدّ في الكبائر: الاشتغال بالملاهي»، باید توجه داشت که زبان روایت با آنچه شیخ می‌گوید متفاوت است و روایت از اشتغال به معنای پر شدن وقت توسط لهو سخن می‌گوید و ما نیز گفتیم افراط و زیاده‌روی در هر کاری؛ هرچند گزاردن نماز باشد، ناپسند است. آنچه موجب شود که انسان از یاد خدا باز ماند و انسان را از حق غافل گرداند اشکال دارد و عقل نیز این امر را فهم می‌کند.



این روایت به انجام امور و ورزش‌های مختلف از جمله تیراندازی، بوکس و کاراته ارتباطی ندارد. امور گفته شده همه جایز است و خطری نیز ندارد و در باشگاه‌ها کسی به خاطر این ورزش‌ها نمی‌میرد، و حتی در بدل‌کاری که بدترین نوع ورزش است، در هر سال، چند نفری بیش‌تر دچار مشکل نمی‌گردند، اما چنین خطری در بزرگراه‌های کشور ما بسیار وجود دارد و کسی رانندگی را در آن تحریم نمی‌کند.

یاد دارم در دوران کودکی که به باشگاه می‌رفتم برخی از بوالهوس‌ها گوش خود را لای در می‌گذاشتند تا آن را بشکنند و گوش آنان ورم بیاورد و آنان بدین‌گونه خود را کشتی‌گیر معرفی کنند. آن‌چه اشکال دارد چنین کارهایی است، وگرنه حتی اگر گوش کشتی‌گیری در مسابقه شکسته شود، ایرادی ندارد؛ چرا که صرف ضرر حرمت نمی‌آورد. برای نمونه، اگر انسان بیش از اندازه غذا بخورد، کالری بسیاری وارد بدن خویش می‌نماید و بیماری‌های گوناگونی را برای خود سبب می‌شود و این امر، اضرار به نفس است. اما کسی به حرمت پرخوری و افراط در خوردن فتوا نمی‌دهد. اگر کسی بگوید کشیدن سیگار حرام است، باید تنفس در هوای آلوده‌ی تهران را نیز حرام بشمرد. هم‌چنین خوردن آب قم نیز باید ایراد داشته باشد؛ چرا که اگر دستگاه‌های تصفیه هر بیست‌روز مشاهده شود، لجن و کثافات بسیاری از این آب می‌گیرد و ما هم آن را می‌خوریم. معده به شرایط متفاوت عادت می‌کند؛ گرچه هرچه خوارک صافی‌تری در آن ریخته شود بهتر است ولی این‌گونه نیست که گمان شود این امور اضرار به نفس، و حرام است؛ چرا که وقتی سخن از حرمت چیزی می‌شود باید دلیل

محکم و بدون خدشه‌ای بتواند آن را ثابت کند و اسلام چنین در تشریح احکام بر مسلمانان سخت نگرفته است.

ومنها: ما تقدّم في روايات القمار في قوله عليه السلام: «كلّ ما ألهى عن ذكر الله فهو الميسر».

ومنها: قوله عليه السلام في جواب من خرج في السفر يطلب الصيد بالبزاة والصقور: «إنّما خرج في لهو، لا يقصر».

ومنها: ما تقدّم في رواية الغناء في حديث الرضا عليه السلام في جواب من سأله عن السماع، فقال: «إنّ لأهل الحجاز فيه رأياً، وهو في حيز اللهو». وقوله عليه السلام - في ردّ من زعم أنّ النبي صلى الله عليه وآله رخص في أن يقال: جئناكم جئناكم الخ - «كذبوا، إنّ الله يقول: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لُدُنَّا﴾ إلى آخر الآيتين.

ومنها: ما دلّ على أنّ اللهو من الباطل بضميمة ما يظهر منه حرمة الباطل، كما تقدّم في روايات الغناء.

ففي بعض الروايات: «كلّ لهو المؤمن من الباطل ما خلا ثلاثة: المسابقة، وملاعبة الرجل أهله». الخ.

وفي رواية علي بن جعفر عليه السلام، عن أخيه، قال: «سألته عن اللعب بالأربعة عشر وشبهها، قال: لا نستحبّ شيئاً من اللعب غير الرهان والرمي». إلى غير ذلك ممّا يقف عليه المتتبع.

ويؤيده أنّ حرمة اللعب بآلات اللهو الظاهر أنّه من حيث اللهو، لا من حيث خصوص الآلة. ففي رواية سماعة: «قال أبو عبد الله عليه السلام: لمّا مات آدم شتمت به إبليس وقابيل، فاجتمعا في الأرض فجعل إبليس وقابيل المعازف والملاهي شماتةً بآدم على نبيّتنا وآله وعليه السلام،



فكلّ ما كان في الأرض من هذا الضرب الذي يتلذذ به النَّاسُ فإنّما هو من ذلك»، فإنّ فيه إشارة إلى أنّ المناط هو مطلق التلهي والتلذذ. ويؤيده ما تقدّم من أنّ المشهور حرمة المسابقة على ما عدا المنصوص بغير عوض، فإنّ الظاهر أنّه لا وجه له عدا كونه لهواً وإن لم يصرّحوا بذلك عدا القليل منهم، كما تقدّم. نعم، صرّح العلامة في التذكرة بحرمة المسابقة على جميع الملاعب كما تقدّم نقل كلامه في مسألة القمار.

توجه به اقران لهو

ما در مورد استدلال به روایت «جئناکم جئناکم»، گفتیم که گفتن این جمله از باب این که از شعایر کفر است مورد اشکال است و نه از باب غنا و موسیقی یا لهو. هم چنین در روایت شماتت آدم عليه السلام آن چه مورد نهی است شماتت حضرت آدم عليه السلام است. در این ماجرا ابلیس و قابیل به تمسخر، شماتت و اهانت حضرت آدم عليه السلام پرداختند و از معازف و ملامی در این باب استفاده نمودند، بدون آن که معازف و ملامی خصوصیتی داشته باشد و چنان چه شماتت با اسباب دیگری نیز شکل می گرفت، باز حرمت در جای خود باقی بود.

شیخ در ادامه به معنانشناسی لهو و اختلافی که در این زمینه وجود دارد، می پردازد و می گوید:

هذا، ولكنّ الإشکال في معنى اللهو، فإنّه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح والقاموس، فالظاهر أنّ القول بحرمة شاذّ مخالف للمشهور والسيرة، فإنّ اللعب هي الحركة لا لغرض عقلائي، ولا خلاف ظاهراً في عدم حرمة على الإطلاق. نعم، لو خصّ اللهو بما

يكون عن بطر - وفسر بشدة الفرح - كان الأقوى تحريمه، ويدخل في ذلك الرقص والتصفيق، والضرب بالطشت بدل الدف، وكل ما يفيد فائدة آلات اللهو. ولو جعل مطلق الحركات التي لا يتعلّق بها غرض عقلائي مع انبعاثها عن القوى الشهويّة، ففي حرمة تردّد.

- این مطالب را فرا بگیر، اما در معنای لهو اختلاف است و چنانچه لهو به معنای مطلق بازی باشد؛ همانگونه که دو کتاب «صحاح اللغة» و «قاموس اللغة» چنین گفته‌اند، حکم به حرمت آن شاذ و مخالف با نظرگاه مشهور فقیهان و سیره است؛ چرا که لعب و بازی حرکتی است که غایتی عقلائی ندارد و بر حرام نبودن آن به صورت مطلق اختلافی نیست. اما در صورتی که لهو به معنای «بطر» و شادی بسیار زیاد باشد قول قوی‌تر حرمت آن است. در این صورت، بطر در برگیرنده‌ی رقص، تصفيق و سوت زدن و نیز زدن به تشت به جای دف و هرچه که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد، هست. بله، اگر لهو به معنای مطلق حرکاتی باشد که غرض عقلائی بر آن تعلق نگیرد و از قوای شهوانی برانگیخته شده باشد، در حرمت آن تردید است.

واعلم أنّ هنا عنوانين آخرين: «اللعب» و«اللغو». أمّا اللعب، فقد عرفت أنّ ظاهر بعض ترادفهما، ولكن مقتضى تعاطفهما في غير موضع من الكتاب العزيز تغايرهما. ولعلّهما من قبيل الفقير والمسكين إذا اجتماعا افترقا، وإذا افترقا اجتماعا. ولعلّ اللعب يشمل مثل حركات الأطفال الغير المنبعتة عن القوى الشهويّة، واللهو ما تلتذّ به النفس، وينبعت عن القوى الشهوية. وقد ذكر غير واحد أنّ قوله تعالى: ﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ﴾ الآية، بيان ملاذّ



الدنيا على ترتيب تدرّجه في العمر، وقد جعلوا لكل واحد منها ثمان سنين. وكيف كان، فلم أجد من أفتى بحرمة اللعب عدا الحلّي على ما عرفت من كلامه، ولعلّه يريد اللهو، وإلا فالأقوى الكراهة. دو عنوان دیگر در این جا وجود دارد و آن دو اصطلاح «لعب» و «لغو» است. برخی می‌پندارند لعب و لهو مترادف است؛ اما عطف آن در چند آیه از قرآن کریم، دلیل بر تغایر آن دو است. شاید لعب و لهو مانند فقیر و مسکین باشد که چون با هم آیند دو معنای جداگانه دارد و آن گاه که به صورت جدا ذکر می‌شود با هم مترادف است و هر یک معنای دیگری را می‌رساند.

شاید لعب به همانند حرکات کودکان گفته شود که از قوه‌ی شهوانی سرچشمه نمی‌گیرد و لهو هر چیزی است که نفس از آن لذت می‌برد و از قوای شهوانی برانگیخته می‌شود که در قرآن کریم بسیار آمده و نمونه‌ای از آن آیه‌ی شریفه‌ی: «همانا زندگی دنیا لعب، لهو و زینت است» می‌باشد. این آیه با توجه به دوره‌های مختلف عمر است و برخی برای هر دوره‌ای هشت سال قرار داده‌اند. در هر حال، من غیر از علامه‌ی حلی رحمته‌الله عالمی دیگر را نیافتم که به حرمت لعب حکم دهد و شاید مراد وی از لعب، همان لهو باشد. می‌توان گفت قول قوی‌تر کراهت لعب است.

دخالت نداشتن شهوت در لهو

در کلام شیخ رحمته‌الله با همه‌ی عظمتی که ایشان در فقه دارد، کلماتی چون لعل، اقوی و مانند آن بسیار دیده می‌شود که شایسته‌ی فقیه محقق‌ی چون

ایشان نیست. هم‌چنین در مبانی استنباطی وی معنای لهو مشخص نیست. ایشان ترادف واژگان را محال نمی‌داند و ما نقد این دیدگاه را در جلد نخست آوردیم. البته این از محاسن جناب شیخ رحمته الله است که هر جا مسأله‌ای را نمی‌داند، بدون غرور علمی از واژه‌هایی مشابه «لعل» استفاده می‌کند. ایشان احتمال می‌دهد لعب، حرکاتی را گویند که از شهوت برنخیزد؛ ولی «لهو» برای موارد برآمده از شهوت است. اما باید گفت این احتمال درست نیست؛ چراکه اگر این گونه باشد، بزرگسالان نباید بازی داشته باشند، در حالی که نه تنها لعب، مخصوص بچه‌ها نیست، بلکه ملاعبه و بازی با همسر برای بزرگسالان است. کودکان بازی نمی‌کنند، بلکه تنها سرگرم هستند.

اگر از مرحوم شیخ پرسیده شود این سخنان چه مستندی دارد، وی گوید: «وقد ذکر غیر واحد»؛ بسیاری گفته‌اند و ما نیز آن را احتمال داده‌ایم.

وَأَمَّا اللَّغْوُ، فَإِنَّ جَعْلَ مُرَادِ اللّٰهُوَ - كَمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ -
 كَانَ فِي حِكْمِهِ. فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عِبَادٍ الْمُتَقَدِّمَةِ عَنْ أَبِي
 الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام: «أَنَّ السَّمَاعَ فِي حَيْزِ اللّٰهُوَ وَالْبَاطِلِ، أَمَا سَمِعْتَ
 قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾».

وَنَحْوَهَا رِوَايَةُ أَبِي أَيُّوبَ حَيْثُ أَرَادَ بِاللَّغْوِ الْغِنَاءَ مُسْتَشْهِدًا بِالآيَةِ.
 وَإِنْ أُرِيدَ بِهِ مُطْلَقَ الْحَرَكَاتِ اللَّاغِيَةِ، فَالْأَقْوَى فِيهَا الْكِرَاهَةُ.

وَفِي رِوَايَةِ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ، عَنْ سَيِّدِ السَّاجِدِينَ عليه السلام، تَفْسِيرَ
 الذَّنُوبِ الَّتِي تَهْتِكُ الْعَصْمَ بِ«شَرِبِ الْخَمْرِ، وَاللَّعْبِ بِالْقَمَارِ، وَتَعَاطِي
 مَا يَضْحَكُ النَّاسُ مِنَ اللَّغْوِ وَالْمَزَاحِ، وَذَكَرَ عِيُوبَ النَّاسِ».



وفي وصية النبي ﷺ لأبي ذر رضي الله عنه: «إن الرجل ليتكلم بالكلمة فيضحك الناس فيهوي ما بين السماء والأرض»^۱.

- در مورد لغو باید گفت: اگر لغو به معنای لهو باشد، همان طور که از برخی روایات به دست می‌آید، در این صورت حکم لهو را دارد و چنانچه لهو حرام باشد، لغو نیز حرام است.

روایت امام رضا علیه السلام ترادف معنای لغو و لهو را می‌رساند؛ چرا که امام علیه السلام نخست سماع را در زمره‌ی لهو و باطل بر می‌شمرد و سپس به آیه‌ی: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ استدلال می‌کند.

بله، اگر لغو مطلق حرکات خالی از غرض باشد، قول قوی‌تر، کراهت آن است.

نقد نظرگاه شیخ رحمته الله در حرمت لهو بطری و شادمانی

باید توجه داشت شیخ انصاری رحمته الله نخست حرمت لهو را به نقل از فقیهان می‌آورد و چنین نیست که نظرگاه خویش را به صورت صریح بیان دارد. وی حتی در نقل ادله نیز از خود استدلالی را ارایه نمی‌دهد.

جناب شیخ رحمته الله که در فقه، هم‌چون حافظ در شعر، و رستم در قدرت، و ابن‌سینا در فلسفه است و قیاس فقیهان دیگر با ایشان قیاس مع الفارق است، در باب لهو و لعب تحقیقی جامع و در نتیجه فتوایی نیز ارایه نمی‌دهد. این شیخ همان است که در بحث معاطات، بدون استدلال به آیه یا روایتی، چنان بحث می‌کند که همه را به حیرت وا می‌دارد و آدمی را به یاد این شعر فردوسی می‌اندازد:

۱- کتاب المكاسب المحرمة، ج ۲، صص ۴۰ - ۵۰.

تهمتن یلی بود در سیستان من او را بکردم رستم داستان
با این تفاوت که رستم پیش از خود تهمتن سیستان بود، اما معاطات
بدون پیشینه و با دستان مرحوم شیخ چنین عظمت یافت. شیخ رحمه الله که
چنین چیره دست در معاطات سخن می گوید، به باب لهو و لعب
که می رسد، تنها به آوردن نظرگاه دیگران بسنده می کند و از خود
سخنی نمی گوید.

در هر حال، شیخ انصاری رحمه الله نتوانست حرمت مطلق لهو یا لعب یا لغو
را ثابت کند. البته گوش ها چنان آلوده شده است که دیگر هم چون سابق
نیست که اگر کسی چیزی شنید، تکانی شدید بخورد. اگر مطلق لعب و لهو
حرام باشد، بسیاری باید از جای خود برنخیزند و به تعبیر دیگر
باید بمیرند.

متأسفانه مرحوم شیخ رحمه الله کلام خود را با بیان چند احتمال پی می گیرد
و به صورت صریح، گزاره ای علمی و روشن را بیان نمی دارد. مشکلی که
در رساله های عملیه و استفتاءات نیز دیده می شود. وقتی مرجع تقلید و
حاکم دینی، پاسخ مسأله ای را با احتمال پیش می برد، فردی عادی
چگونه می تواند نسبت به آن آگاهی یابد. عبارت مرحوم شیخ نیز در این
مسأله این گونه است و می فرماید: «هذا، ولكن الاشكال في معنى اللهو،
فإنه إن أريد... فالظاهر...» و خلاصه سخن و رأی نهایی خویش را این گونه
ارایه می کند.

جناب شیخ رحمه الله در این عبارات می گوید: اگر لهو به بطر اختصاص یابد
قول قوی تر تحریم آن است. بطر شدت شادی را گویند. اما دلیلی برای



حرمت بطر و خوشامد بسیار نمی‌آورد و چنین فتاوایی در همان مسیری است که کامیابی را از مسلمانان گرفته و آنان را به غمباری و انزوا مبتلا نموده است. شدت شادی و فرح در نماز، بوییدن گل، دیدن برادری که در غربت بوده است بعد از سالیان بسیار، غش نمودن پای ضریح امام رضا علیه السلام از خوشحالی درک محضر آن حضرت علیه السلام همه نوعی بطر است، اما هیچ یک ایرادی ندارد. مگر در روایت نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی صدایی که به زیبایی می‌گفت: «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ، رَبَّنَا وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» شنید، چنان برای او خوشایند بود که نیمی از گوسفندان خود را برای دوباره گفتن آن بخشید. البته، خوشامدی در صورتی که با احتمال ضرر شدید همراه شود، باید از آن پرهیز نمود. مثل این‌که دادن خبر خوشی به کسی موجب سکت‌ی وی می‌شود و اگر کسی از آن آگاه باشد و چنین نماید، کار وی حرام است. چه بسیار اموری است که خوشایند چشم یا شامه یا دیگر حواس است. دین به استعمال عطر و بهداشت و نظافت، سفارش بسیار دارد و همه نیز خوشایند نفس است، در حالی که هیچ یک حرام نیست. بله، لهوی که انسان را از یاد خدا باز دارد و مصداق «یصدون عن ذکر الله» در مرتبه‌ی شدید آن باشد اشکال دارد، وگرنه بسیاری از افعال افراد عادی، با غفلت همراه است و چه بسا که درس فقه و اصول یا عرفان و توحید نیز موردی از «یصدون عن ذکر الله» باشد.

مرحوم شیخ، دلیل غفلت‌آوری و لذت‌بری و خوشایندی و نیز دلیل‌های نقلی را بر حرمت رقص و شادمانی و نیز غنا ذکر می‌کند، ولی تحلیل این دلایل، نادرستی هریک را به دست داد.

متأسفانه، مرحوم شیخ در این بحث رویکردی نقلی دارد تا تحقیقی، به این معنا که به نقل آرا و نظرات دیگران بسنده می‌کند. البته، حادثه‌ی جانسوز کربلا و در تقیه و غربت بودن شیعه و به‌ویژه عالمان آن و نیز غرق معنویت و سرور حاصل از آن و سیر در عالم تجردی، جایی برای ارایه‌ی طرح‌های شاد زیستن و شادمانی باقی نگذاشته بود و عالمان دینی به همین جهت از این مسایل با سرعت گذر می‌کرده‌اند.

شادمانی هرچند زیاد باشد؛ در صورتی که برآمده از مرزهای شرعی و در چارچوب احکام دینی باشد اشکالی ندارد. انزال منی نیز خوشی بسیار به همراه دارد که گاهی برخی از هوش می‌روند. کسی که شدت نیروی جنسی دارد و حالت رخوت و سستی پیدا نمی‌کند، حالت بسیار خوشی در انزال دارد، به‌گونه‌ای که عالم را در خود غرق می‌بیند و تا مدت‌ها به طول می‌انجامیده است. این که می‌گویند وقتی مردی در بهشت انزال می‌شود، سرمستی آن تا چهل سال بعد برای وی وجود دارد و هر بار انزال نیز تا چهل سال یا بیش‌تر به طول می‌انجامد و خوشی را به خوشی خود می‌افزایند، همه بر این امر دلالت دارد که خوشی و حتی خوشی بسیار ایرادی ندارد و آنان که برخی از خوشی‌ها را ندارند ناقص هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسانی است که در جهت کامیابی و سرمستی مانند دیگر جهات کامل بوده و مقام جمعی را داشته است، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود می‌فرماید قدرت چهل مرد را در وجود خویش دارد. به عکس، بسیاری هستند که با آن که سایش و ریزش دارند، خوشایند چندانی ندارند و شاید حتی خوشی انزال را به‌خوبی متوجه نشوند.

جناب شیخ رحمته الله علیه، اموری هم چون رقص، کف زدن، به تشت زدن به جای دف و مانند آن را به سبب خوشی فراوانی که دارد، ممنوع می‌شمرد! بر اساس این معیار، هر چیزی که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد و برای نمونه چنانچه کسی از فرزند خود نیز لذت ببرد یا در چرخ و فلک نشیند و یا دستگاه‌های بازی امروزی نشیند و هیجان و شادی بسیار ببیند، باید گفته شود، اشکال دارد.

شیخ رحمته الله علیه حرمت غنا را تنها در لهو بودن آن دید و در لهو نیز دلیلی برای حرمت مطلق لهو ارایه نکرد و در نهایت، لهو را مکروه دانست و تنها چیزی که آن را اقوی دانست، حرمت لهوی است که بطری باشد و رقص را نیز از این جهت، فتوای به حرام داد. وی در باب غنا نیز گفت دلیلی بر حرمت غنا از آن جهت که غناست وجود ندارد و در نتیجه، در نظر شیخ رحمته الله علیه تنها غنایی حرام است که بطری باشد، نه غیر آن.

بر اساس دیدگاه شیخ انصاری، هم بسیاری از بازی‌های امروزی و هم پخش برخی از موسیقی‌های صدا و سیما، اعم از نا و نواها تا موسیقی متن فیلم‌ها حرام است؛ چرا که برای مردم خوشامد فراوانی دارد.

شایان ذکر است فقه جناب شیخ رحمته الله علیه بسیار محققانه است و ما ایشان را سلطان فقها می‌دانیم، ولی زمانه‌ی ایشان فرصت و مجالی برای شناخت موضوعات فقهی به وی نداده است و برای نمونه، ایشان دانش موسیقی را نمی‌دانند، چنانکه در برخی مسایل ریاضی نیز اشتباهاتی دارند. البته، احتمال دیگری نیز هست و آن این‌که این نابغه‌ی فقه، در زمان خود به دلایل گوناگون نمی‌توانسته است نظر نهایی خویش را با صراحت بیان

دارد، از این رو برای نمونه بحث لهو را با «لعل» و «یؤید»های بسیار و نقل کلمات دیگر فقیهان پی می‌گیرد، وگرنه چنین تردیدهایی از مثل جناب شیخ به‌دور است. اشکالات یاد شده نیز به جناب شیخ وارد نیست؛ بلکه کلام ایشان است که نقد شده که آن نیز معلول جامعه‌ی آن زمان است. عظمت جناب شیخ، همواره محفوظ است؛ اما عظمت ایشان به این نیست که کلام نادرست ایشان چشم‌بسته، درست دانسته شود. ما وارث گذشتگان هستیم، اما نه به این معنا که نقایص آنان جبران نشود. مثل آثار باستانی که ما برای جلوگیری از تخریب آن، در مرمت و نگه‌داری آن تلاش می‌کنیم و آن را به حال خود رها نمی‌سازیم تا ویران گردد. البته، با این تفاوت که اهمیت آثار باستانی به ماندگاری بیش‌تر گذشته‌ی آن است، اما کلمات گذشتگان به ترمیم و بازسازی آن است، نه ماندگاری دست‌نخورده‌ی گذشته‌ی آن که چنین پنداری ارتجاع و تعصب است.

نمونه‌هایی از فتاوی حرمت

در این جا شایسته است به کتابی که فتاوی اعظم در عصر حاضر را گردآوری نموده است مراجعه نمود و بخشی از فتاوی آن را دید. شایان ذکر است این فتاوا بدون ذکر نام صاحب فتوا می‌آید، ولی سخن ما این است که در دادن فتوا باید دقت بسیار داشت و در فرایند استنباط حکم، شناخت موضوع و ملاک را نیز در دست داشت و به دور از احتیاط در استخراج حکم، احتیاط ننمود که احتیاط در این مسأله‌ی فراگیر و اجتماعی، در ترک احتیاط است.



۱- (س) آیا شمارقص نمودن را جایز می‌دانید؟

(ج) رقص حرام است، مگر رقص زن برای شوهرش.

بر اساس این فتوا، رقص برای محارم حرام است و حتی اگر مادری برای دختر خویش یا دختری برای مادر خود برقصد، مرتکب حرام گردیده است.

۲- (س) آیا جایز است مرد به مرد رقص یاد بدهد یا زن به شوهر

خود رقص یاد بدهد؟ اگر زن در میان زنان برقصد و پول بگیرد

(شباباش) این پول حلال است یا نه، و یا آن که قرارداد پول نکرده و

خود زنان به او پول بدهند؟

(ج) هیچ کدام از موارد مذکوره - رقص و تعلیم رقص - جایز نیست و

پول گرفتن جایز نیست و اکل مال به باطل است.

به نظر ما ایرادی ندارد به زنی که در حال رقص است و پوشش شرعی

دارد، مزد داد. هم‌چنین اشکال ندارد به دهان عروس یا کسی که در حال

رقص است، پول گذارده شود و «شباباش = شادباش» داد؛ چرا که این پول،

هدیه به اوست یا می‌توان او را تشویق نمود. آموزش رقص نیز اشکالی

ندارد؛ چرا که دلیلی شرعی بر منع آن نرسیده است. البته، همان‌گونه که

گفته شد مرزهای شرعی و دوری از اختلاط نامحرمان و پوشش شرعی

باید پاس داشته شود و از رقص‌های شش‌گانه‌ی حرام، دوری شود.

خاطر نشان می‌شود در دادن شادباش به عروس، باید از هر چیزی که

استکبار به شمار می‌رود، دوری نمود. برای نمونه در جامعه‌ای که زنان

فقیر بسیاری زندگی می‌کنند، آویزان نمودن مقدار زیادی طلا به عروس که

مشاهده‌ی آن استکبار آن خانواده را می‌رساند و امری غیر عادی است، جایز نیست و چنین اشخاصی مفسد دانسته می‌شوند و باید طلاهای استفاده شده در آن مجلس، از آنان به نفع بیت المال گرفته شود تا یکی از زمینه‌های فساد برچیده گردد. ما این مطلب (ضرورت دوری از حرکت‌های استکباری) را نیز به عنوان فتوا در این کتاب می‌آوریم.

نمونه‌ای از دیگر فتاوی‌ای حرمت، چنین است:

۳- (س) کف زدن و رقصیدن در مجالس چه حکمی دارد؛ به‌خصوص که بعضاً زنان کف می‌زنند و برادران یا اقوام مرد در عروسی می‌رقصند؟

(ج) رقصیدن مطلقاً - چه مرد و چه زن - و هم‌چنین کف زدن - به همه صورت - اشکال دارد، ولی رقصیدن زن فقط برای شوهرش، اشکال ندارد.

۴- (س) در مجالس عقد و عروسی، کف زدن و رقصیدن مردان برای مردان و زنان برای زنان جایز است یا حرام؟

(ج) تنها رقصیدن زن برای شوهرش جایز است و بقیه‌ی رقص‌ها حرام است و کف زدن اگر مجرد دست به هم زدن باشد اشکالی ندارد و‌گرنه کیفیت خاص که مناسب مجالس لهو باشد جایز نیست هرچند در مجلس عقد و عروسی.

بعد از این، به تفصیل خواهیم گفت که کف زدن با سینه زدن که جایز است، تفاوتی ندارد. سینه‌زدن نوعی اظهار حزن است و کف زدن برای اظهار شادی است و هیچ یک اشکالی ندارد. درست نیست بندگان خدا را با احتیاط‌هایی که هیچ پشتوانه‌ی شرعی ندارد در قفس نگاه داشت.

تغییر عوارض و تأثیر بر موضوع رقص

در بررسی حکم رقص، باید به اقران و عوارض آن که سبب تغییر موضوع می‌شود توجه داشت. هر موضوعی نیز حکمی ثابت، پایدار و تغییرناپذیر دارد. گفتیم اسلام دارای هیچ‌گونه حکم متغیری نیست و تمامی احکام آن ثابت است، اما شرایط و عوارض حیث‌ساز و گاه تغییر هویت موضوع، سبب تغییر موضوع می‌شود و در هر تغییری، حکمی خاص همان موضوع بر آن حمل می‌شود. به طور مثال، بالغ شدن موضوعی است که شرایط گوناگون برای آن حیث‌ساز است و نمی‌توان سن را به عنوان ملاکی پایدار در شناخت آن قرار داد؛ زیرا بلوغ امری طبیعی است و رشد طبیعی هر کسی با دیگری متفاوت است و سن تنها می‌تواند اماره‌ای برای دریافت بلوغ باشد، نه شرط تحقق موضوع آن. به طور نمونه، در مناطق گرمسیر - هم‌چون عربستان - به خاطر تابش آفتاب شدید، نوجوانان زودتر به بلوغ می‌رسند و در مناطق سردسیر، بلوغ دیرتر محقق می‌شود.

در مثالی دیگر، باید از رمی جمرات نام برد. این حکم در زمانی تشریح شده که شمار حاجیان اندک بوده است، ولی بر فرض، زمانی برسد که شمار حاجیان به ده‌ها میلیون نفر برسد، آیا با چنین ازدحام جمعیتی می‌توان رمی جمرات را بر شکل فعلی آن انجام داد یا باید تدبیر جدیدی اندیشید تا به جای رمی جمرات، رمی رؤوس شکل نپذیرد. هم‌چنین است قربانی کردن در روز عید قربان. اگر نشود از گوشت قربانی استفاده کرد و آن را مورد بهره‌برداری قرار داد، آیا این عمل، لغو به شمار نمی‌رود.



البته باید توجه داشت که قربانی‌هایی که گذشته و در زمان اولیای معصومین علیهم‌السلام انجام می‌شد، نخست خشک می‌گردید و سپس به مصرف درمی‌آمد و چیزی از آن، دور ریخته نمی‌شد.

هم‌چنین می‌توان از انگور و خرما نوشیدنی‌های طهور درست کرد بدون آن که مست‌کنندگی داشته باشد، نشئگی حاصل از نوشیدن آن نیز اشکالی ندارد؛ چرا که نشئگی در مرگ و انگور نیز وجود دارد و اگر کسی در صبح تابستان مقدار زیادی انگور عسکری بخورد، تا به شب، در مستی ورقص به سر می‌برد. برخی از مردم آلوده، گاه به شراب‌هایی لب می‌زنند که هیچ سگی بر آن لب نمی‌زند و دلیل آن این است که جامعه‌ی اسلامی از امکانات خویش برای تحقیق بر تولید نوشیدنی‌های حلال و ناب اسلامی استفاده نمی‌کند.

رقص نیز همانند موضوعات گفته شده درگیر حیثیات و عوارض جانبی تأثیرگذار بر موضوع آن است و با گذر زمان، دستخوش تحول گردیده و هم‌اینک به دانشی پیشرفته تبدیل گردیده و آموزشگاه‌های بسیاری حتی در جامعه‌ی ایران برای آموزش آن وجود دارد.

باز خاطر نشان می‌شویم احکام الهی همیشه ثابت است و حکم الهی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند؛ چرا که تنها خدا و رسول و اولیای معصوم دین، مشرّع می‌باشند و دیگران حتی فقیهان و عالمان دینی تنها متشرّع و پیرو شریعت شناخته می‌شوند، اما موضوعات احکام می‌تواند همواره در تغییر و تبدل باشد و هر موضوعی حکم همیشه ثابت خود را داشته باشد. با این توضیح، به‌خوبی به دست می‌آید که فقیه باید همواره

موضوع‌شناسی و نیز ملاک و معیارهای منصوص در متون دینی را در نظر داشته باشد. پویایی فتوا نیز در گرو شناخت موضوع است و فقیه نمی‌تواند بگوید شناخت موضوع در شأن من نیست و من تنها احکام را بیان می‌دارم؛ چرا که در این صورت، فقیه با بیانی کلی از موضوعی کلی سخن می‌گوید که افراد متنوع و متعددی دارد و وی از افراد گوناگون و ویژگی‌های متفاوت و حیث‌های مختلف و گاه تغییر هویت‌یافته‌ی آن غفلت ورزیده است. فقیه باید تفاوت میان اسکار و تخدیر را بداند تا در بیان فتوا، میان آن دو خلط ننماید و برای مثال، موسیقی را عامل اسکار نشناسد. فقه شیعه فقهی پویاست و مدعی است می‌تواند آینده‌ی جهان را در دست داشته باشد، از این رو نمی‌تواند به صورت کلی و کلیشه‌ای و گاه سرگردان، در شناخت موضوعات، حکم دهد.

شناخت موضوع نیز مستلزم این نیست که فقیه به هر چیزی آلوده گردد، بلکه شناخت موضوع برای فقیه همانند شناخت بیماری‌ها برای پزشک می‌ماند و پزشک نیز برای درمان بیماری نیازمند بیمار شدن نیست و شناخت او از بیماری در این امر بسنده است. امروزه چشم مردم به نظام اسلامی است و مردم از این نظام که داعیه‌ی ولایت محوری دارد انتظار بیان شفاف مسایل و احکام را دارند و بر این اساس، مسؤولیت دینی فقیهان و عالمان دینی بسیار سنگین شده است و به هیچ وجه با گذشته‌ی تاریخ فقه شیعه قابل مقایسه نیست.

سخن گفتن از مناط و ملاک احکام و علل شرایع برای فقه شیعه در جامعه‌ی امروز ضروری است و فقه باید نفس الامر احکام را به تحقیق

بگذارد و حکمت، ملاک و تعلیل داشتن احکام شریعت را ثابت کند و با پایه‌ریزی فقه و حقوقی مدرن، موجبات ایجاد تمدن پویای شیعی را برای سده‌ی آینده رقم زند و چنین فقهی است که می‌تواند امیدواری مظلومان دنیا را سبب گردد. امروزه همه دریافته‌اند که ظلم و زور و قلدری، نه از ابرقدرت غرب بر می‌آید و نه از دیگر کشورها و تنها این فرهنگ است که باید در دنیا حاکم گردد و جنگ آینده نزاع و برخورد میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های علم‌مدار است. البته، چیره‌ترین فرهنگ حاکم هم‌اکنون آموزه‌های اومانیستی غرب است و تنها فرهنگ قدرتمندی که می‌تواند با ساماندهی درست به رقابت با آن برخیزد، فرهنگ شیعه است که پشتوانه‌ی دو‌یست و هفتاد سال رهبری معصوم و استاد‌ی مقام عصمت را دارد و می‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات فکری، فرهنگی، معنوی و مادی دنیای امروز و آینده‌ی جهان باشد و این توانایی را دارد که راهبرد رهایی مردم از ظلم‌ها و اجحاف‌ها و تأمین سلامت دنیوی و نیل آنان به ملکوت و تأمین سعادت اخروی را عهده‌دار گردد. رسیدن به چنین جایگاهی زحمت بسیار عالمان دینی را می‌طلبد و معنای اجتهاد و استنباط و فقاہت نیز همین است.

امروزه با رشد عقلانیت و به تبع آن، استقبال مردم از معنویت، باید با ملاک و معیار علمی با مردم سخن گفت و دیگر نمی‌توان برای دانشمندانی که در آن سوی مرزها گوشت شغال، خرچنگ یا قورباغه می‌خورند گفت احکام اسلامی چرایی ندارد و باید با تعبد، آن را پذیرفت. امروزه با محوریت علم، نمی‌توان پاسخ مراکز علمی را با

احکامی تعبدی و بدون تحلیل علمی و فلسفی داد؛ چرا که آنان تنها بر گزاره‌های علمی تکیه دارند و چیزی به عنوان تعبد نمی‌شناسند. اگر پرسیده شود تفاوت سُکر و تخدیر در چیست و چرا دین اسکار را حرام نموده، نه تخدیر را و تفاوت نشئگی با خماری در چیست، نمی‌توان گفت در عربستان تخدیر نبوده است تا از آن سخن گفته شود؛ چرا که در غیر این صورت، دین، شریعت خانگی و عزلت‌جو دیده شده است، در حالی که دین اسلام دینی فرازمانی است و برای اداره‌ی تمامی جوامع، از جمله جوامع مدرن و علمی آمده است و قرآن کریم معجزه‌ی خاتمیت و کتاب علمی فرازمانی اسلام است که تمامی مسایل و موضوعات را در خود دارد و از هر چیزی سخن گفته است، اما برای یافت معانی قرآن کریم باید زبان تخصصی آن را دانست.

این تحقیق نشان داد اسلام نه تنها هیچ‌گاه با نشاط، کامجویی و شادمانی مخالفتی ندارد، بلکه آن را امری طبیعی و نیازی فطری می‌داند و در موارد فراوانی آن را تشویق کرده و برای آن ثواب‌های فراوانی قرار داده است. اسلام هیچ‌گاه با انواع کام‌یابی‌ها مخالف نبوده و مرزهای آن را با دقت روشن نموده است و دین اسلام را باید تنها دین کام‌یابی؛ اعم از کام‌یابی مادی و مجرد دانست؛ چنان‌که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«حَبِّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النَّسَاءِ وَالطَّيِّبِ، وَجَعَلَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي

الصَّلَاةِ»^۱؛

از دنیای شما سه چیز برای من دوست داشتنی است: زنان، بوی خوش و نور چشم من در نماز قرار داده شده است.

زن، عطر و نماز همه کامیابی است که هم لذت‌بری مادی را شامل می‌شود و هم استفاده از لذایذ معنوی و مجرد را. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نور چشم خود را در نماز و سجاده می‌داند و سجاده مانع از بهره‌وری وی از زن و عطر که قدرت جنسی را مضاعف می‌سازد نیست. اگر امروز مسلمانان در امور جنسی از عقده‌های روانی و حسرت رنج می‌برند و نوامیس آنان که در چند لایه لباس و چادر خود را پنهان نموده‌اند، امنیت ندارند، از این روست که از سیره‌ی پیامبر خویش به دور افتاده‌اند و مشی عالمانه و مورد پسند شریعت در زندگی خود ندارند و روش‌های کامیابی را نمی‌دانند. کامیابی است که سلامت اجتماعی و روحی و روانی را به مردم هدیه می‌دهد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار محراب خود «نساء» و «طیب» را نیز داشت و از آن‌ها بهره می‌برد. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطر را برای همسر استفاده می‌کند و همسر را برای این که برگزاردن نماز توانایی داشته باشد. نمازی که با دلی آرام خوانده شود و نه با قلبی سرشار از عقده، کمبود و حسرت. کامیابی‌هاست که انسان را به معنویات می‌رساند و انبیا و اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام بهترین این نعمت را داشتند. حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بهترین زن عالم؛ حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را دارد که هیچ حوری بهشتی همسان ایشان نمی‌گردد.

در بُرد انسان‌های عادی و معمولی نیز قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ



مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿١﴾

- مردم را دوستی و میل شهوات نفسانی هم چون تمایل به زنها و
فرزندان و همیان‌هایی از طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار نیکو و
چارپایان و مزارع، در نظر زیبا و دل‌فریب است. آن متاع زندگانی
(فانی) دنیاست و نزد خداست بازگشت‌گاه نیکو.

خداوند امور دنیوی را زینتی برای مردم قرار داده و زینت بودن دنیا و
لذت بردن از آن، امری است طبیعی و فطری که در نهاد و روان بندگان
نهاده شده است و شریعت تنها مردم را از حرمان و عصیان باز می‌دارد، نه
از کامیابی، شادمانی و لذت طبیعی. حضرت خاتم المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
می‌فرماید من از دنیای شما سه چیز را اختیار نمودم: زن، عطر و نور چشم
من در نماز است. با این بیان، حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم کامیابی مادی و هم کامیابی
معنوی را تأیید می‌کند و می‌فرماید وی که در مقام خاتمیت است، از هر
دو بهره می‌برد و جالب این که بیان حضرت می‌رساند تنها نباید در لذات
مادی غرق بود و فقط ﴿حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ را دریافت، بلکه
معراج معنوی را باید در طول لذات مادی جستجو نمود و بر آن بود تا
قله‌ی کمالات معنوی و قرب ربوبی را فتح کرد. در کامیابی و استفاده از
لذات نیز باید از فساد و فسق و فجور در بهره بردن از هر لذتی دوری کرد و
لذات حلال را پی‌جو بود.

این روایت نبوی که می‌گوید من از دنیای شما زن و عطر و نماز را

اختیار کردم، می‌رساند اولیای الهی اگرچه زمینی هستند، آسمانی می‌باشند و با آن که آسمانی می‌باشند، زمینی هستند. هنر در همین است که آدمی بسان دیگران زندگی معمولی دارند، و حال آن که عرش را نیز در زیر پای خود آرند. در شناخت اولیای الهی باید همه‌ی وجوه و ابعاد شخصیتی آنان را در نظر داشت و توجه به بُعدی سبب غفلت از بُعد دیگر نشود و آنان را مُثله‌وار ندید.

توجه به چنین اموری است که پایان‌ناپذیری فقه و شناخت اولویت‌ها در مباحث فقهی را می‌نمایاند. از سادگی است که کسی بپندارد چند کتاب فقهی عالمان گذشته که بیش‌تر مطالب آن تکراری است - و البته با همه‌ی عظمتی که دارد - برای اجتماع امروز بسنده است؛ چرا که با بسیاری از سخنان گذشته، شاید نتوان روستایی از روستاهای امروز را نیز اداره نمود؛ چرا که نوع گزاره‌های فقهی پیشین، در زمانی گفته شده که حکومت غیر دینی بر آن سایه افکنده بوده یا از موضوعاتی سخن می‌گویند که به مرور زمان و با پیشرفت علم، تغییر و تحول یافته است. البته، فرهنگ و سخن شیعه در هر زمینه‌ای کلام اول است؛ زیرا دو‌یست و هفتاد سال پشتوانه‌ی عصمتی دارد؛ اگرچه فهمیدن و درایت کلام معصوم آسان نیست و از سادگی است که کسی بپندارد می‌توان کلام معصوم را به راحتی دریافت. فقه از فهم حقوق مردم بر خدا و حقوق خدا بر مردم و حقوق مردم بر مردم و جامعه سخن می‌گوید و فهم این حقوق با همه‌ی کثرتی که دارد، فکری تیز، دقتی ریز، قلبی صاف و نهادی پاک و ملکه‌ای قدسی می‌خواهد.

خالی بودن متون دینی از بحث‌های مفصل رقص نیز به سبب دولت نداشتن اهل حق و گرفتاری اولیای معصومین علیهم‌السلام در غربت، تقیه و مظلومیت بوده است و همین که آنان بقا، پابندگی و زنده بودن شیعه را ضمانت نموده‌اند و این نهضت پر دشمن و خونین، تاکنون برپا مانده است، خود معجزه‌ای است که مدیون درایت اولیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد. این در حالی است که همه‌ی زورمداران و زرخریدان، تنها این مکتب فکری را مزاحم خودکامگی‌ها و دنیاطلبی‌های خویش می‌دیدند و همه‌ی آنان به مدد هم بر آن بوده‌اند تا ریشه‌ی این اندیشه را به خشکی گرایانند و مجال جولان برای دولت باطل را فراهم آورند و اهل حق را به انزوا کشانند. در این گونه موقعیتی، چه جای سخن گفتن از رقص است؟ اهل باطل با میدان‌داری کامل به ترویج مرام باطل خود می‌پرداختند و سعی می‌کردند آب زلال اندیشه‌ی دینی را به لجن کشانند. چیزی که گاه برخی از عالمان را نیز در تشخیص حکم حق به اشتباه می‌اندازد تا چه رسد به دیگران که قدرت تحلیل و نقد کم‌تری دارند.

شیعه در آن زمان‌ها دولت نداشته و به غربت مبتلا بوده است و رقص با همه‌ی انواع و اقسامی که دارد، تنها در امور حرام استفاده می‌شده و جامعه هیچ مورد حلالی برای آن سراغ نداشته است، از این رو، رقصی که در روایت منع، موضوع قرار گرفته است، تنها به همان موارد حرام انصراف دارد. نمی‌شود احتمال داد ذات رقص و همه‌ی انواع آن حرام باشد؛ چراکه صرف احتمال نمی‌تواند در اثبات حرمت چیزی مؤثر باشد و در نتیجه، در حلیت برخی از موارد آن، شک می‌شود که با اجرای اصل برائت، حلیت آن ثابت می‌شود.



رقصی که در آن زمان‌ها رایج بوده هم‌چون غنا، اندراس دین و خانه‌نشین کردن مقام ولایت را لازم داشته است. چنین رقصی مردم را از حقیقت دور می‌داشته و آنان را تنها به خندیدن و رقصیدن و خوردن و زندگی حیوانی داشتن، سوق می‌داده است که امروزه نیز همین آسیب از ناحیه‌ی غریبان و با ابزار رسانه‌های دیداری مانند ماهواره، تلویزیون و اینترنت، مردم را تهدید می‌کند.

در زمان خلفای جور، برای این که مردم سرگرم و مشغول باشند و از خانه‌ی معصوم غلفت ورزند، از حربه‌های غنا، موسیقی، رقص و قمار استفاده می‌کردند و مردم را به ساز و آواز و رقص و قمار مشغول می‌داشتند. مانند امروز که هر کس بیش از اندازه‌ی نیاز به تلویزیون بپردازد، نباید توقع نماز شب یا قرائت قرآن کریم و یا در پی امور معنوی بودن را از او داشت و استفاده‌ی بی‌رویه از این رسانه‌ها، چیزی جز دوری از معنویات را در پی ندارد.

چشمی که همواره فریم به فریم فیلم‌ها را می‌بیند، به سبب کثرت دیداری که چشم دارد و فعالیت بسیاری که مغز در این فرایند انجام می‌دهد، تعقیبات نماز برای او معنایی ندارد، همان‌گونه که رفته رفته کار کردن نیز معنا و مفهوم خود را برای مغز از دست می‌دهد. از این رو، خانواده‌های مذهبی باید برنامه‌ای دقیق برای این امر تدوین کنند تا هم خود و هم فرزندان‌شان در سلامت باشند. نه چنان بر آنان سخت گیرند که تلویزیون را تعطیل نمایند و حسرت و عقده‌ی آن را داشته باشند و نه چنان یله و رها باشند که از همه چیز باز مانند. البته، آنچه در این میان

مهم است این است که نباید به بهانه‌ی حلال، حرام‌های الهی را نادیده گرفت و از وادی افراط به میدان تفریط گام نهاد و احکام را فارغ از هر گونه مرز دانست و به همه چیز، نه به چشم حلال، بلکه به دیدی بی‌بندوبارانه نگریست.

هم‌چنین پاک‌سازی جامعه از لوث آلودگی‌ها از رسالت مهم عالمان است، نه صرف تلاش و کوشش برای درس و بحث و تعلیم و فراگیری. هدف انبیا و اولیای الهی همواره این بوده است که دستگیر مردم باشند و راه نجات را برای آنان آشکار سازند و حوزه‌ها نیز باید در همین مسیر حرکت نمایند؛ اگرچه کاستی‌های فراوانی در این زمینه باشد. امروزه برخی از نمایندگان و کارگزاران چنان در غفلت از عظمت انقلاب فکری شیعه هستند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که جز ایجاد ضرر برای نظام، چیز دیگری را در پی ندارد. برخی از آنان، اصول و آرمان‌های نظام اسلامی را زیر سؤال می‌برند و این به سبب کوتاهی مراکز علمی نیز هست. آمار موضوعاتی که در درس‌های خارج بحث می‌شود، شاهدی بر این مدعاست. از جمله مباحث مهمی که مردم ما با آن درگیر هستند و بخش عمده‌ای از مشکلات جامعه را می‌تواند حل کند، بحث غنا، موسیقی، رقص، کف، قمار و نیز نحوه‌ی برگزاری هیأت‌های مذهبی، مداحی‌ها، مرثیه‌خوانی‌ها و عزاداری‌هاست. کالبدشکافی این بحث، می‌تواند مدرن و به روز بودن آن را برساند و به صورت جزئی، موارد حلال و حرام آن را از هم تفکیک نماید. البته، باید اعتراف نمود که شناخت موضوع رقص، چندان آسان نیست؛ چرا که نوع رقص‌ها با انواع

گناهان و فحشا و منکر همراه شده است، از این رو، در فتاوی متأخر تنها حکم به حرمت آن دیده می‌شود، اگرچه حکم آنان درست است؛ ولی با وجود نظام و سیستم حکومتی اسلامی، می‌توان از ابزاری مانند غنا و موسیقی، رقص و آواز، هنر و نقاشی استفاده‌های سالم و صحیح نمود و فرهنگ دنیا را در تسخیر خود گرفت و چه بسا اندیشیدن در این امور، از پرداختن به بسیاری امور و مباحث دیگر مهم‌تر باشد؛ چرا که فرهنگ است که ابزار اقتصادی و اجتماعی را هدایت می‌کند و غایت بهره‌وری از آن را مشخص می‌سازد.

رقص و فتوای جواز

در این جا برای رفع استبعاد از حکم جواز رقص از آن جهت که رقص است و گناه و فساد با آن همراه نیست، نمونه‌ای از فتاوا آورده می‌شود:

(س): هل يجوز الرقص والتصفيق للرجال في المناسبات
كالأعراس، وهل يجوز ذلك للنساء؟

- آیا رقص و کف زدن برای مردان در مجالس شادمانی مانند
عروسی‌ها جایز است؟ رقص زن چه حکمی دارد؟

(ج): لا بأس بها في نفسها ما لم يتضمن محرماً كانضمام الرجال
بالنساء ونحوه. والله العالم^۱.

رقص به خودی و فی نفسه تا زمانی که حرامی؛ مانند انضمام و به هم
چسبیدن مردان به زنان را در بر نداشته باشد، اشکالی ندارد. و در
هر حال، خداوند عالم به حکم است.

۱ منیة السائل، آیت‌الله العظمی خوئی، ص ۱۷۰.



آیت‌الله خوئی رحمته‌الله این نکته را خاطر نشان می‌شود که رقص به خودی خود ایرادی ندارد، مگر آن که عارض و لاحق فاسدی داشته باشد. ایشان از انضمام مردان به زنان سخن می‌گویند که موضوع شناسی آن فقیه بزرگ را نمایان می‌سازد. انضمام مردان به زنان در دانسینگ‌ها و سالن‌های رقص است که مردان و زنان نامحرم و بیگانه، دست هم یا کمر هم را می‌گیرند و با هم می‌چرخند و گاه گردن هم را گرفته و در آغوش هم دور می‌زنند. چنین انضمامی میان نامحرمان حرام است، وگرنه ماهیت رقص اشکالی ندارد.

(س): هل يجوز غناء الزوجة لزوجها خاصةً بدون استعمال آلات اللهو؟ وهل يجوز رقصها له أيضاً إذا كان المقصود منه إدخال السرور على زوجها وإثارة عليها؟

- آیا آواز غنایی زن تنها برای همسر خویش بدون استفاده از آلات لهو جایز است و آیا رقص زن برای همسر خود به انگیزه‌ی ادخال سرور بر شوهر و برانگیختن وی به سوی خویش جایز است؟

(ج): لا يجوز الغناء، ولكن لا مانع من الرقص. والله العالم^۱.

- غنا جایز نیست، اما مانعی برای رقص نیست و خداوند عالم است.



فصل یازدهم:

نگاه به زنان

نگاه به زنان

گفتیم رقص از آن جهت که رقص است همانند غناست از آن جهت که غنا می‌باشد و حکم اولی غنا و رقص، جواز آن است. حکم غنا و رقص حکمی اقتضایی است و این بدان معناست که جواز رقص و غنا تا زمانی است که گناهی با آنها همراه نشود. در این جا مسأله‌ای که می‌تواند مانعی مهم در رقص و نیز غناخوانی زنان به شمار رود، نگاه مردان بیگانه به آنان است. البته این امر در صورتی است که آنان بخواهند برنامه‌های خود را به صورت زنده اجرا کنند و در مجامع عمومی، خوانندگی و رقص داشته باشند، یا تصویر آنان منتشر گردد. ما در این فصل، به بررسی این مسأله می‌پردازیم تا با تعیین مرزهای نگاه، موارد جواز نگاه به رقص‌های مجاز و نیز خوانندگان زن - که البته آنان نیز بیش‌تر همراه با رقص، به خوانندگی می‌پردازند - به دست آید.

برای بررسی این باب، نخست باید روایات آن را مطالعه کنیم. اما از آن جا که ما همواره در هر بحثی، نخست به قرآن کریم مراجعه می‌نماییم، آیات نگاه را در این جا خاطر نشان می‌شویم.

نگاه از نظرگاه قرآن کریم

بیشترین احکام و آداب نگاه، در سوره‌ی نور آمده است. حق تعالی در ابتدای این سوره می‌فرماید:

زمینه‌ی بیان احکام نگاه

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا، وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

سوره‌ی نور را فرو فرستادیم و احکام و قوانین آن را واجب نمودیم و نشانه‌های روشن و آشکار خود را با آن همراه ساختیم. باشد که یادآوری برای بیداری شما گردد.

خداوند متعال سپس در آیات دوم تا هجدهم این سوره‌ی مبارکه، به تبیین احکام و حدود شرعی مرد و زنی می‌پردازد که زنا کرده یا مورد اتهام واقع شده‌اند. سپس در آیه‌ی نوزدهم و بیست و یکم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

همانا کسانی که دوست دارند در میان مؤمنان زشتی‌ها را رواج دهند، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است.

آن‌گاه در آیه‌ی ۲۱ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! قدم‌گاه شیطان را پی نگیرید؛ زیرا هر کس که راه‌های شیطانی را پیروی کند، شیطان او را به بدی‌ها و زشتی‌ها امر می‌کند».

در همین راستاست که آیه‌ی نگاه، طرح می‌شود و خداوند در آیه‌ی سی‌ام و سی و یکم این سوره می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾
﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ، وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ، وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، وَلَا يُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ، وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ، أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ، أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فرو گذارند و بر زنان نامحرم تند و تیز ننگرند، از نگاه‌های حرام چشم بپوشند و پاکی پیشه سازند که این کار برای آنان پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، آگاه است؛ و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو دارند و از نگاه‌های ناروا و خیره‌دور سازند، با دیدی کوتاه به مردان بنگرند و پاکی پیشه نمایند و زینت‌های خود را - جز مواضع طبیعی و قهری - ظاهر نسازند.



نگاه آرام و خُمار

در این آیه از «بصر» یاد شده است و نه «عین». باید دانست در زبان عربی به چشم، «عین» و به دیده، «بصر» گفته می‌شود. «دیده» همان لحاظ ابزار نگاه است که با آن به دیگری نگاه می‌شود و به اصطلاح، خاصیت آینگی دارد و «ما به يُنظر» است و «عین» گرچه ابزاری است که به آن نگاه می‌شود، اما جهت اصلی دارد - نه آلی و ابزاری - و لحاظ حکایت و خاصیت آینگی در آن نهفته نیست و به عنوان چیزی خارجی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به اصطلاح، «ما فیه ينظر» است.

هم‌چنین در این آیه، از «غَض بصر» یاد شده است، نه «غَمَض بصر». این دو واژه با آن که معنایی نزدیک به هم دارند، اما تفاوتی دقیق در میان آن دو وجود دارد. «غَمَض» بر هم نهادن و بستن پلک‌هاست؛ در حالی که «غَض» کوتاه کردن دید و تند و تیز ندیدن یا آرام دیدن و به طور خیره و تیز نگاه نکردن است. البته تیز نگاه کردن، غیر از چشم‌چرانی است که بعضی به اشتباه، این دو معنا را یکی گرفته‌اند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: «يَغْضُوا أَبْصَارَكُمْ»؛ یعنی دیدگانتان را هنگام دیدن، کوتاه و خمار و ساده قرار دهید و به زن‌ها تند و تیز ننگرید. بر اساس این آیه‌ی شریفه، زن و مرد مؤمن نباید در معاشرت و تعاملی که دارند، دیدگان خود از هم فرو بندند یا از هم روی برگردانند یا به هم نگاه نکنند و یا به زمین و گل‌های قالی نگاه کنند؛ بلکه باید عفاف و پاکی خود را در متانت و تساهل در نگاه قرار دهند و از تجسس و چشم‌چرانی، خودداری کنند. لازم نیست زن و مرد در خیابان و هنگام مشاهده‌ی

دیگری، چنان سر به زیر اندازند که جلو پای خود را نیز نبینند؛ هم‌چنان که نباید با نگاه‌های مسموم، هم‌دیگر را تند و تیز دنبال نمایند و در تمامی فراز و نشیب‌های دیگری، فرو روند.

البته حکم دیدن و رؤیتِ بدوی و ابتدایی - که برای فرد، ناخودآگاه و برای سیستم مغزی انسان، خودآگاه است و دارای امر می‌باشد - حکم جواز دارد و در صورت استمرار یا تکرار نگاه، با توجهِ بیش از حد معمول و یا با قصد سوء و به جهت لذت، حرام می‌شود که توضیح آن در ذیل روایات خواهد آمد.

زنای چشم

با توجه به سیاق این آیات و سیر آن، که در پیش‌گذشت و گفته شد که موضوع این آیات در ابتدای این سوره، مردان و زنان زناکار یا متهم به گناه و فاحشه است و سپس به آیه‌ی نگاه می‌رسد و مردان و زنان مؤمن را از نگاه‌های ناسالم و حرام پرهیز می‌دهد تا عفت و پاک‌دامنی آنان حفظ شود، به نقش نگاه ناسالم در تحقق مفاسد؛ به‌ویژه زنا، اشاره نموده و این نکته را خاطر نشان می‌گردد که نگاه مسموم، مصداق بارزی از رد پای شیطان و به تعبیر روایات، تیری از تیرهای شیطان است^۱، که می‌تواند نقش‌آفرین بسیاری از مفاسد اجتماعی باشد؛ چنان‌که در روایت آمده است:

عن علی بن عقبه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: «التَّظْرَةُ

سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٍ وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً^۱؛
 امام صادق علیه السلام فرمود: نگاه آلوده، تیری از تیرهای شیطان است و
 چه بسا نگاهی که حسرت و اندوهی طولانی را به دنبال خواهد
 اشد.

چه بی عفتی‌ها و روابط نامشروعی که یک نگاه، نقطه‌ی آغاز آن است!
 چه بی بند و باری‌ها و لجام‌گسیختگی‌های خانمان‌براندازی که از نگاهی
 حرام شروع می‌گردد و در نهایت، به شکستن حریم عفاف و پاک‌دامنی
 خانواده‌ای منجر می‌شود:

«عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالوا: «ما من أحدٍ إلا وهو يصيب
 حظًّا من الزَّنا؛ فزنا العينين النَّظر»^۲.

کم‌تر کسی یافت می‌شود که به سهمی از زنا نرسیده باشد؛ چرا که
 زنا ی چشم، نگاه آلوده‌ی آن است.

البته علت تحقق همه‌ی زناها و روابط ناسالم، نگاه حرام نیست؛ اما
 نگاه ناسالم، از اهرم‌های بسیار قوی شیطانی است که می‌تواند زمینه‌ی
 تحقق این‌گونه مفسد را در جوامع ایمانی فراهم آورد؛ به‌گونه‌ای که در
 بسیاری از روایات، صرف نگاه حرام از اقسام زنا شناخته شده است.

بررسی روایات نگاه

در روایات، دو نوع نگاه مورد نهی قرار گرفته است: نگاه آلوده که
 زمینه‌ی پیدایش انحراف را پیش آورد و از آن به احتمال فساد و ریبه یاد

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸، باب ۱۴.

می‌شود. ما در این جا از آن به «نگاه بیمار و طمع‌آلود» یاد می‌کنیم و دیگری نگاهی است که هر چند لذت‌بری در آن نباشد، اما نوعی تجاوز و حرمت‌شکنی و نادیده گرفتن حریم مسلمان می‌باشد. ما از این عامل‌ها در ضمن توضیح روایات، سخن می‌گوییم. آدمی با نگاه از دیگران کسب آگاهی می‌کند و در تعامل اجتماعی خویش با نگاه به قضاوت می‌رسد و تصمیم می‌گیرد، اما نگاه اگر عاملی برای خواسته‌های طمع‌آلود و گناه و یا برای تجاوز گردد، حرام می‌شود.

اهمیت نگاه نخست و نگاه ارادی

۱ - «عن أبي عمير عن الكاهلي قال: قال أبو عبد الله: النظر بعد

النظر تزرع في القلب الشهوة، وكفى بها لصاحبها فتنة»^۱.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نگاه دوم، شهوت را در دل می‌رویاند و

برای فتنه‌انگیزی بیننده بسنده است.

گفته می‌شود نگاه نخست، فتنه‌برانگیز نیست؛ در حالی که در روان‌شناسی، نگاه نخست حایز اهمیت فراوان است و چیزی که از نگاه اول در دل می‌نشیند، در نگاه‌های بعد چنین نیست؛ به‌گونه‌ای که ما در ازدواج، مهم‌ترین راه را برای یافتن این که دو نفر با هم سازگاری دارند یا نه، نگاه نخست و قضاوت آن نگاه و معنایی که از آن نگاه به دل می‌نشیند، می‌دانیم، اما این روایت، اولین نگاه را بدون فتنه می‌داند و نگاه دوم را فتنه‌انگیز می‌شمرد. باید گفت مراد از نگاه دوم، نگاهی است که اراده در آن است و نگاه نخست، نگاهی است که اراده - مراد اراده‌ی فساد است که

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۹، ح ۶.

موضوع بحث می‌باشد و تناسب حکم و موضوع، آن را اقتضا دارد - در آن نیست یا غیر ارادی است. در نگاه دوباره، اراده هست و اراده است که می‌تواند فساد بیاورد، نه صرف نگاه. با این وصف، اگر کسی نگاهی ممتد و طولانی به شخصی کند و از وی روی برنگرداند و بگوید که نگاه وی نگاه نخست است، خود را به بازی گرفته است؛ چرا که به صرف تعلق اراده به نگاه، فتنه آن را تهدید می‌کند. پس مراد از نگاه نخست، نگاهی است غیر ارادی که اراده‌ی خودآگاه، به آن تعلق گرفته است.

اگر نگاه کسی بدون اراده‌ی فساد باشد، هر چند نگاه دوم، سوم و بالاتر باشد، اشکالی ندارد و همه‌ی نگاه‌های او هم چون نگاه نخست است. در این باب، می‌توان به سگ شکاری مثال زد که وقتی شکار به لب می‌گیرد و با دندان، آن را می‌فشرد، چون قصد فساد ندارد، شکار وی حلال است، ولی سگ ولگرد، هم چون نگاه دوم، چون فسادآور و آلوده است، صید آن جایز نیست.

نگاه نخست و اراده‌ی فساد

بر اساس این توضیح، فردی که نفسی آلوده دارد، اگر از همان آغاز، اراده‌ی نگاه فاسد نماید، نگاه نخستین وی نیز آلوده و حرام است و اگر کسی که دارای نگاه پاک است، چندین بار نگاه کند، هیچ یک از نگاه‌های او حرام نیست؛ چرا که در آن، اراده‌ی فساد و معصیت نیست. شریعت وجه و دو دست تا میچ را از وجوب پوشش استثنا نموده است، تا انسان معلّم و هراش را از هم تمایز دهد و به انسان بفهماند که خودت، خود را محک بزن که انسانی شایسته و درست هستی یا نادرست؟ نگاه تند و تیز، بدون طمع نیست و نخستین آن نیز که همراه با اراده است، اشکال دارد،

ولی انسان سالم، به کسی طمع نمی‌ورزد و هیچ یک از نگاه‌های او ایرادی ندارد. وی به کارمند بانک می‌ماند که به هیچ یک از چک‌های مسافرتی و اسکناس‌های موجود در نزد خود، طمع نمی‌ورزد و تنها به حقوق ماهیانه‌ی خود می‌اندیشد. انسان سالم، چشم و دلی سیر دارد و این دزد است که تا دست وی به پولی می‌رسد، آن را مورد تجاوز قرار می‌دهد و می‌دزدد. یا به طور مثال، به کسانی می‌ماند که از کنار غذاخوری‌ها می‌گذرند و بوی غذاهای خوشمزه‌ی بسیاری به مشام آنان می‌رسد، حال برخی در این میان، نگاه به جیب خود می‌کنند و طمعی به غذاهای دیگران ندارند، ولی برخی نیز کباب را با دودش می‌خورند. نگاه نیز چنین است و برخی اگر هزار نگاه کنند، یکی از آن نیز آلوده نیست و برخی نگاه نکرده، آلوده‌اند. اگر شخصی نگاه آلوده دارد و در این امر، سیری ناپذیر است، باید تحت درمان‌های روانی قرا گیرد و اگر این مشکل به معضلی اجتماعی تبدیل شده و بسیاری از انسان‌ها چنین باشند، باید بیمارستانی اجتماعی برای درمان آنان تأسیس نمود؛ چرا که نگاه، برای معرفت است، نه برای آلودگی. وقتی آدمی دیگری را می‌بیند، باید ببیند که دل وی چه می‌گوید: مؤمن است یا کافر؟ فهمیده است یا کم‌فهم؟ پخته است یا خام؟ بد است یا خوب؟ خلاصه نگاه، برای قضاوت و عبرت است، نه برای طمع. نگاه طمع‌آمیز، نخستین آن نیز فسادآور و گناه است.

نگاه برای کسب آگاهی و قضاوت

۲- «أَوَّلُ النَّظَرِ لَكَ، وَالثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَلَا لَكَ، الثَّانِيَةُ فِيهَا الْهَلَاكُ»^۱.

نگاه اول برای توست و نگاه دوم علیه تو، نه برای تو؛ زیرا در آن، هلاکت است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۹، روایت ۸.

این روایت، دوری از طمع در نگاه را بیان می‌دارد؛ چرا که نگاه نخست را برای انسان می‌داند. منظور از نگاه نخست، نگاهی است که طمعی در آن نیست؛ زیرا انسان به چیزی که دارد، طمعی نمی‌ورزد.

نظر اول - که حلال است - نظر قضاوت است که برای دیدن، حرف زدن، کار کردن، زندگی کردن و اجتماعی بودن لازم است و طمعی در آن نیست. مراد از «علیک» نیز همان نظر طمعی است.

اصل اولی در روابط زن و مرد، نفی طمع است و نباید هیچ یک در محیط کار یا بیرون از آن، به هم طمعی داشته باشند. رعایت این اصل در ارتباطات، سبب می‌شود بسیاری از ناهنجاری‌ها از جامعه رخت بریندد. صاحب نگاه طمع‌آمیز، چون کلب هراش است که صید آن حرام است.

دوری از نگاه بیمار و طمع آلود

۳- «لا تتبع النظرة النظرة، فليس لك يا علي إلا أول نظرة»^۱.

از نگاه پس از نگاه (استمرار در نگاه) پیروی مکن؛ پس ای علی! برای تو جز نگاه اول نیست.

تحلیل این روایت نیز همانند روایات دیگر است. هدف از ذکر این روایات - در ادامه‌ی بحث پیشین - این است که آزاد منشی، با تقوا قابل جمع است و طمع است که بیماری می‌باشد؛ وگرنه در سخن گفتن معمولی، نمی‌شود به کسی تنها یک نگاه کرد.

رابطه‌ی نگاه و حرمت و کرامت انسانی

۴- «عن الموصلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۴۰، ح ۱۱.

رسول الله: لا حرمة لנסاء أهل الذمّة أن ينظر إلى شعورهنّ و
أيديهنّ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: حرمتی برای زنان اهل ذمه نیست که به
مو و دست‌های آنان نگرسته شود.

بر اساس این روایت - و دیگر روایات مشابه که ضعف در سند ندارد -
کسی که در سرزمین کفار رفت و آمد دارد و زن‌های عریان آنان را می‌بیند،
لازم نیست سر در گریبان خویش فرو برد؛ بلکه می‌تواند به آنان نگاه کند؛
چرا که آنان برای خویش حرمتی قایل نیستند و تنها باید مراقب دل بود که
به لذت، هوس و سوء نیت دچار نشود. این روایت نیز در ادامه‌ی آیات و
روایات پیشین، بر آزاد منشی تأکید دارد.

۵ - «عن علي بن أبي طالب قال: لا بأس بالنظر إلى رؤوس نساء
أهل الذمّة»^۲.

حضرت امیر مؤمنان عليه السلام می‌فرماید: نگاه به سر زنان اهل ذمه،
اشکالی ندارد.

در این جا نظر و نگاه به صورت مطلق آمده و مقید به نگاه نخست
نیست؛ اما موضوع احادیث پیشین، زنان مسلمان بود که حرمت دارند، از
این رو، به نگاه اول مقید بود.

تجاوز در نگاه

از تحلیل این روایات به دست می‌آید نگاه نباید به حرمت‌شکنی منجر

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، باب ۱۱۲، ح ۱، ص ۱۴۹.

۲. همان، ح ۲، ص ۱۴۹.

شود. نگاهی که حریم انسانی صاحب کرامت و بزرگواری را می‌شکند، نوعی تجاوز و حرام است. بر این پایه، از دیگر اسباب حرمت نگاه، «تجاوز» است. تجاوز، گاه به این است که انسان با دستان خود، گریبان کسی را بگیرد، و گاه به این است که با چشم، به کسی بنگرد و حریم او را بشکند. در این نگاه، میان نگاه به زن و مرد تفاوتی نیست و اگر مردی با این قصد به مرد دیگری بنگرد، اشکال دارد؛ اگرچه لذتی نیز نبرد. البته چنین نگاه تجاوزگرایانه‌ای به کافر ایرادی ندارد؛ چرا که او تا دین را نپذیرفته است، در نداشتن حرمت نگاه، هم‌چون چارپایی می‌ماند؛ ولی چنین نگاهی به مسلمان - خواه هم‌جنس باشد یا خیر - تجاوز به حریم مسلمان و بی‌ادبی به شمار می‌رود. چنین نگاهی اقسام متفاوتی دارد. برای نمونه، اگر کسی در خانه‌ی شما را بزند و همسایه در را باز کند تا ببیند وی کیست، نگاه او نوعی تجاوز است. نماز چنین شخصی سبک و بی‌معناست و اثری برای وی ندارد. سبب حرمت تجسس، تجاوزی است که در آن صورت می‌گیرد. اگر انسان، گمشده‌ای را در کوچه یا خیابان دید، نباید آن را بردارد؛ چرا که برداشتن آن، تجاوز است و کسی که به آن دست می‌زند، ذمه و عهده‌ی خویش را به آن مشغول داشته است و باید آن را در صورتی که ارزش دارد، به مدت یک سال تعریف و اعلان نماید یا آن را در پایان، به فقیری دهد.

نگاه فسادانگیز از پشت به زن‌ها با آن که پوشش دارند و نیز نگاه تیز، نوع دیگری از تجاوز است. اما نگاه به کافر - هرچند وی در نهایت زیبایی باشد - اشکال ندارد، مگر آن که زمینه‌ی انحراف را پیش آورد؛ چرا که

سخن بر سر زیبایی و زشتی نیست، بلکه بر حرمت و عدم حرمت و تجاوز است.

البته در جامعه‌ی فعلی، کسی نمی‌تواند چنین نگاه‌هایی را به دادگاه بکشد و از کسی که نگاه تیز به وی دارد، شکایت نماید؛ هرچند وی با نگاه خود موجب آزار مؤمن و اضرار به او را فراهم کرده باشد. در جامعه‌ی غیر علمی، به شاکی چنین تجاوزی می‌خندند؛ چرا که می‌گویند چاقو را با دسته درون شکم کسی فرو می‌کنند و نمی‌توان آن را پی‌گرد نمود تا چه رسد به پی‌گرد قانونی فحش، غیبت یا نگاه حرام! ولی حقیقت قوانین اسلامی چنین نیست و نمی‌توان آن را با زمینه‌های موجود جامعه‌ی حاضر مقایسه نمود.

در انگلستان، نگاه تجاوزگرایانه به حریم دیگران، قابل پی‌گرد است. آب و هوای انگلستان هم‌چون شمال ایران، به صورت معمول بارانی است و اگر چند ساعتی آفتاب پدیدار گردد، مردم، آن را غنیمت شمرده و زن و مرد به پارک می‌آیند و حمام آفتاب می‌گیرند تا بدن آنان ویروسی نگردد. در این میان، اگر کسی به دیگری بد نگاه کند، می‌تواند از وی شکایت کند و از او جریمه بگیرد. درست است نباید به آفت غرب‌زدگی دچار شد و اروپاییان، خود با انبوهی از مشکلات و آسیب‌های روحی و روانی، اخلاقی و جنسی زندگی می‌کنند که قابل بیان نیست، اما نباید گمان کرد آنان در تمامی شؤون لجن‌آبادی دارند که هیچ حقی را رعایت نمی‌کنند. ما مسلمانان گرچه با صفا، عاطفه، عشق و ایثار و گذشت هستیم، اما احساسات برخی نیز زود به هیجان می‌آید و جانب انصاف را

بر زمین می‌گذارد؛ در حالی که باید عادلانه قضاوت نمود و به فرموده‌ی امیرمؤمنان علیه السلام: «اجعل نفسك ميزاناً بينك وبين غيرك»^۱

مراعات عرف محل و تناسبها

۶- «ينزل المسلمون على أهل الذمّة في أسفارهم وحاجاتهم، ولا ينزل المسلم على مسلم إلا باذنه»^۲.

مسلمانان می‌توانند به اهل ذمه در سفرها و نیازهای خود، بدون اذن وارد شوند؛ ولی مسلمان نمی‌تواند به مسلمان وارد شود؛ مگر به اجازه‌ی وی.

باید توجه داشت چنین حکمی به لحاظ دوری کافر کتابی از اسلام است، وگرنه مسلمان باید در هر جامعه‌ای و با هر فردی، ادب و قانون آن دیار را لحاظ نماید و حسن هم‌جواری را همواره رعایت نماید؛ وگرنه هرگونه نادیده‌گرفتن این اصل، هم تخطی قانونی است و هم مقابله به مثل را در پی خواهد داشت.

در کشور اسلامی، باید در روابط اجتماعی و نگاه و سخن و گفت و شنود، مراقب بود و بدون اجازه به حریم دیگری وارد نشد؛ اما در کشور غیر اسلامی، می‌توان به اصل اولی، به هر کس و به هر جا نگاه کرد و از هر کسی سخن گفت و نیاز به اجازه‌ی اهل کفر ندارد. البته این حکم، نگاهی فقهی دارد و اگر برخی اصول اخلاقی غیر الزامی در نظر گرفته شود، بحثی دیگر است.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵.

۲. همان.

البته در جامعه‌ی اسلامی، با آن که رعایت عرف آن لازم است، زنانی که هم‌چون کفار برای خود حرمتی قایل نیستند، نگاه به اندام برهنه‌ی آنان، چنان‌چه فساد و انحرافی در پی نداشته باشد، ایرادی ندارد. امر به معروف و نهی از منکر نیز با خشونت امکان ندارد؛ بلکه با متانت و اخلاق و با آسیب‌زدایی و حساسیت‌زدایی از جامعه قابل اجرا می‌باشد؛ گرچه متأسفانه امروزه به سبب برخی از بدرفتاری‌ها، امر به معروف، خشونت را به ذهن تداعی می‌کند.

احترام به عادت‌های منطقه‌ای در نگاه و پوشش

۷ - «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل تهامة والأعراب وأهل السواد والعلوج، لأنهم إذا نهوا لا يستهون، قال: والمجنونة والمغلوقة على عقلها لا بأس بالنظر إلى شعرها وجسدها ما لم يتعمد ذلك»^۱.

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: اشکالی در نگاه کردن به سر اهل تهامه، اعراب و بادیه‌نشین‌ها، اهل سواد و علوج نیست؛ زیرا وقتی آنان از این کار نهی می‌شوند، آن را نمی‌پذیرند و نیز فرمود: نگاه به مو و بدن زن دیوانه و کم‌خرد ایرادی ندارد؛ البته اگر نگاه وی به عمد نگراید.

در این حدیث، حضرت عليه السلام می‌فرماید نگاه به زنانی که چون نهی از بدپوششی شوند، به آن اعتنایی نمی‌کنند، اشکالی ندارد.

اهل تهامه، گروهی از بیابان‌نشین‌ها بوده‌اند که موهای خود را مانند برخی از عشایر کشور ما آویزان می‌کرده‌اند. برخی از زنان کشورها که به

۱. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

مکه می‌آیند، تا زانوهای خویش را نمی‌پوشانند. نگاه کردن به این زنان، اشکال ندارد؛ چرا که گروه‌های مختلف، عادت‌ها و رفتارها و اخلاق گوناگونی دارند؛ همان‌طور که هر قومی ازدواجی دارد و شیوه‌ای متمایز از دیگر اقوام و ملل در ازدواج و عقد زناشویی دارد. البته نگاه کردن به مواضعی که زنان، پوشاندن آن را بر خود حرام نمی‌دانند، به شرط آلوده نشدن دل و تقوا، اشکال ندارد.

با توجه به این روایت و دیگر روایاتی که برخی از آن‌ها در بحث‌های مختلف این کتاب، از آن سخن گفته شد، باید گفت دین اسلام بسیار آزاد عمل می‌کند، اما برخی فتاوا، سخت‌گیرانه و دشوار است.

نگاه به زینت‌های آشکار

۸ - «عن ابن محبوب عن جميل، عن الفضيل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الذراعين من المرأة هما من الزينة التي قال الله: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾؟ قال: نعم، وما دون الخمار من الزينة، وما دون السوارين»^۱.

فضیل از امام صادق عليه السلام می‌پرسد: آیا دو دست زن تا ذراع، از زینت‌هاست تا مشمول آیه‌ی «و آشکار نمی‌سازند زینت خود را مگر برای شوهرانشان» قرار گیرد؟ حضرت می‌فرماید: آری، هم‌چنین است پایین‌تر از خمار که سر و گردن را می‌پوشاند و سوار، که دو ساعد را پنهان می‌دارد.

۹ - «عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾،

۱. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، الحر العاملي، ج ۱۴، ح ۱، ص ۱۴۵.

قال: الزينة الظاهرة الكحل والخاتم»^۱.

عبدالله بن بکیر از زراره از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسید که می‌فرماید: «مگر آن چه از او ظاهر شده است.» حضرت فرمود: زینت‌های ظاهری مانند سرمه و انگشتری، نمونه‌ای از آن است.

مراد از «ما ظهر» همان اشیا و زینت‌هایی است که به صورت قهری آشکار می‌گردد؛ همانند صورت و دست و سرمه‌ای که زن به چشم می‌کشد یا آرایش معمولی وی که بر لب و چهره دارد؛ چرا که زن باید با مرد تفاوت داشته باشد. اگر زن، حلقه یا انگشتری خویش را بر دست کند یا النگویی بر دست نماید، اشکالی ندارد؛ چرا که انگشتر و النگو زینت معمول است و دیده شدن آن توسط نامحرم بدون ایراد است.

حضرت در این روایت، از زینت منفصل سخن می‌گوید و در روایات دیگر، حکم صورت و دو دست تا میچ که جزو زینت متصل است، بیان شده است. برای زن، طبیعی است که در صورت خود زینتی قرار دهد و از سرمه یا کرم‌های سفید کننده، سرخاب و مانند آن استفاده کند. البته اگر زینت وی غلیظ، جلف و سبکسرانه و آلوده باشد، اشکال دارد. به طور مثال، به دست کردن انگشتر در دست ایراد ندارد؛ ولی اگر کسی به همهی انگشتان خود انگشتر نهد، ایراد دارد؛ چرا که از حد طبیعی و عرف رایج خارج شده و شعاری استکباری را یدک می‌کشد.

نگاه به پاها تا میچ

در فتوا باید زمان و مکان و موضوع حکم را در نظر داشت. در برخی روایات، نگاه به پاهای زن (قدم) هم چون نگاه به چهره و دو دست تا میچ،

۱. همان ح ۳.

استثنا شده است. ما چنین فتوایی نداریم و پوشیدن رو یا کف پا را از نامحرم، برزن واجب می‌دانیم؛ چرا که هم این روایات را ضعیف می‌دانیم و هم قدمین در آن زمان، نقش پاهای نازک امروزی را نداشته است، بلکه زنان آن زمان بدون کفش راه می‌رفته‌اند و پای آنان حکم کفش‌های مستعمل کنونی را داشته است و دیدن چنان پاهایی ایراد ندارد؛ ولی پاهای امروزی که بسیار نازک و لطیف است، چنین حکمی ندارد و در این استثنا داخل نیست و تغییر موضوع، سبب بار یافتن حکم ویژه‌ی خود بر آن شده است. پاهای زنان در آن زمان‌ها در حکم کفش برای آنان بوده و در دید و معرض قرار داشته است و نگاه کردن به آن که همانند نگاه به کفش‌های امروزی است که گناه نداشته؛ برخلاف پاهای زنان امروزی که لطافت بسیار بالایی دارد و باید با کفش یا جوراب، پوشیده نگاه داشته شود؛ مگر آن که این موضوع در جایی به شکل گذشته‌ی خود باقی باشد.

نگاه به پشت زنان

در فقه بابی است به نام «کراهة النظر في ادبار نساء الأجانب من وراء الثياب»^۱. در این باب، روایاتی می‌آید که از دیدگاه فقیهان، بر کراهت نگاه کردن به پشت زنان دلالت دارد؛ هر چند آنان پوشیده باشند. اما نگاه از رو، به صورت - البته چنانچه آلوده به طمع و بیمارگونه نباشد - اشکالی ندارد! اما کسی که از پشت نگاه می‌کند و نگاه وی فاسد و بیمار است، اشکال دارد. از دیدگاه ما، نظر افکندن به پشت زنان - با آن که پوشیده است - در صورتی که نگاه آلوده باشد، حرام است.

۱۰ - «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما يأمن الذین ينظرون في أدبار

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، باب ۱۰۸، ص ۱۴۴.

النساء أن ينظر بذلك في نسائهم»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسانی که به پشت زنان نگاه می‌کنند، از این که به این سبب به زنانشان نگاه شود، ایمنی ندارند.

۱۱- «عن أبي بصير أنه قال للصادق علیه السلام: الرجل تمرّ به المرأة، فينظر إلى خلفها، قال: أيسرّ أحدكم أن ينظر إلى أهله وذات قرابته؟ قلت: لا، قال: فإرض للنّاس ما ترضاه لنفسك»^۲.

-ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض داشت: حکم مردی که زنی بر او گذر می‌کند و مرد به او می‌نگرد چیست؟ حضرت فرمود: آیا از این که مردی چنین به زنان و خویشاوندان شما بنگرد، خوشحال می‌شوید؟ ابوبصیر گوید: نه، حضرت فرمود: پس برای مردم بپسند، آن چه را که برای خود می‌پسندی و به آن رضایت داری.

این دو روایت، از مکافات عمل و آثار آن سخن می‌گوید. البته در روایت، سخنی از حکم و حلال و حرام نیست، بلکه می‌فرماید: آیا می‌پسندی که این کار با زنان شما انجام شود و کسی این گونه بیمارگونه به محارم تو بنگرد؟ اگر این کار، فراگیر و اجتماعی شود، مقید به این و آن نیست. مرحوم صاحب وسائل، در عنوان می‌گوید: کراهت دارد کسی از پشت به زنی بنگرد، در حالی که ما می‌گوییم حرام است کسی در خیابان بایستد و از روی چادر یا غیر آن، با اراده‌ی فساد، به پشت زنی بنگرد. چنین کسی فساد نفس دارد. او در صورتی که پشت دیوار نیز باشد، چنین نگاهی را اراده می‌کند.

۱. همان، ح ۱، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۴۵.



تحلیل نگاه از پشت

۱۲- «عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿ يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴾^۱، قال: قال لها شعيب: يا بنية، هذا قوي يرفع الصخرة الأمين من أين عرفته؟ قالت: يا أبت إني مشيت قدماه، فقال: امشي من خلفي، فإن ضللت فارشدني إلى الطريق، فأنا قوم لا ننظر إلى أدبار النساء»^۲.

امام عليه السلام در مورد قول خداوند که به نقل از دختر شعيب می‌فرماید: پدر، او را اجیر کن و به کارگری بگیر، که بهترین کارگر، کسی است که قوی و امین باشد، فرمود: شعيب به دختر خود گفت: دخترم این مرد قوی است؛ چرا که صخره را بلند نمود؛ اما چگونه دانستی که وی امین است؟ دختر گفت: پدر، من در مقابل او راه می‌رفتم، ولی او به من گفت که از پشت من حرکت کن و اگر من راه را گم نمودم، مرا راهنمایی کن؛ زیرا ما قومی هستیم که از پشت به زنان نمی‌نگریم.

با توجه به این آیات، دختر شعيب به راحتی و آزادانه درباره‌ی این جوان با پدر خویش سخن می‌گوید و گویا این جوان، چشم او را گرفته است و شعيب عليه السلام با این که پیامبر است و به طور طبیعی باید از دیگران سخت‌گیرتر باشد، اما این گونه نیست و او نیز به راحتی با دختر خود سخن می‌گوید و از وی می‌پرسد که ذکاوت تو درباره‌ی امین بودن وی چه مدرک و سندی دارد؟ دختر نیز گفت: «وقتی از او خواستیم به نزد شما آید،

۱. قصص / ۲۶.

۲. وسائل الشیعة، الحرّ العاملي، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ح ۲.

نخست ما در جلوی او به راه افتادیم، اما او گفت شما از پشت سر من بیایید و اگر من راه را به اشتباه رفتم، به من خبر دهید.» علت این که حضرت موسی علیه السلام به دختران می‌گوید شما پشت سر من راه بروید، این است که می‌فرماید: «ما قومی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم یا از پشت، به زن‌ها نگاه نمی‌کنیم» و با این سخن می‌خواهد مرام خود را به حضرت شعیب علیه السلام بشناساند.

قومی که پشت زن‌ها را از روی فساد نگاه می‌کنند، بیمار دلان هستند؛ وگرنه اولیای خدا، مؤمنان و افراد سالم، این گونه نمی‌نگرند. از این بیان حضرت علیه السلام درمی‌یابیم: مهم این است انسان چگونه می‌نگرد؛ وگرنه پشت سر زن راه رفتن، ایرادی ندارد و نباید گمان نمود که تا زنی جلوراه می‌رود، باید گام‌های خود را تند برداشت که جلوتر از آنان بود یا او عقب بیاید تا پشت سر مردان باشد؛ بلکه همه می‌توانند آزادانه در خیابان راه بروند، اما نگاه آلوده نباید داشت. البته حضرت موسی علیه السلام چنین برخوردی دارد تا خود را به دختران بشناساند و آنان به هنگام معرفی وی به پدر خویش، او را «قوی و امین» بخوانند. موسی قوی است چون آن‌گونه برای آنان آب کشید و امین است که به دختران می‌گوید پشت سر من راه بیفتید و این‌ها سند وی نزد شعیب است، وگرنه اگر آن‌ها در مقابل و از پیش روی وی نیز می‌رفتند، اشکالی نداشت؛ چرا که حضرت موسی علیه السلام می‌توانست قدری عقب‌تر راه رود و زاویه‌ی دید خویش را طوری تنظیم کند که دیگر دختران را نبیند و به دستور شریعت، خمارگونه بنگرد و فاصله‌ای میان خود و آنان بیندازد؛ ولی چون در مقام معرفی

خویش است، به آنان می‌گوید: «ما قومی هستیم که از پشت به زنان نمی‌نگریم.» و با این کلام، قدرت خویش را، هم به لحاظ معنوی و هم به لحاظ جسمانی (آب کشیدن از چاه) هویدا می‌سازد؛ وگرنه موسایی که غریب است، چگونه می‌خواهد شناخته شود؟

جداسازی زنان از مردان

در جامعه نمی‌توان سیاست جداسازی زنان از مردان را عملی نمود، (و هر کس که در این فکر است، در خطاست) بلکه باید جامعه را سالم نمود و افراد آن را با لحاظ آموزه‌های دینی سیر کرد تا از پشت دیوار به کسی نگاه نکنند و در او طمع نورزند. در این زمینه، باید علت‌نگری داشت - نه معلول‌نگری - و با اعمال درست سیاست‌های این روند و پرهیز از اطفار و کردار مهیج است که اگر زن و مرد در جامعه فعال باشند و کار کنند، مشکلی برای هیچ یک از دو جنس پدید نمی‌آید و هر دو جنس، به هم‌دیگر به چشم انسان می‌نگرند - نه به چشم جنسیت - و با این رویه می‌توان آزاد منشی را با تقوا جمع نمود.

بر فقیه لازم است که به این مسایل با چشمی تیزبین بنگرد و حقایق را دریابد؛ گرچه بسیاری از مشکلات، مانع وصول این معناست.

آزاد منشی و کاستن از محدودیت‌های بی‌مورد در پرتو آگاهی بخشی

آزاد منشی و تقوا، راستای بلندی در اعتقاد و دیانت اسلام دارد و از مباحث کلان فقه است که ساختار اجتماعی مسلمانان را رقم می‌زند. ما از ادمنشی قرآن کریم نسبت به زنان را در ابتدای این جلد آوردیم. برای



تحقق آزادمثنی باید استعدادها را گسترش داد و بینش‌ها را بالا برد و از ممنوعیت‌ها کاست، تا جایی که جامعه به جایی رسد که هر کاری را بر اساس علم و اراده انجام دهد. برای آن که جامعه به این بلوغ برسد، باید ممنوعیت‌ها در آن کاسته شود. به طور مثال، چنانچه انسان عاقلی با کودکی در کنار سفره‌ای نشسته باشند که در آن، همه نوع غذا یافت می‌شود و در آن هم ماست است و هم ترشی و هم گوشت قرمز و هم گوشت سفید و فیله‌ی ماهی، انسان عاقل آزادانه بر اساس آنچه می‌داند، دست به غذا می‌برد و آنچه را که برای او مفید است، می‌خورد و از آنچه ضرر دارد، پرهیز می‌کند؛ چراکه او عاقل، آگاه و دارای اراده است و هیچ‌گاه آب را با چایی، و ماست را با ترشی نمی‌خورد؛ اما کودکی که پای این سفره نشسته است، بر اساس آگاهی کار نمی‌کند؛ زیرا ماست را با ترشی مخلوط می‌کند و هر دو را روی برنج، و برنج را درون خورش می‌ریزد و آن را با آب می‌خورد.

در جامعه‌ی ما باید بینش‌ها را بالا برد و بر سر سفره، همه چیز را گذاشت و ممنوعیت‌ها را محدود کرد؛ اما اگر بینش‌ها اندک و پایین باشد، گریزی نیست که بر ممنوعیت‌ها افزوده گردد و همانند آن کودک است که باید جلوی او گرفته شود تا آگاهی دیگری جایگزین جهل وی شود و با ارتقای بینش او، به چنان رشدی رسد که خوراک خود را بر اساس اراده و اندیشه برگزیند. در زمان طاغوت می‌گفتند رادیو حرام است. بعد از انقلاب گفتند ویدئو حرام است و هم‌اکنون نیز ماهواره را حرام می‌دانند؛ اما با بالا بردن بینش‌هاست که ممنوعیت‌ها پایین می‌آید.

گرچه در جامعه‌ی عامیانه‌گرا، عقب‌مانده، بیسواد، بی‌معرفت و فاقد ایمان و تقوا، باید ممنوعیت‌ها را افزایش داد و چاره‌ای از آن نیست (همان‌طور که با کودکی ناآگاه، چنین برخوردی می‌شود) اما در جامعه‌ای که بینش‌ها بالاست، پی‌آمد برداشتن محدودیت‌ها، کم شدن عقده‌ها، نگرانی‌ها و ناآرامی‌ها و افزوده شدن بر آرامش روانی افراد است.

با بالا رفتن بینش‌ها، انسان عاقل و با اراده، تنها از چیزی که برای وی مفید است، بهره می‌برد. دین و شریعت نیز بینش‌ها را بالا می‌برد و از ممنوعیت‌ها می‌کاهد. ما اصل آزاد منشی دینی در مواجهه با زنان راپیش‌تر تبیین نمودیم، اما روشی که هم‌اکنون بر فقه رایج و مسلط بر جامعه حاکم است، برخلاف این معناست. در جامعه نیز همین معناکم و بیش دیده می‌شود و خشونت و غل و زنجیرها معلول این امر است.

چنین ممنوعیت‌هایی در فتاوا بسیار است؛ چرا که جامعه‌ای که چنین فتاوایی برای آن صادر شده است، از بینش بالایی برخوردار نبوده است. البته از عوامل این امر، انزوای چند صد ساله‌ای است که دامنگیر عالمان دینی در پرتو سخت‌گیری دولت‌ها بر آن‌ها بوده است.

بررسی یکی از دیدگاه‌های فقهی

پس از بررسی آیات و روایات، شایسته است نگاهی به متن کتاب «العروة الوثقی» بیندازیم و میزان تأثیرپذیری فتاوی یکی از فقیهان برجسته را از آیات و روایات و چگونگی انطباق آن با فرهنگ این کتاب آسمانی و سنت نبوی به دست آوریم. البته تفاوت حرکت در این مسیر،

چنان محسوس است که گویی از سرزمین گرم به سرزمین سرد وارد می‌شویم.

هم‌چنین در فقه، بابتی است به نام «المنظرة الواحدة إلى النساء لا إشكال فيه» به این معنا که نگاه نخست به نامحرم جایز است که ما روایات آن را در ابتدا آوردیم و از توضیحی که دادیم به دست آمد عنوان دادن به روایات این باب به گونه‌ی یاد شده خالی از کاستی نیست. این عنوان می‌گوید گویا خداوند فرموده است یک نظر به روی هر گلی بدون اشکال است و دیدن هر نامحرمی در یک نگاه بدون امتداد، ایرادی ندارد؛ در حالی که گفتیم چنین نیست. اما متن عروه در این باب، چنین می‌باشد:

«ويجب ستر المرأة تمام بدنها عمّن عدا الزوج والمحارم إلا الوجه والكفّين مع عدم التلذذ والريبة، وأمّا معهما فيجب الستر ويحرم النظر حتّى بالنسبة إلى المحارم وبالنسبة إلى الوجه والكفّين»^۱؛

واجب است زن تمام بدن خویش - به جز صورت و دو دست تا مچ - را بپوشاند؛ مگر برای شوهر و محارم خویش؛ البته به شرط نبود تلذذ و ريبه؛ اما با وجود لذت و ريبه، پوشش آن واجب است و با این دو وصف، حتی نگاه به محارم نیز حرام است؛ هر چند به صورت و دو دست تا مچ باشد.

صاحب عروه، حجاب را بر زن لازم نمی‌داند؛ بلکه از لزوم ستر و پوشش سخن می‌گوید و تفاوت حجاب و ستر، در انفصال و اتصال آن است.

صاحب عروه می‌گوید: اگر غیر محارم و یا محارم، از دیدن صورت و

۱. العروة الوثقى، ج ۲، ص ۳۱۷.

دو دست زن تا میج لذت ببرند، واجب است به آن نگاه نکنند. البته عروه در عبارت پردازی این فتوا دارای مشکل ادبیاتی است و قید «مع التلذذ»، زوج را نیز در بر می‌گیرد که چنین نیست. ما پیش از این گفتیم محارم نباید چنان در پوشش خود سخت بگیرند که همسر و فرزندان، به محض دیدن بیگانه‌ای، دچار مشکل شوند. جای این پرسش در عبارت است که: چرا وقتی مردی به صورت زنی با ریه و تلذذ می‌نگرد، زن باید خود را بپوشاند؛ در حالی که زن نمی‌داند و نمی‌تواند تشخیص دهد که آیا این فرد با نظر حرام به وی می‌نگرد یا به نظر سالم. البته اگر وی تشخیص دهد که نگاه مرد و یا حتی زنی به وی، طمع‌آلود و بیمارگونه است، وجوب رو برگرداندن یا پوشش، از باب مقدمه‌ی حرام، ثابت می‌شود.

در این متن، صاحب عروه از چندین «احوط» استفاده کرده است؛ در حالی که فقیه همانند جراح می‌ماند و باید با دقیق‌ترین نظر و عمل، وارد کار شود؛ چرا که بیمار با خطر مرگ رو به روست و او باید کار را به‌درستی و با کم‌ترین اتلاف وقت انجام دهد. در حوزه‌ی فقه نیز اگر فقیهان به «الاحوط» و «احتیاط آن است که» ادامه دهند، افراد جامعه کار خود را انجام می‌دهند و خودشان برای کردار خود تصمیم می‌گیرند و سپس حوزه‌ها دیرنگام است که حکم صادر می‌کنند. در این متن آمده است:

«احوط آن است که زن صورت و دست‌های خود تا میج را از

بیگانگان بپوشاند؛ خواه ریه در کار باشد یا نه.»



چنین فتاوایی که احتیاط‌هایی خارج از چارچوب شرع و نوعی زیاده‌روی است، بلکه حرکت برخلاف مذاق شارع است، زن را به‌گونه‌ای تربیت می‌کند که وی نمی‌تواند با نامحرم سخنی بگوید و اگر کسی قصد تعدی به وی را نیز داشت، مظلومانه واکنشی از او بر نمی‌آید. چنین جامعه زنی، سلامت ندارد و از اداره‌ی خود و دیگری ناتوان می‌ماند. اما در جامعه‌ی آزاداندیش - که چنین بسته نباشد و دست و صورت زن آزاد است - وی به راحتی می‌تواند کارهای خویش و یا کارهای اجتماعی را با اقتدار انجام دهد؛ از رانندگی گرفته تا خوانندگی؛ اما چنین احتیاط‌هایی، او را محصور و مقید می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که قدرت نفس کشیدن را نیز از او سلب می‌کند و وی همواره نگران آن است که مبادا کسی با دیدن او به ربه افتد. زن می‌تواند با پوشش مناسب، بدون هیچ‌گونه مشکلی در اجتماع راه رود و شغل داشته باشد و حتی در میادین ورزشی، صاحب مدال شود و این مهم، بدون آزاداندیشی فقیهان و متولیان دینی کشور و آحاد مردم، ممکن نمی‌گردد.

مستحسن نبودن پوشیه

صاحب عروه در فتوایی دیگر می‌نویسد:

«والأحوط سترها عن المحارم من السرة إلى الركبة مطلقاً، كما أنّ

الاحوط ستر الوجه والكفين عن غير المحارم مطلقاً»^۱.

- احوط آن است که زن از ناف تا زانوی خود را از محارم بپوشاند؛

۱. عروة الوثقی، ج ۲، ص ۳۱۷، مسأله‌ی ۳.

همان‌گونه که احوط آن است که صورت و دو دست را از دید نامحرم پوشیده دارد؛ خواه بیگانه به ریبه به آن نگاه کند یا بدون ریبه. صاحب عروه^{علیه السلام} احتیاط را در این می‌داند که زن‌ها صورت خود را بپوشانند و پوشیه زنند؛ در حالی که خود فرمود:

«اگر ریبه و تلذذی در کار نباشد، واجب نیست زن، صورت و دست‌های خود را از نامحرم بپوشاند.»

ایشان تنها به صرف احتیاط، ممنوعیت‌ها را بالا می‌برد. البته باید اعتراف نمود که این فتوا برای زمانی بوده است که زنان در ماه شاید چند بار از خانه بیرون می‌آمدند و جامعه در دست آنان نبوده و دین و دیانت، حالت انزوایی داشته است؛ به عکس امروز که صبح به صبح چند میلیون زن از خانه بیرون می‌آیند تا به محل کار و درس خویش بروند و اگر فقیهان بزرگوار، جامعه را در چنین فضایی می‌دیدند، چنین فتوایی نمی‌دادند. پوشیه در آن زمان‌ها اشکال نداشته است؛ چرا که اجتماعی نبوده است تا زن به دست‌ها و چشم‌های خود نیازمند باشد و کم‌تر زنی نیز بیرون می‌آمده است. البته در زمان‌های بسیار دور، کنیزان با سرهای برهنه، در جامعه حضور داشته‌اند و پوشیه و چادر، نشان آزاد بودن به شمار می‌رفت.

تربیت جنسی کودکان

صاحب عروه گوید:

«احوط آن است که زن از ناف تا زانوی خویش را از محارم بپوشاند مطلقاً.»



این بیان، باز بودن اندیشه‌ی دینی را می‌رساند. دین با چنین نظر وسیعی می‌خواهد انسان را با چشم و دل سیر تربیت کند؛ ولی در عمل دیده می‌شود که مرد وقتی به خانه می‌آید، جز کرباس و پوستین چیزی نمی‌بیند؛ چرا که زن وی از سر تا به پا، خود را زیر پوشش قرار داده است و همین مرد به بیرون که پا می‌گذارد، زن‌های بسیاری را در بیرون می‌بیند که پوشش کم‌تری نسبت به همسر وی در خانه دارند و طبیعی است که مرد نتواند به همسر خویش چندان دل ببندد.

لازم نیست انسان خود را جلوی محارم چنان بپوشاند که هم زن از زن بودن خود خسته شود و هم مرد از مرد بودن خویش پشیمان گردد. خداوند، اجازه داده است زن نزد بچه‌های خویش پاهایی عریان داشته باشد تا چشم و گوش فرزند بازگردد که مبادا در بزرگسالی، با انجماد حاصل از ندیدن مشروع، با دیدن کوچک‌ترین صحنه‌ای در بیرون، منحرف گردد؛ ولی بسیاری از افراد جامعه به دلیل تربیت غلط، بد می‌دانند که مادری یا خواهری نزد محرم خویش این چنین زندگی کند تا چه رسد به خاله و عمه. دین می‌خواهد به طور عملی، سطح آگاهی و بینش پیروان خود را بالا ببرد تا از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها بکاهد؛ ولی دین‌مداران، خود بر خود سخت گرفته و خویش را عقب نگاه داشته‌اند.

لازم به ذکر است در نگاه به محارم - حتی به مادر و خواهر - چنانچه ربه و احتمال فساد و گناه پیدا شود، نظر کردن، حرام و پوشش آنان لازم است؛ ولی تربیت جامعه و بالا بردن سطح بینش جامعه از عهده‌ی مادر

به تنهایی خارج است؛ بلکه مرجع تقلید و نظریه پردازان دینی و حکیمان و فلسفیان و نظام و سیستم است که باید چنین فرهنگی را نهادینه سازند. بله، اگر از عهده‌ی این کار برنیایند، آنان به ناچار بر ممنوعیت‌ها می‌افزایند. بینش بالا نیز امری و رای سواد و سیاهی است و ممکن است کسی پس از ده‌ها سال درس خواندن، دارای بینش صحیح نباشد، بلکه بینش صحیح تربیتی عملیاتی است که بیش‌ترین نقش را مجتهد نظریه‌پرداز و مادر خانواده بر دوش دارد. نقشی که اهمیت آن را در کتاب «دانش زندگی» خاطر نشان شده‌ایم.

پی‌آمد توجه به ملاک‌های حکم نگاه

«يجوز النظر إلى نساء أهل الذمّة بل مطلق الكفّار مع عدم التلذّد والريّة؛ أي: خوف الوقوع في الحرام، والأحوط الاقتصار على المقدار الذي جرت عادتهنّ على عدم ستره في زمن النبي والائمة، وأمّا ما استحدث في زماننا من عدم ستر المحاسن، فالأحوط ترك النظر»^۱.

نگاه به زنان اهل ذمه - بلکه مطلق کفار - جایز است؛ البته به شرط نبود لذت و ریبه، که مراد از آن، خوف وقوع در حرام است. بنابراین احتیاط باید به دیدن مقداری که عادت آنان بر نپوشیدن آن در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده است، بسنده نمود؛ اما مقداری از زیبایی‌ها و زینتی که در زمان ما بر آن افزوده شده است و پوشیده نیست، احوط ترک نگاه به آن مواضع است.

۱. عروة الوثقی، ج ۵، ص ۴۸۶ (حاشیه‌ی مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی).

صاحب عروه می‌گوید: با قصد لذت بردن و با وجود ریبه، نگاه به اهل ذمه و کفار اشکال دارد. این حکم اختصاصی، در محارم نیز جاری است و به زنان مشرک اختصاص ندارد.

ایشان احوط را در این می‌داند که در نگاه، به مقداری از اندام زنان بسنده شود که در زمان حضور امامان علیهم‌السلام آن را نمی‌پوشانده‌اند؛ اما این حکم، دلیلی ندارد و ایشان بدون سند، این کلام را بیان می‌کند؛ چرا که ملاک این حکم، در روایات آمده است و احتیاط ایشان نیز نابه‌جاست.

افزون بر این، ملاک دیگری نیز وجود دارد و آن این است که: همان‌طور که هر گروهی را ازدواجی است، هر قومی را نیز سنت و عادت است و اگر روش و عادت ملتی این باشد که مو، سر یا اندامی از بدن را عریان گذارند و آن را جزو امور پنهانی ندانند، اشکالی در دیدن آن وجود ندارد. البته نگاه به اندام‌هایی که آن را پنهان می‌دارند، اشکال دارد و بر این اساس، نگاه به اندام عریان زنی از اهل ذمه یا کفار در استخرهای شنا یا کنار ساحل، گناه دارد. خاطر نشان می‌گردد این حکم، در صورتی است که ما نگاه کردن به زنان اهل کتاب را از باب عادت جایز بدانیم، نه به سبب نداشتن حرمت؛ اما بر این فرض، نگاه به اندامی که پنهان می‌دارند نیز اشکال ندارد؛ چرا که حکم آنان در مسأله‌ی نگاه، حکم نگاه به چارپایان است که محدودیت گفته شده را ندارد. این حکم نیز در صورتی است که ریبه و انحرافی برای مؤمن پیش نیابد و نگاه سالم باشد، نه بیمار.

ملاک دیگری نیز در جواز نگاه کردن به زنان کفار وجود دارد و آن، عسر و حرج مؤمن در صورت حرمت نگاه به اندام‌هایی است که آنان عریان می‌گذارند.



نقش نگاه‌های دوران کودکی در دوری از گناهان

صاحب عروه در ادامه‌ی بحث نگاه گوید:

«مسألة ۳۱: لا يجوز النظر إلى الأجنبية ولا للمرأة النظر إلى الأجنبي من غير ضرورة، واستثنى جماعة الوجه والكفين فقالوا بالجواز فيهما مع عدم الريبة والتلذذ، وقيل بالجواز فيهما مرةً، ولا يجوز تكرار النظر، والأحوط المنع مطلقاً»^۱؛

نگاه به زن نامحرم جایز نیست و بر زن نیز جایز نیست به مرد بیگانه بنگرد؛ مگر این که ضرورت داشته باشد. در این میان، گروهی نگاه به صورت و دو دست تا مچ را جایز دانسته و گفته‌اند: نگاه به آن، با نبود ريبه و لذت جایز است و گفته شده یک بار نگاه، جایز است و تکرار آن جایز نیست؛ ولی احوط آن است که نگاه به طور مطلق ترک شود.

«مسألة ۳۲: يجوز النظر إلى المحارم التي يحرم عليه نكاحهن نسباً أو رضاعاً أو مصاهرةً ما عدى العورة مع عدم تلذذ وريبية، وكذا نظرهن إليه»^۲؛

نگاه به محارم نسبی، رضاعی یا مصاهری که نکاح با آنان حرام است، جایز است؛ مگر به عورت. البته اگر قصد لذت و ريبه در آن نباشد. هم‌چنین نگاه زنان محرم به این فرد، همین حکم را دارد.

محرمیت، امری نسبی است و سه نوع محرمیت کلی وجود دارد: زن و

۱. العروة الوثقى (ط.ق) - السيد اليزدي ج ۲، ص: ۸۰۳، ج ۵، ص ۴۸۷ (النشر الاسلامي).

۲. همان.

شوهر می‌توانند بدون هیچ محدودیتی، به همه‌ی اندام هم نگاه کنند. محارم نیز جایز است که همه‌ی اندام هم را - به‌جز عورت - ببینند و در محرمت اجتماعی، دیدن صورت و دو دست تا مچ اشکالی ندارد. هم‌چنین در پوشش، نگاه به حجم بدن و چاقی و لاغری و هیأت اندامی هر فرد، اشکال ندارد.

تلذذ و لذت بردن می‌تواند پاک یا آلوده باشد، با این وصف، اگر کسی از زیبایی خواهر خود لذت ببرد و تبارک الله احسن الخالقین گوید و قشنگی و زیبایی او را تحسین نماید، ایرادی ندارد، اما اگر در زیبایی او طمع کند و به فکرهای انحرافی فرو رود، لذتی که از دیدن وی می‌برد، تلذذ حرام است.

جامعه‌ی کنونی، پوشش‌های بسیاری را در میان محارم قرار داده است و نتیجه‌ی آن، چنین است که فرزندی که در میان چنین خاندانی بزرگ می‌شود، آن‌قدر ندیده است که وقتی پا به بیرون می‌نهد، خود را می‌بازد؛ در حالی که اگر از همان کودکی، دست و پای مادر و خواهر یا پدر و برادر خویش را دیده بود، در بزرگی، دیدن این امور برای او طبیعی و عادی می‌شد و از استمنا و خودارضایی تا حدودی مصون می‌ماند.

امروزه، یکی از مشکلات دانشگاه‌ها این است که برخی جوانان را دین‌گریز می‌سازد. این امر، علت‌های گوناگونی دارد که از جمله‌ی آن، ندیده بودن چنین جوانانی در کودکی و تحمل محدودیت‌های فراوان است. این افراد از کودکی آرزو به دل مانده‌اند که یک بار با زلف به مدرسه بروند و همیشه موهای آنان را از بیخ و بن تراشیده‌اند؛ در حالی که در

جامعه‌ی بهداشتی ما نیازی به این کار نیست تا فردا که وی به دانشگاه می‌رود، هم‌چون پرنده‌ای نباشد که تازه از قفس نجات یافته است و از فرط آزادی، بخواهد دست به هر کاری بزند.

آزادی، درگرو آگاهی است و هر اندازه آگاهی‌ها بیش‌تر شود، آزادی نیز بیش‌تر می‌گردد؛ اگرچه آزادی، واژه‌ای است مظلوم که دست‌خوش بازی سیاست‌بازان ناآگاهی شده است که سیاست را از روزنامه‌فرا گرفته‌اند، نه از فلسفه، حکمت، عرفان و فقه، به معنای حقیقی آن، که آن را در مقدمه‌ی این کتاب، توضیح دادیم. آزادی، معلول آگاهی است و با بالا رفتن آگاهی، ممنوعیت‌ها پایین می‌آید؛ اما در جامعه‌ای که آگاهی پایین است، اگر آزادی داده شود، آزادی داده شده «رهایی» است، نه «آزادی» و هرج و مرج پیش می‌آید، که در نتیجه استبداد، تخریب، بی‌عفتی و براندازی، ارمغان چنین رهایی‌ای خواهد بود. بنابراین در پاسخ به این پرسش که: آیا باید به مردم آزادی داد یا استبداد؟ باید گفت: لازم است به افراد جامعه آگاهی داده شود؛ چراکه استبداد، معلول نادانی و آزادی معلول آگاهی است و هیچ‌یک، اصالت ندارد و اگر توان جامعه‌ای در علم و آگاهی و بینش پایین بود، باید به مقتضای هویت آزادی که بر پاشنه و چارچوب می‌چرخد، رهایی را از آن دور داشت. این کار همانند در قفس نگاه داشتن حیواناتی است که اگر رها باشند، به خود یا دیگری ضرر می‌زنند. نوع جوامعی که از آگاهی محروم می‌باشند، مدیریت آن، چنین سیاستی را اقتضا دارد.

دست دادن با نامحرم

«مسألة ۴۰: لا يجوز مصافحة الأجنبية، نعم لا بأس بها من وراء



الثوب، كما لا بأس بلمس المحارم»^۱.

دست دادن با زن نامحرم و بیگانه جایز نیست، بلکه از ورای لباس (دستکش) ایرادی ندارد، همان طور که لمس محارم بدون ایراد است.

مستند این فتوا روایات زیر است:

۱۳ - «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: هل يصافح الرجل المرأة ليست بذات محرم؟ فقال: لا إلا من وراء الثوب»^۲.

- از امام صادق عليه السلام پرسش شد آیا مرد می تواند با زن نامحرم دست بدهد؟ حضرت فرمود نه، مگر از روی پارچه.

۱۴ - «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مصافحة الرجل المرأة، قال: لا يحلّ للرجل أن يصافح المرأة إلا امرأةً يحرم عليه أن يتزوَّجها أخت أو بنت أو عمّة أو خالة أو بنت أخت أو نحوها، وأمّا المرأة التي يحلّ له أن يتزوَّجها فلا يصافحها إلا من وراء الثوب، ولا يغمز كفّها»^۳.

- از امام صادق عليه السلام درباره ی دست دادن مرد با زن پرسیدم، حضرت فرمودند: برای مردی جایز نیست با زنی دست دهد؛ مگر آن که زنی باشد که با وی محرم باشد و ازدواج با او حرام باشد؛ مانند: خواهر، دختر، عمه، خاله، خواهرزاده و مانند آنان، اما زنی که ازدواج با او درست است و بیگانه است نمی توان با او دست داد؛ مگر از روی لباس، به شرط آن که دست وی را فشار ندهد.

۱. عروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۰۴ (ط. ق.)، ج ۵، ص ۴۹۰ (النشر الاسلامی).

۲. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، الحر العاملی، ج ۱۴، ص ۱۵۱، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

این روایت، نکته‌ای روان‌شناسانه را بیان می‌دارد؛ چرا که در برد کوتاه، مرد خواسته‌ی خود را نشان می‌دهد و نمی‌تواند آن‌چه را که درون خویش دارد، مخفی نماید و در برد بلند، این زن است که خواسته‌ی خود را پنهان می‌دارد، از این رو حضرت به مردها می‌فرماید که دست زن را فشار ندهید، اما دست دادن از روی پوشش را بدون اشکال می‌داند.

گشایشی که در دین وجود دارد، برای مصون نگاه داشتن روان آدمی است؛ اما چون به آن عمل نمی‌شود، جامعه از انواع بیماری‌های روحی و روانی که پی‌آمد ممنوعیت‌های بسیار است، رنج می‌برد. یکی از مشکلات برخی از خانواده‌های مذهبی این است که ممنوعیت‌ها در آن بسیار زیاد است؛ طوری که بسیاری از افراد جامعه نمی‌خواهند با دختران آنان ازدواج کنند. وقتی دختران این خانواده‌ها نمی‌توانند به راحتی با پدر و برادر خویش سخن بگویند، چگونه می‌توانند در جامعه حضور یابند و در آن زندگی کنند. برگزیدن چنین رفتارهایی، به هیچ وجه تقوا و پاک‌دامنی نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد، مصداق کامل نادانی است. چنین رفتارهایی گاه برخی افراد را در زندگی زناشویی خویش و با حلال خود نیز دچار مشکل می‌سازد و گاه سبب احتلام‌های بسیار و خودارضایی فرزندان آنان می‌گردد. با دیدی خوش‌بینانه می‌توان گفت: کسانی که چنین رفتارهایی دارند، در نهایت می‌توانند برای خود خوب زندگی کنند، ولی این توانایی را ندارند که حضوری سالم در جامعه داشته باشند و برای مردم و جامعه مفید باشند و الگوی آنان قرار گیرند. گاه برخی از زن‌ها می‌ترسند خود را نزد مرد خود، تکانی دهند و ابراز زنانگی

برای او داشته باشند؛ چراکه می‌ترسند به بی‌حیایی شناخته شوند، از این رو ناچارند خودنگه‌دار باشند و خواسته‌های خود را در خویش بریزند و در نهایت، به مرده‌ای متحرک تبدیل شوند و روشن است که مردها در پی مرده نیستند، چراکه زنده‌های بسیاری را در کوچه و خیابان یا در فیلم‌های سکس می‌بینند و از شامورتی بازی زن‌های دیگر به وجد می‌آیند و زن خویش را مانند تخته‌سنگی می‌یابند. زن‌هایی که چنین تربیتی دارند، نمی‌توانند نقش زنانگی خود را ظاهر کنند و هم‌چون یک زن، مرد را به بازی بگیرند. این زن‌ها فرزندان خویش را با عشق و علاقه و محکم می‌بوسند؛ اما با شوهر خود، با سردی تمام روبه‌رو می‌شوند تا حیای خویش را پاس دارند. چنین زنی نمی‌تواند در زنانگی خود میدان‌داری کند و هنر زن بودن خود را برای شوهر خویش نمایش دهد. همه‌ی این مشکلات، برآمده از سلیقه‌ها و مزاج‌های شخصی، قومی و بومی است که هم‌چون پیرایه‌ای سنگین، بر دین سایه افکنده و شریعت از چنین سخت‌گیری‌هایی خالی است.

نگاه به حجم بدن زن

در این جا بر آنیم تا حکم نگاه مرد نامحرم به حجم بدن زن را بررسییم. پیش از این گفتیم که زن می‌تواند حضور سالم اجتماعی داشته باشد، به شرط آن که پوشش مناسب خویش را رعایت نماید و به‌جز صورت و دست‌ها تا میچ، بقیه‌ی اندام و نیز موهای خویش را بپوشاند. اینک محور سخن آن است که زنان باید چه نوع پوششی داشته باشند؟ آیا پوشش آنان

باید همانند چادر، حتی حجم بدن را نیز بپوشاند یا چنانچه حجم بدن - نه خود پوست بدن - در پوشش‌های مانتویی یا چادری که در سال‌های گذشته رایج شده است آشکار باشد، اشکال ندارد. آیا احتمال این معنا می‌رود که حرمت غناخوانی زنان یا رقص که در برخی روایات وجود دارد، به سبب دیده شدن حجم بدن زنان خواننده و رقاصان بوده، از این رو در آن روایات، از وارد شدن مردان بر آنان نهی شده است؛ چراکه زنان خواننده یا رقاص، بر فرض که در مجالس زنانه عریان نباشند، چون بخشی از لباس‌های خود را بر می‌دارند و خود را سبک می‌سازند، حجم بدن آنان قابل رؤیت بوده است و زنان خواننده یا رقاص زیباترین لباس‌های مجلسی خود را که متناسب با مجالس زنان و بر اساس روان‌شناسی که از زنان داشته‌اند، دوخته می‌شده است، این لباس‌ها، چاقی و لاغری و ظرافت و پستی و بلندی و خلاصه، چگونگی اندام زن را به‌خوبی می‌نمایاند و در این صورت است که خواندن آنان با حضور نامحرم و نیز رقاصی در روایات معدودی که دارد نهی شده است؛ مگر آن که از پشت پرده‌ای بخوانند که نامحرمی آنان را نبیند یا سایه‌ی رقص آنان بر روی پرده باشد.

به‌طور خلاصه، بحث اصلی این است که: آیا رؤیت پوست بدن زن نامحرم است که اشکال دارد یا دیدن حجم بدن وی نیز داخل در این حکم است؛ هرچند پوست آن پوشیده باشد؟

ما از بررسی ادله‌ی این باب، به این نتیجه می‌رسیم: بر زنان، پوشاندن پوست بدن واجب است، نه حجم آن. البته داشتن پوشش‌های نازک و

شیشه‌ای و نیز پوشش‌های مستهجن، جلف و سبکسرانه و لباس شهرت، حرام است. در ادامه، روایات این باب می‌آید.

پوشش شیشه‌ای، نازک و بدن‌نما

۱۵- «روي عن رسول الله ﷺ: من أطاع امرأته أكبه الله عز وجلّ على وجهه في النار، قال عليّ عليه السلام: وما تلك الطاعة؟ قال: يأذن لها في الذهاب إلى الحمّامات، والعرسات، والنياحات، ولبس الثياب الرقاق»^۱.

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: اگر کسی در چند مورد، همسر خویش را اطاعت نماید و به او سرسپردگی نشان دهد، خداوند او را به رو در جهنم خواهد افکند. پرسیده شد: چنین سرسپردگی چیست؟ حضرت فرمود: این که زن از او بخواهد به حمام (عمومی) رود یا در مجالس عروسی و عزا شرکت کند و یا لباس نازک برتن نماید و مرد با خواهش او موافقت نماید.

بر اساس این روایت، شرکت زنان در برخی از مجالس حرام است. این مجالس در زمان صدور روایات، مجالس گناه بوده و به آن مجالس انصراف دارد. در این روایت، موضوع سخن ما فراز اخیر آن است که پوشش‌های نازک و شیشه‌ای را بر زنان حرام می‌داند و شوهری که برای همسر خویش جوراب نازک یا پوشش نازک بدن‌نما می‌خردد تا زن وی با همان لباس در حضور نامحرم حاضر شود، موضوع این روایت قرار می‌گیرد و استحقاق جهنم را می‌یابد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۶.

دین هیچ گاه بدون ملاک و معیار سخن نمی گوید. زنی که لباس نازک بر تن می کند، بیشترین برانگیختگی شهوانی را در مردان به وجود می آورد و وی با نوع پوشش خود، آنان را فریب می دهد؛ در صورتی که اگر آن تورها را از خود برکنند، دیگران درمی یابند که آن گونه که وی می نماید نیست و چه بسا که او با این کار، عیب های جسمانی و زشتی بدن خود را پوشانده است. پوشیدن لباس تور، پهن کردن دام برای صید جنس مخالف است. زن نباید از سویی تنها لباسی از ترون بسیار نازک و رقیق بپوشد که به هنگام بارش باران، همه چیز او نمایان شود، و از سوی دیگر، زن نباید خود را مانند کودک بیچاره ای قنناق پیچ نماید. گاه زنان، افزون بر مانتو و چادر، بلوز، پیراهن، زیر پیراهن و... بر تن دارند و خود را در بند لباس نموده اند. ما در کتاب «زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ» گفته ایم: زنان می توانند به پوشیدن یک لباس و پیراهن بر تن خود، بسنده نمایند و پوشش شرعی را رعایت کنند. عمده آن است که پوشش آنان، بدن نما، نازک و تور و نیز جلف، سبکسرانه و لباس شهرت نباشد و در این صورت است که غرض شارع تأمین می شود.

برای دریافت مرزهای دین در این زمینه، باید به چند نکته توجه داشت: یکی آن که تمامی اندام زن و موهای وی - به جز صورت و دو دست تا مچ - عورت و پنهانی بوده و پوشش آن، واجب است و هرگونه عریانی یا بدن نما بودن این مواضع، حرام است. عورت به چیزی گفته می شود که باید پنهان باشد و پوشش آن ضروری است. این حکم، کرامت، متانت، مطلوبیت و ارزش زن را نمایان می سازد، نه زشت بودن یا ناپسندداشتن وی را.

تفاوت پوشش اسلامی و حجاب متعارف

امر به پوشش که در قرآن کریم آمده است، به هنگامی بوده است که تمام زنان عرب جلاباب و خمار - چادر و روسری عربی - می پوشیده‌اند، ولی حجاب آن‌ها بیش‌تر با بدحجابی همراه بوده است و آنان به برخی از زنان بی‌بند و بار چادری در زمان طاغوت می‌ماندند. در آن زمان، زن‌های عرب با آن که از جلاباب و خمار استفاده می‌کردند، موها و سر و گردن و مواضع حسّاس گوش و بناگوش و سینه و پاهای خود را نیمه‌عریان می‌گذاشتند و بدحجاب بودند، از این روست که در آیات پوشش، موضوع «جلباب» و «خُمُر» ذکر شده است.

زنان عرب در آن زمان، در واقع «حجاب» داشتند، ولی «پوشش» نداشتند و اسلام برای آنان پوشش آورد و بدحجابی آنان را با پوشش درست تصحیح نمود. شریعت نیز نسبت به نوع پوشش اهمیتی ندارد که جلاباب و خمر باشد یا چادر و مانتو یا چیز دیگر؛ بلکه آن‌چه برای دین اهمّیت دارد، پوشش تمامی پوست بدن و موهاست؛ آن هم پوششی که عفاف، وقار و سلامت شوون فردی و اجتماعی زن را تضمین نماید و چنان‌چه این ملاک، بدون «جلباب» و «خُمُر» هم فراهم آید، نظر شریعت تأمین شده است. شریعت در این زمینه، روش «امضا» و ارشاد را پی گرفته است و در پی «تأسیس» حکمی نیست.

دین با احکام ارشادی، امور متعارف عقلانی را توصیه می‌نماید و با فرامین «تأسیسی = مولوی» درصدد دورسازی جامعه از کجی‌ها و ایجاد تعادل لازم در امور متعارف بشری است که عقل به آسانی به آن راه ندارد

و یا در جامعه‌ی زمان صدور آن حکم، چنین چیزی متعارف نبوده، و در آن زمان‌ها با رواج بدحجابی، اسلام «ستر» و «پوشش» را تأیید نموده است. درست است که معنای پوشش - که در فرهنگ عرب «ستر» خوانده می‌شود - به حجاب نزدیک است، اما این دو امر، تفاوت و فاصله‌ی بسیاری دارند؛ چرا که حجاب، مانع خاصی است که باعث انفصال دو چیز از یک‌دیگر است؛ در حالی که ستر و پوشش، «انفصال» و «جدایی» را ندارد و بر مانع بودن، جدایی و بیگانگی دلالتی ندارد. درست است که هر حجابی اگر کامل باشد، پوشش است، اما چنین نیست که هر پوششی، حجاب باشد. نسبت میان این دو، از نظر منطقی، عام و خاص مطلق است. حجاب در واسطه بودن، باری سنگین‌تر بوده و مانع بیش‌تری را داراست؛ چرا که معنای آن، نوعی پرده‌داری و پرده داشتن به‌طور انفصالی است؛ اما «پوشش» به پرده و فاصله نیازی ندارد و می‌تواند متصل و چسبیده به بدن باشد. البته این امر، در صورتی است که حجاب کامل باشد؛ وگرنه نسبت میان این دو، عام و خاص من‌وجه است؛ زیرا می‌شود حجابی کامل باشد و پوشش خوانده شود و می‌شود حجابی کامل نباشد و پوشش نباشد و حجاب و پوشش، هم از هر دو سو، نقطه‌ی افتراق دارند و هم دارای نقطه‌ی اشتراک و اجتماع می‌باشند. توجه به این تفاوت مفهومی و ماهوی میان پوشش و حجاب، در چگونگی وظیفه و تکلیف شرعی مکلفان بسیار تأثیرگذار است. اگر بگوییم: «بر زنان واجب است حجاب داشته باشند»، با این گزاره که «بر زنان واجب است پوشش داشته باشند»، تفاوت تکلیفی چشمگیری دارد.

در قرآن کریم و فقه اسلامی درباره‌ی عفاف بانوان تنها از واژه‌ی «ستر» استفاده شده است و حتی یک مورد نیز عنوان «حجاب» کاربرد ندارد. فقیهان، همواره لزوم پوشش زنان را با چنین عباراتی: «يجب ستر المرأة» و با عناوین: «فصل في الستر والساتر» می‌آورند.

در قرآن کریم پنج مورد واژه‌ی «حجاب»، دو مورد «حجاباً» و یک مورد نیز «محبوب» آمده است: ﴿وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ﴾^۱، ﴿تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾^۲، ﴿وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾^۳، ﴿حِجَاباً مَسْتُوراً﴾^۴، ﴿مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً﴾^۵، و ﴿عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۶؛ که هیچ یک از این موارد، مربوط به پوشش زن نیست؛ مگر در یک مورد که تنها دستوری است به اصحاب پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی زن‌های آن حضرت، و با «تفصیح مناط» می‌توان گفت: مکلف این حکم و مخاطبان آن، مردها هستند. در این مورد می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾؛ از پشت پرده و در حالی که بیرون خانه هستید، از زنان پیامبر ﷺ پرسش نمایید یا چیزی را دریافت دارید. این فرآز در سوره‌ی احزاب است؛ آن جا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا

۱. اعراف / ۴۶.

۲. ص / ۳۲.

۳. فصلت / ۵.

۴. اسراء / ۴۵.

۵. مریم / ۱۷.

۶. مطففین / ۱۵.



مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا^۱.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر آن که به شما اجازه دهد و شما را بر سفره‌ی طعام خود دعوت نماید. در آن هنگام نباید زودتر از وقت آمده و به ظرف خالی غذا بنگرید؛ بلکه هنگامی که دعوت شده‌اید، در آید و وقت‌شناس باشید، و چون غذا را تناول کردید، بروید و در آن جا به سرگرمی و بحث‌های حاشیه‌ای نپردازید که این کار شما پیغمبر را آزار می‌دهد و او از شرم، نگرانی خود را به شما اظهار نمی‌کند؛ اما خداوند در اظهار حق حیایی نمی‌ورزد البته، هرگاه از زنان رسول خدا چیزی می‌خواهید یا پرسشی دارید، از پس پرده خواسته‌ی خود را بیان کنید که این کار برای شما و آن‌ها پاکیزه‌تر است و نباید رسول خدا را بیازارید. هم‌چنین پس از وفات پیامبر ﷺ، هیچ‌گاه زنان وی را به نکاح خود نگیرید که این کار نزد خدا گناهی بسیار بزرگ است.

در این آیه، خداوند به مؤمنان آموزش می‌دهد که پرسش‌ها و خواسته‌های خود را که از زنان پیامبر دارند، از پس پرده پی‌گیری کنند و بی‌مهابا وارد منزل آن حضرت ﷺ نشوند؛ چون ممکن است آنان در میان خانه، آمادگی و پوشش لازم را نداشته باشند.

در این آیه، اگرچه امر به حجاب به صورت کلی آمده است، این

تکلیف، نخست بر دوش مردها گذارده شده، و سپس تکلیف به حجاب شده است؛ آن هم در مورد خواستن چیزی از آنان است که در خانه می‌باشند. امروز هم اگر کسی از زنی که در خانه‌ای زندگی می‌کند پرسشی دارد، نباید سرزده وارد آن خانه شود؛ بلکه خواسته‌ی خود را باید از پس پرده یا پشت در مطرح نماید؛ زیرا ممکن است زن در خانه، پوشش کافی و آمادگی لازم را برای رویارویی با نامحرم نداشته باشد و این برداشت، همان «تقیح مناط» شرعی است که به آن اشاره شد؛ ولی در هر صورت، این امر هیچ ارتباطی با پوشش زن از نامحرم در خانه و اجتماع ندارد. برای روشن شدن این بحث، باید آیاتی را که امر به پوشش می‌نماید، تحلیل نمود. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱﴾

ای پیامبر، به همسران و دختران خود و زن‌های مؤمنان بگو: جلو و اطراف چادرهای خود را به یک‌دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و باز و رها نسازند. این امر برای عدم شناسایی آنان از سوی منافقان بهتر است، تا مورد آزار و اذیت آن‌ها قرار نگیرند و در هر صورت، خداوند متعال، بخشنده و مهربان است.

«جلابیب» جمع «جلباب»، مصدر رباعی، مانند «دحراج» است که با تکرار لام، دوام و تمامیت جلب را می‌رساند. «جلباب»، پوششی است که



تمام بدن را مانند چادر عربی در بر می‌گیرد. جلباب و چادر، آن گونه که برخی تصوّر کرده‌اند، بر مقنعه، خمار و روسری اطلاق نمی‌شود؛ پس معنای «جلب» در این آیه، که به همراه «یُدنین» - که به معنای نزدیک‌سازی است - چنین است: پوشش خود را باز و رها نسازند تا مواضع پنهانی و زمینه‌های زینت آنان نمایان نشود.

در فراز نورانی دیگری آمده است:

﴿وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾^۱؛

باید زنان روسری را بر گریبان [و به صورت قهری بر گردن و سینه] بیندازند.

«خُمُر» جمع خمار است؛ مانند: کُتِبَ که جمع کتاب است. خمار، همانند مخامر، مصدر و به معنای روسری است که زیر چادر قرار می‌گیرد. دو طرف خمار را هم می‌شود به پشت گردن برگرداند و هم می‌توان آن را به روی گردن و سینه انداخت. باید توجه داشت که خداوند در این آیه، فعل «لیضربن» را به جای «لیلبسن» به کار برده است تا در پوشش زن، لزوم و ثبات هرچه بیش‌تر روسری را نسبت به چادر بیان نماید. هم‌چنین هنگامی که روسری بر سر قرار می‌گیرد، پوشش سر، قهری است؛ به همین خاطر، متعلق «ضرب» در آیه، «جیوبهن» است و به صورت «علی جیوبهن» از آن تعبیر نموده است؛ نه «علی رؤسهن»؛ بنابراین با به کارگیری این لفظ، فرمان الهی شامل پوشش گوش، بناگوش، گردن و سینه نیز می‌شود.

با توجه به این دو آیهی شریفه، خداوند همان‌طور که نسبت به چادر فرمود: ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾؛ دو طرف چادر را نزدیک هم و جمع نگاه دارند، در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾؛ باید زنان روسری را برگریبان - به صورت قه‌ری برگردن و سینه - بیندازند؛ یعنی هم‌چون رسم اعراب جاهلی، آن را به پشت گردن برنگردانند تا مواضع زینت آن‌ها - چون گوش و بناگوش و گردن و سینه - آشکار شود.

قرآن کریم، این بیان را به جهت رسم موجود در آن زمان دنبال می‌کند؛ زیرا زن‌ها در آن دوران، اطراف چادر خود را خوب نمی‌گرفتند و هم‌چون زمان ما بدحجابی وجود داشت که هم چادر، پوشش منطقی و مناسبی نبود و هم آن‌ها اهمال به خرج می‌دادند؛ از این رو، خداوند می‌فرماید: زنان باید دو طرف چادر را به هم نزدیک کنند تا لباس زیر و زیور و زینت و سینه و بدن یا مواضع پنهان آن‌ها آشکار نباشد.

مستثنیات پوشش

حکم وجوب پوشش تمامی اندام برای زن، سه استثنا دارد: یکی برای زنان سالمند است، دیگری صورت و دست تا میچ و سومی برای محارم. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾^۱؛

زنان سالمندی که برای ازدواج مناسب نیستند، می‌توانند جامه‌ی

خود را بردارند؛ البته در صورتی که خودنمایی به تجمل و زینت خود نداشته باشند. این آیه به زنان کهنسال اجازه می‌دهد تا به طور معمول و غیر محرک و به صورت معقول، از پوشش عمومی خود بکاهند.

استثنای دیگر حکم کلی پوشش چنین است:

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾؛

زنان باید زیبایی‌ها و زینت خود را آشکار نسازند، جز آن‌چه را که مانند دست‌ها تا مچ و گردی صورت که به طور قهری آشکار می‌شود.

استثنای سوم نیز محارم هستند که چگونگی و مراتب آن گذشت:

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾.

زینت زنان

در این آیه، امر به پنهان داشتن «زینت» شده است. زینت بر هر چیزی اطلاق می‌شود که مهیج باشد و توجه دیگران را به خود جلب کند و رغبت آورد. زینت، اعم از لباس، آرایش، مو، صورت و دیگر اعضای بدن و زیورآلات می‌باشد. زن باید هر قسمتی از بدن خود را که مورد توجه و رغبت قرار می‌گیرد و مهیج (هیجان‌زا) است، بپوشاند؛ مگر آن بخشی را که به طور قهری و طبیعی آشکار و نمایان است؛ بنابراین، با آن که دست و صورت از موارد زینت - بلکه نماد زیبایی زن است - این آیه آن را از لزوم پوشش استثنا می‌نماید.

چهره؛ زبان بدن

صورت و دست‌ها، در «چهره‌شناسی»، نماد شناسایی موقعیت بدنی و شخصیت هر فردی است و خداوند حکیم که انسان را راست قامت آفریده است، نمی‌خواهد دست‌ها و چهره‌ی انسان را پنهان سازد. زن، هم‌چون مرد باید با شخصیت و هویت رسای خود زندگی کند و دست‌ها و چهره، از لوازم طبیعی و قهری این امر است.

گرچه اسلام حفظ عفاف را اصل اولی خود می‌داند و چهره‌ی زن از این جهت، بیش از دیگر مواضع بدن، پوشش و عفاف را طلب می‌کند (زیرا در «چهره‌شناسی» آمده است که می‌توان موقعیت تمام اعضا و جوارح هر کسی را از صورت وی به دست آورد) اما خداوند آن را سبب آزمایش و امتحان مردان قرار داده است تا موقعیت عفاف زن و تقوای مرد، با آزادی آنان در انتخاب شکل گیرد و شاید به همین دلیل است که زنان را در مراسم حج - که نمایش اوج بندگی صادقانه، بی‌پیرایه، صافی و عین خلوص و صفاست - از گذاشتن نقاب نهی کرده‌اند و گذاشتن نقاب یا روبند و پوشیه را در احرام و مراسم حج، ناپسند شمرده‌اند.

ناپسندی و فریب‌نمایی نقاب

«نُقَب» گشایش در امر است. شاهدهی را که از پنهانی‌های امری خبر می‌دهد، «نقیب» می‌گویند. «نُقَب» جمع نقاب است. عرب گوید: «غَطَّت وجهها بالنقاب»؛ یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاند. البته هرچند نقاب صورت را پنهان می‌سازد، به اعتبار سوراخ‌ها و منفذهای آن - که



دیدن را هموار می‌سازد - نقاب نامیده می‌شود. هم‌چنین در عرف عرب، نقاب به پوششی می‌گویند که تنها به چشم و ابروی زن جلوه می‌دهد و ناهمواری‌های صورت را می‌پوشاند و بعضی از زن‌ها جهت انحراف و فریب مردها و زیبانمایی خود، از آن استفاده می‌کنند. بعضی از رقاصان عرب - که نیمه عریان می‌رقصیدند - برای جذابیت و زیبانمایی خود، از نقاب استفاده می‌کردند. نقاب از آن‌جا که زمینه‌ی فریب و زیبانمایی دارد، مفسده‌آور است.

جهت فسادانگیزی قابل پوشیه

پوشیه از اقسام نقاب است و به تنقیح مناط می‌توان گفت: همان‌گونه که نقاب، با پوشش بخشی از صورت فریب دهنده و مفسده‌آور است، پوشیه نیز می‌تواند چنین مفسده‌ای را به دنبال آورد و برای زن، در جهت فریب و خودنمایی به کار رود و برای مردها نیز هر چیزی که منع و پوشیده شود، می‌تواند تحریک کننده، برانگیزاننده و فسادآور باشد و چون وجود مفسده نسبت به جهت قابل (مرد) است، می‌تواند این امر، بدون فساد زن و لحاظ جهت فاعلی (زن) نیز تحقق پذیرد.

تفاوت نقاب با پوشیه‌ی موجود، در این است که نقاب توسط خوانندگان زن استفاده می‌شده و فساد فاعلی داشته است، اما در پوشیه ممکن است شایستگی فاعلی داشته باشد؛ حتی در صورتی که زنان عفیف و مؤمن از آن استفاده کنند، اثر وضعی و مشکل قابل آن، باقی است و منع از رؤیت مردان، سبب تحریک آنان می‌شود؛ از این روست که

ناخوشایند و غیر لازم می‌باشد. برداشت جامعه نیز چنین امری را از آن تداعی می‌کند. البته نقاب زنان خواننده، با نقاب زن‌های مؤمن، به‌ویژه در مناطق جنوبی، تفاوت دارد؛ اما زمینه‌ی فاعلی و قابلی آن باید مورد توجه و دقت قرار گیرد و قداست فاعلی و مذمومیت قابلی آن یا هر دو، تفاوت آن را مشخص می‌سازد

ناپسندی پوشش افراطی

در روایت است:

۱۶- «عن عیص بن قاسم قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: المرأة المحرمة تلبس ما شاءت من الثیاب غیر الحریر والقفازین، وکره الثقب»^۱.
امام صادق علیه السلام فرمود: زنی که در حال احرام است، می‌تواند هر نوع لباسی جز حریر و قفاز را - که نوعی دستکش پنبه‌ای است و زنان عرب برای جلوگیری از سرما آن را به دست می‌کردند - بپوشد، ولی پوشیدن نقاب و روبند ناپسند است.

هم‌چنین در «وسائل الشیعه» بابی به این عنوان وجود دارد: «عدم وجوب ستر المرأة وجهها فی الصلاة بل يستحب لها كشفه»^۲؛ ستر و پوشش صورت زن در نماز واجب نیست، بلکه مستحب است که زن صورت خود را در نماز باز بگذارد؛ چنان که برای نمونه در روایت است:

۱۷- «عن سماعة قال: سألته عن المرأة تصلی متنبئة، قال: إذا

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳۳، ص ۳۰۶.

كشفتُ عن موضع السجود فلا بأس به، وإن اسفرت فهو أفضل»^۱.
 از امام علیه السلام در مورد زنی که نماز می‌گزارد، در حالی که نقاب زده
 است، سؤال کردم، فرمود: زمانی که نقاب بر موضع سجده قرار
 نگرفته باشد، اشکالی ندارد، اگرچه بازگذاری صورت، بهتر است.
 هم‌چنین در باب دیگری آمده است: «وجواز النّقاب فی الصّلاة للمرأة
 علی کراهیة^۲؛ در نماز برای زن استفاده از نقاب جایز است، اما
 کراهت دارد.»

غرض از ذکر این موارد، این است که همان‌گونه که بی‌حجابی یا
 استفاده از پوشش‌های بدن‌نما و نازک حرام است، استفاده‌ی افراطی در
 پوشش نیز ناپسند است و همواره باید رعایت تعادل و اعتدال را در
 زندگی داشت. زن می‌تواند به راحتی و بدون زحمت و مشکل‌تراشی و
 تعصب و غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد، با پوشش طبیعی و مناسب، به
 عفاف و پاکی خود دست یابد؛ بدون آن که نیازی به حجاب و تسدیل و یا
 پوشیه و چادر داشته باشد.

پوشش حجم بدن در فقه

پس از روشن شدن مرزهای لزوم پوشش برای زن، اینک به بحث
 اصلی خود باز می‌گردیم و آن این که: آیا لازم است زنان پوششی داشته
 باشند که حجم بدن آنان را بپوشاند یا خیر؟
 فقیه برجسته، سید طباطبایی یزدی در «العروة الوثقی» در مورد پوشش

۱. التّهذیب، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲. وسائل الشّیعه، ج ۳، باب ۳۵، ص ۳۰۶.

فرد بالغ در غیر نماز و نیز در حال نماز چنین می‌فرماید:

«لا يشترط في الستر الواجب في نفسه ساتر مخصوص، ولا كيفية خاصة، بل المناط مجرد الستر ولو كان باليد، وطلي الطين ونحوهما. وأمّا الثاني؛ أي: الستر في حال الصلاة، فله كيفية خاصة، ويشترط فيه ساتر خاص، ويجب مطلقاً؛ سواء كان هناك ناظر محترم أو غيره أم لا، ويتفاوت بالنسبة إلى الرجل والمرأة، أما الرجل فيجب عليه ستر العورتين؛ أي: القبل من القضيب والبيضتين، وحلقة الدبر لا غير...، والواجب ستر لون البشرة، والأحوط ستر الشبح الذي يرى من خلف الثوب من غير تمييز لونه، وأمّا الحجم؛ أي: الشكل، فلا يجب ستره، وأمّا المرأة فيجب عليها ستر جميع بدنّها حتّى الرأس والشعر إلّا الوجه، المقدار الذي يغسل في الوضوء، وإلّا اليدين إلى الزندين، والقدمين إلى الساقين، ظاهرهما وباطنهما، ويجب ستر شيء من أطراف هذه المستثنيات من باب المقدّمة»^۱؛

در غیر نماز، پوشش (ستر) ویژه‌ای واجب نمی‌باشد و کیفیت خاصی نیز برای آن تعیین نشده است؛ بلکه تنها پوشش و ستر - در صورتی که بیننده‌ای نامحرم باشد - واجب است؛ هر چند با دست یا گُل و مانند آن انجام شود.

اما در قسم دوم - که پوشش در حال نماز است - کیفیت و ستر خاصی دارد و به صورت مطلق، اعم از آن که بیننده‌ی محترمی باشد

۱. العروة الوثقى (ط. ق)، ج ۱، ص ۵۵۱، مسألة ۳. ج ۲، ص ۳۱۹ (النشر الاسلامي).

یا خیر، واجب است. البته این حکم، میان مرد و زن تفاوت وجود دارد. در مرد، تنها پوشیدن قبل (قضیب و دو بیضه) و نیز حلقه‌ی دُبر واجب است... و نیز پوشاندن رنگ و بشره و پوست، واجب است و احوط آن است که شبیحی که از زیر لباس دیده می‌شود نیز پوشانده شود؛ بدون آن که رنگ آن دیده شود. اما در مورد حجم بدن، وجوبی برای پوشش آن نیست.

بر زن واجب است همه‌ی بدن خویش، حتی سر و مو را بپوشاند؛ مگر صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و نیز دست‌ها تا مچ و پاها تا به ساق؛ خواه ظاهر آن باشد یا باطن. البته واجب است بخششی از آن را از باب مقدمه‌ی واجب بپوشاند.

این فقیه بزرگوار، دیده شدن حجم بدن مرد یا زن را بدون اشکال می‌داند و پوشاندن رنگ بدن و به‌طور احوط، شبیح آن را واجب می‌شمرد.

ما در بازنگاری متن کتاب «عروة الوثقی» - که آن را با عنوان «حقیقة الشریعة فی فقه العروة» بازپیرایی نموده‌ایم - مرزهای پوشش را در جلد یکم آن از مسأله‌ی ۱۱۰۱ تا ۱۱۱۰ مشخص نموده‌ایم که خواننده می‌تواند به آن کتاب، که رساله‌ی عملی ما به زبان عربی است، مراجعه نماید.

از نظر ما، آنچه در روایات سبب حرمت غناخوانی زنان گردیده است، ورود مردان بر زنان آوازه‌خوانی بوده که نیمه عریان بوده‌اند، نه آشکاری حجم بدن آنان و پنهان نمودن حجم، لزومی نداشته است. همین معیار در بحث رقص نیز وجود دارد. البته حجم بدن تا جایی می‌تواند

آشکار باشد که از جلف و سبک‌سرانه بودن دور باشد؛ بر این اساس، زنان خواننده یا رقص‌چنان‌چه با پوششی حاضر شوند که حجم بدن آنان را می‌نمایاند، اما لباس آنان جلف و سبک‌سرانه نیست و عفاف و حرمت آنان را پاس می‌دارد، اشکال ندارد.

در ادامه‌ی کلام و برای مستند بودن بیان، به ذکر روایاتی دیگر از حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌پردازیم که دیدن حجم بدن را منع نکرده است.

مواردی از رؤیت حجم بدن در روایات

۱ - «محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن عبید الله الراققی (فی حدیث) أنه دخل حمّاماً بالمدينة، فأخبره صاحب الحمام أنّ أبا جعفر عليه السلام كان يدخله فيبده فيطلي عانته، وما يليها، ثمّ يلفّ إزاره على أطراف إحليله ويدعوني فأطلي سائر بدنه، فقلت له يوماً من الأيام: إنّ الذي تكره أن أراه قد رأيته، قال: كلاً إنّ النورة سترة (ستره)»^۱.

رافقی گوید: روزی به حمامی در مدینه درآمدم و حمامی به من خبر داد که امام باقر علیه السلام به حمام داخل شده است، و آن حضرت عانته‌ی خویش و اطراف آن را نوره می‌کشید؛ سپس آن حضرت ازار خود را به اطراف عورت خود پیچید و مرا به سوی خود خواند و من سایر بدن ایشان را نوره زدم. من روزی از روزها به ایشان عرض نمودم: چیزی را که شما دیدن آن را ناپسند می‌دارید، دیدم. آن حضرت فرمود: هرگز چیزی ندیدی؛ چون نوره آن را می‌پوشاند.

۱. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، الحرّ العاملی، ج ۱، ص ۳۷۸، باب ۱۸، ح ۱.

این روایت، جواز دیدن حجم بدن مردان و حتی عورت را ثابت می‌داند و چون پوشش خاصی برای زنان تشریح نشده است، این حکم برای زنان و مردان مشترک است.

۲ - «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن عمر بن علی بن عمر بن یزید، عن عمه محمد بن عمر، عن بعض من حدّثه أنّ أباً جعفر علیه السلام کان یقول: من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام إلاّ بمئزر، قال: فدخل ذات یوم الحمام فتنور، فلما أطبقت النورة علی بدنه ألقى المئزر، فقال له مولی له: بأبی أنت وأمی إنک لتوصینا بالمئزر ولزومه، ولقد ألقیته عن نفسك، فقال: أما علمت أنّ النورة قد أطبقت العورة»^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت اعتقاد دارد، داخل حمام نمی‌شود، مگر با لنگ. راوی گوید: روزی حضرت وارد حمام شد و به خود نوره زد. حضرت وقتی نوره را بر بدن خود گذاشت، لنگ خویش را کنار زد. یکی از دوستان یا غلامان ایشان عرض نمود: پدر و مادرم به فدایت، شما به ما در مورد لنگ و لزوم آن توصیه نمودید، در حالی که خود آن را کنار زدید؟ حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی که نوره، عورت را می‌پوشاند و دیگر چیزی پیدا نیست.

نکته‌ای که یادآوری آن لازم است، این است که امام باقر علیه السلام چگونه آزادانه زندگی می‌نموده است و ما چقدر زندگی را بر خود مشکل ساخته‌ایم و گاه نعوذ بالله آزاد اندیشی آن بزرگان را زیر سؤال می‌بریم. ما چنان امامان معصوم علیهم السلام را موجودات تجردی محض دانسته‌ایم که

۱. همان، ح ۲.

پذیرش چنین روایاتی برای ما مشکل است؛ در حالی که نه حقیقت تجردی آنان را می‌شناسیم و نه شیوه‌ی زندگی ناسوتی آن حضرات را، و تنها درگیر تعصبات فکری خویش می‌باشیم و دین را چنان معرفی نموده‌ایم که غریبان و تجددطلبان نیز بر این باور رسیده‌اند که دین از سیاست و دنیا جداست و سکولاریسم را نسخه‌ی رهایی کشورهای جهان سوم از عقب‌ماندگی‌های دنیایی و فن‌آوری‌های نوین می‌دانند. باید توجه داشت دین و اولیای معصومین علیهم‌السلام هم‌چون آب قلیل نیستند که کسی بتواند ساحت قدسی آنان را آلوده سازد؛ بلکه ایشان چونان اقیانوسی بی‌کران هستند. عرف رایج و سنت‌های قومی و ملی آلوده، با دین خلط شده است و آن را برای مردم سخت جلوه می‌دهد. با این که آن حضرت می‌توانست لنگ را کنار نزند، ولی گویا می‌خواهند به یاران خویش بیاموزند که امام صادق علیه‌السلام کیست و دین چگونه است و چگونه باید زندگی کرد. آنچه در تمام روایات، مورد اهتمام است و دین بر آن تکیه دارد، لزوم پوشش است؛ به گونه‌ای که پوست زیر لباس معلوم نشود یا رنگ پوست هویدا نباشد؛ وگرنه نمایان شدن حجم بدن - نه پوست آن - با توجه به دیگر روایات، تا به جلفی و سبکسری نرسد، اشکال ندارد و روایات نیز با صراحت، بر این مطلب دلالت دارد.

لزوم پوشش ظاهر

۳ - «وإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن السيارى، عن أحمد بن حماد رفعه إلى أبي عبد الله عليه‌السلام قال: لا تصلّ فيما شفّ أو وصف»^۱.

۱. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۳، ص ۲۸۲، باب ۲۱، ح ۴.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در چیزی که شفاف و بدن‌نماست و آن‌چه بدن را حکایت می‌کند، نماز مگذارید.

در این حدیث، تنها سخن از پوشش ظاهر است و از پوشیدن حجم آن چیزی نمی‌گوید و اگر مردی به عورت خود نوره یا گل زند و یا زنی تمام بدن خود را - غیر از گردی صورت و دو دست تا مچ - گل بمالد، توانسته است پوشش خود را رعایت نماید و مراد شارع را به دست آورد (البته اگر در خانه‌ی خود باشد و بخواهد نماز گزارد، نه در محیط اجتماع فعلی که چنین حضوری را سبکسری می‌داند).

با این بیان، روشن می‌شود که پوشیدن لباس‌هایی که حتی قدری نازک است، اما شیشه‌ای نیست تا بدن را نمایان سازد و رنگ پوست آن را بنمایاند، اشکال ندارد. هم‌چنین اگر زن در پشت شیشه‌های مُشجری که پوست بدن او را نمی‌نمایاند و کمی از آن دور است، عریان باشد و تنها سایه و شبیحی نامفهوم از حجم بدن وی آشکار باشد، اشکال ندارد؛ مگر این که زمینه‌ای دیگر به عنوان ثانوی، باعث حرمت آن شود. دین می‌خواهد با چنین احکامی، آزادی و عفت عمومی را پاس دارد و آن که در این احکام سخت‌گیری می‌نماید (مانند نقابی که زن بر چهره می‌زند تا مردان را به سوی خود جلب نماید) بر عوامل تحریک مردان و زنان می‌افزاید و برانگیختگی شهوانی و نفسانی را در میان مردان و زنان افزایش می‌دهد و در این صورت است که عفت عمومی خدشه‌دار می‌گردد. البته تکلیف جامعه‌ی بیمار، از این حکم جداست و باید بیماری را از این جوامع رفع نمود. رفع آن نیز به افزودن حجاب زنان نیست؛ بلکه

باید فرهنگِ ایمان، قداست، محبت و صفا را افزود و برای رفع مشکلات روحی و روانی افراد و ریشه‌کنی فقر و ناآگاهی، برنامه‌ریزی و تلاش داشت.

جامعه اگر نتواند فرهنگ ازدواج و کار را ترویج نماید؛ در حالی که بیست میلیون جوان عزب دارد، به فساد می‌گراید و کنترل آن از دست مدیران کارگزار خارج می‌شود و آنان با نداشتن سیاست درست، نمی‌توانند جلودار طغیان و فساد چنین جامعه‌ای شوند و توقع دوری جوانان از گناه در چنین شرایطی - که آنان در زیر انواع فشارهای روانی ناشی از نداشتن کار مناسب و فقر اقتصادی به سر می‌برند - انتظار پسندیده‌ای نیست. این مدیریت صحیح است که می‌تواند انقلاب اسلامی را از این چالش، گذار دهد. در این زمینه، باید از زندگی حضرات معصومین علیهم‌السلام الگو گرفت. آن حضرات چنان بی‌پیرایه و به‌دور از هرگونه تکلف بودند، که بازخوانی سیره‌ی آنان برای افراد جامعه مشکل است. در «توحید مفضل» امام صادق علیه‌السلام حیا را تشریح می‌نماید و به تبیین آلت تناسلی می‌پردازد، ولی برخی به‌خاطر بیماری‌های درونی و نفسانی، ممکن است به حضرت خرده بگیرند که اگر آن حضرت از حیا سخن می‌گوید، چرا سخن از آلت تناسلی پیش می‌کشند؛ در حالی که آنان حیا را نشناخته و آن را با ریا اشتباه گرفته‌اند. اگر احکام و مقتضیات دین تبیین نشود، سالوس و ریا و نفاق و استکبار و استبداد که ریشه‌ی تمامی گناهان است، جامعه را فرا می‌گیرد و آن‌گاه است که جوانان و گاه متدینان، پنهانی به سراغ فیلم‌های ماهواره یا اینترنت می‌روند و گاه با چت، به جنس مخالف می‌پردازند و خود را در دنیای مجازی اینترنت، به گناه آلوده

می‌سازند و به اندام‌نمایی یا استمنا و استشهاری می‌آروند و آمار طلاق بالا می‌رود و فرهنگ غربی تا مغز استخوان اندیشه و احساسات را می‌سوزاند؛ در حالی که گسترش فرهنگ ریا و نفاق سبب می‌شود آنان خود را در ظاهر، انسانی صالح جلوه دهند و روز به روز از پاکی درون خود بکاهند و صفا و صمیمیت از فضای دل‌ها و محیط جامعه رخت بندد.

امروزه بیست میلیون جوان مترکم شهوت باید ظرف شش ماه تخلیه و خنثی شوند. البته جوانان ما نجیب و مؤمن هستند. آنان جوانان پاکی هستند که شب و روز مشغول درخواست و دعا می‌باشند تا به‌گونه‌ای بر شهوت خود فایق آیند. برخی از آنان آرزو دارند کسی از تلویزیون یا ماهواره و اینترنت بیرون آید تا مشکل خود را با او حل کنند، ولی می‌دانند که از آن نیز کاری که ساحل آرامش آورد، بر نمی‌آید. برای این جوانان، باید مدیریت درست دینی داشت و حل این مشکل، نه در دست جوانان محجوب و نجیب، که در دست متولیان دین و جامعه است و انتظار آگاهی و مدیریت صحیح امکانات و فرهنگ را باید از آنان خواست.

رابطه‌ی نگاه سالم و حور العین

۴ - «من نظر إلى امرأة فرفع بصره إلى السماء أو غضّ بصره لم یرتد إليه بصره حتی یزوجه الله من الحور العین»^۱.

هر کس زنی را ببیند و به آسمان بنگرد یا چشم خویش را خیره نسازد و نگاه خویش را کوتاه نماید، پیش از آن که چشم به حالت عادی باز گردد، خداوند حورالعینی را به ازدواج او در خواهد آورد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۹، ح ۹.

برخی از نکات روایت، به اختصار ذکر می‌گردد:

یکم - چگونه است که فرد پیش از این که دید خود را کوتاه نماید، خداوند حوریه‌ای را به تزویج او درمی‌آورد و این حواله را به قیامت نمی‌اندازد.

دوم - نسخه‌ای که در روایت پیچیده شده است، برای کسانی است که نوعی بیماری در این زمینه دارند. وقتی فرد بیمار به زنی نگاه می‌کند و می‌داند که مشکل پیدا می‌کند، نباید خیره بنگرد یا باید سر خویش را برگرداند یا به آسمان بنگرد؛ چرا که نگاه، او را گرفتار می‌کند، از این رو، باید اکنون اراده داشته باشد که آلوده نشود. حال برای این که اراده‌اش تقویت شود، خداوند به او وعده‌ی حورالعین می‌دهد.

سوم - اگر این نسخه برای افراد بیمار باشد، پس افرادی که چنین نیستند و ضرری هم برایشان ندارد، می‌توانند نگاه کنند. وعده‌ی حورالعین برای این است که فرد اراده کرده است فاسد نشود و گناه نکند و شخص زجر کشیده و دندان روی جگر گذاشته است و هر چیزی در این عالم نیز حساب و کتاب خود را دارد.

البته باید بگوییم وعده‌ی خداوند نسیه نیست و نباید همواره هر وعده‌ای را به قیامت حواله نمود. وقتی که این شخص، چشم خویش را خیره نساخته است، خداوند کریم، صفای باطنی در دلش قرار می‌دهد که همان حورالعین است و در واقع، خود لذت ترک گناه، همان حورالعین است؛ زیرا کسی که اراده ندارد، نمی‌تواند چشم را خیره نسازد و دید خود را کوتاه نماید و وقتی که نگاه می‌کند، نجاست‌خوار است؛ ولی وقتی

دریافت که ممکن است در نگاه ضعیف یا غیر عادی باشد یا آن زن، غیر عادی باشد، نباید بگوید که نگاه اول ایراد ندارد؛ بلکه به محض خطر، باید رو برگرداند که صفای باطنش از دست نرود؛ بنابراین، حورالعینی که به او می‌دهند، همان صفای باطن است، اگر آن را نگاه دارد و آن را از دست ندهد. البته داشتن صفای باطن در دنیا، هزاران حورالعین آخرتی را نصیب فرد می‌سازد و وعده‌ی آخرتی این روایات، محفوظ است. نباید دین و شریعت را همواره بدهکار و وعده‌های آن را نسبی حساب کرد. صفای باطن، خود نطفه‌ی حوریه است و همین است که حوریه می‌شود و عمل است که بهشت را برای ما می‌سازد؛ زیرا ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛ این خود فرد است که بهشت را می‌سازد. دین به او سفارش می‌کند که چشم خویش را خیره مساز و نگاهت را کوتاه ساز و حوریه بساز که از دنیا تا قیامت همراه تو باشد که اگر رو برگردانده نشود، جهنم‌ساز می‌شود.

صفای باطن - که می‌گوییم حوریه است - نمود تجسمی آن در بهشت است، ولی حورالعین آن جا یک‌دهم صفای باطن این‌جا لذت ندارد و به‌طور اساسی، صفای آخرت، در حد این‌گونه صفاهای دنیوی نیست؛ چرا که صفای آخرت، معلول همین صفای در دنیا است. از همین روست که بهشتِ امیرمؤمنان علیه السلام در دنیا است و در آخرت ممکن است بسیاری از بهشت خویش را به این و آن بذل و بخشش نماید؛ چرا که می‌گوید: اگر

بهشت من این است، من آن را در دنیا گذرانده‌ام و آمدن من به آخرت، برای غیر این است. آن جاست که می‌بینیم حضرت به غیر از جنات عدن و بالاتر از آن، راضی نمی‌شود.

کلام شارع در باب نظر، هم‌چون کسی است که به مردمان می‌گوید: به دریا بروید و هر جا که احساس کردید زیر پایتان خالی می‌شود، برگردید؛ وگرنه غرق می‌شوید. این ارشاد عقلایی است، نه تعبد شرعی.

خلاصه‌ی سخن، آن که در باب نگاه باید گفت: ملاک جواز یا حرمت، نگاه اول و دوم نیست؛ بلکه عمده، اراده‌ی فساد داشتن یا نداشتن است؛ از این رو، گاهی نگاه اول هم حرام می‌شود و گاه صد نگاه هم در طول زمان یا در مدت کار، ایرادی ندارد. این‌ها مسایل تعبدی نیست؛ بلکه همه، مسایلی علمی و روان‌شناسانه است که امامان علیهم‌السلام آن را بیان داشته‌اند.



فصل دوازدهم:

کف، سوت، بشکن
بازی و ابراز شادمانی

کف، سوت و بشکن

فطری بودن احکام دینی

لسان دین، لسان فطرت و طبیعت است؛ چراکه فطرت به نهاد آدمی و طبیعت به موجودات باز می‌گردد و دین در مورد هر دو سخن دارد و برنامه‌ی زندگی بر پایه‌ی منش‌های طبیعی و خلق و خویهای انسانی می‌باشد. اسلام لسان فطرت و طبیعت را دنبال می‌کند و امری تأسیسی نیست، بلکه ارشادی می‌باشد و همان چیزی را که در میان مردم و طبیعت رایج است، امضا می‌کند؛ مگر آن که مردم توان درک آن را نداشته باشند یا در شناخت آن به انحراف گراییده باشند. قرآن کریم بعد از آن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ توضیحی دیگر نمی‌دهد؛ چراکه می‌خواهد لسان فطرت و طبیعت و واقعیت‌ها را بنمایاند. برای نمونه، دین می‌فرماید: ﴿وَاحِلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾^۲ برای آن است که می‌خواهد حرمت

۱- آل عمران / ۱۹.

۲- بقره / ۲۷۵.

ربا را تشریح کند و بفرماید: ﴿ وَحَرَّمَ الرَّبَا ﴾^۱ وگرنه گفتن آن جایی نداشت. دین تنها در مواردی که عرف به خطا می‌رود و راه را گم می‌نماید، مؤسس است. عرف، ربا را با بیع یکی می‌شمرد و آن را جایز می‌داند. یا موارد پاک را از نجس تشخیص نمی‌دهد و از آن بی‌خبر است و تنها نظافت و تمیزی را می‌شناسد و اگر نجاسات ده‌گانه از طرف شرع برشمرده نمی‌شد، عرف نمی‌دانست که چه چیزی نجس است. انبیای الهی علیهم‌السلام و کتاب‌های آسمانی در پی براندازی جوامع و قوانین و سنت‌های رایج در آن نبوده‌اند، بلکه می‌خواهند جامعه را اصلاح نمایند و اگر مورد خطایی را بیابند، آن را درست می‌نمایند؛ مانند معلمی که املائی شاگرد را تصحیح می‌کند و ایرادها و اشتباهات آن را خاطر نشان می‌شود و آنچه را که بر آن دست نگذارده است، درست می‌داند.

البته دین بر آن است تا غفلت و تباهی را از انسان‌ها بزدايد و هیچ‌گاه دین احکامی را وضع نمی‌کند که آنان را به غفلت فرو غلطاند. در این راستاست که دین از پرخوری و خواب یا خوشی بسیار و مُفَرَط پرهیز می‌دهد. کسی که همواره در خوشی است، سادیسم پیدا می‌کند و به نوعی از مشکلات روحی و روانی یا دیوانگی می‌گراید. اسلام با آن که لذت و کامیابی را انکار نمی‌کند، بلکه خود به این امر توصیه می‌کند و آن را تشویق می‌نماید و پیروان خود را از رهبانیت دور می‌دارد، همان‌طور که از استکبار نهی می‌کند، اما خوشی افراطی را نیز نهی می‌کند؛ زیرا خارج شدن از مدار طبیعی انسانی است. هر یک از احکام الهی باید شایسته و

بایسته و دارای میزان و تناسب باشد و کم‌ترین افراط و تفریطی در آن دیده نشود و سادگی، متانت و آرامش را به دنبال آورد. دین سرشار از بی‌پیرایگی و دور از سختی‌هاست و ساده‌ی ساده به پیش می‌رود، از این رو، سخن ما این است که بسیاری از پیرایه‌ها و سخت‌گیری‌ها برای مترجمان دین و باگذر زمان، با چیرگی سلیق برخی فقیهان ظاهرگرا پدید آمده و البته برخی نیز برای زمان آنان مناسب بوده است، اما در بیرون آن محدوده، قابل اجرا نیست. دین به خودی خود حظ و لذت آدمی را برمی‌انگیزد و انسان را عاشق خویش می‌گرداند. انبیا و اولیا نیز در زندگی خود ساده و به دور از هرگونه پیرایه بودند؛ زیرا چنین دینی را شعار خویش قرار می‌دادند.

اگر امروز کسی در کشورهای آزاد پا نهد به راحتی می‌تواند دریابد که چه کسی مسلمان و چه کسی غیر مسلمان است؛ زیرا مسلمانان سرشار از سادگی هستند، به عکس دیگران که قیافه‌ها و لباس‌های آن‌چنانی دارند. البته مراد از سادگی، کثیفی، بی‌نظمی و شلختگی نیست؛ زیرا مسلمانی که کثیف و چرک‌آلود و با کفش پاره یا سوراخ در خیابان به راه می‌افتد، از سادگی بهره‌ای نبرده، بلکه باید گفت وی شلخته است، وگرنه اسلام دینی مدرن و پیشرفته است، به خصوص عالم که باید وارسته و شایسته باشد که هم از سادگی و هم از زیبایی بهره‌مند است. عالم باید به گونه‌ای باشد که وقتی کسی او را دید، ناخودآگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به یاد آورد و چنانچه گبری نیز او را دید بگوید: اگرچه من نمی‌دانم او تابع چه دینی است؛ ولی شعار دین او تمیزی، پاکیزگی، سلامت، ادب، متانت، اخلاق و انسانیت است.

کف و سوت زدن از نگاه قرآن کریم

﴿ وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَضْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾^۱

- و آن‌ها چه کردند که خداوند عذابشان نکند، در حالی که راه مسجدالحرام را به روی بندگان خدا می‌بندند و آن‌ها سرپرستانی شایسته برای تولیت آن نیستند. سرپرستان آن به جز اهل تقوا نباشند، اما بیش‌تر مردم آگاه نیستند. و نماز آن‌ها در خانه‌ی کعبه جز صغیر و سوت زدن و کف زدن که خلق را از خانه‌ی خدا باز می‌دارد، نیست. پس در آخرت به آنان خطاب شود: بچشید طعم عذاب را به کیفر آن که به خدا کافر بودید.

در این آیه، ملاک منع از سوت و کف زدن، به صراحت بیان شده است. گروهی در کنار خانه‌ی خدا کف و سوت می‌زدند و می‌خواستند با این کار، جنجال به راه اندازند و از انجام عبادت مسلمانان در مسجدالحرام مانع شوند. با توجه به این مطلب است که باید گفت اگر آنان حتی با قرائت قرآن کریم و صلوات نیز بر آن باشند تا نماز پیامبر ﷺ را مختل سازند، قرائت و صلوات آنان دارای اشکال می‌گردد، از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: نماز آنان کف و سوت بود. این بیان، به طور دقیق چنین معنایی دارد که اینان نماز نمی‌گزارند، نماز آن‌ها جز جنجال‌آفرینی و سوت و کف زدن نبود.

حال اگر گروه مزاحم یاد شده که قصد اختلال و به هم‌ریزی آیین مسلمانان را داشتند، فارغ از این هدف و بدون آن که مزاحم کسی شوند، کف و سوت زنند و گناه و معصیتی در میان نباشد، دلیلی نیست که کف و سوت زدن آنان اشکال داشته باشد. آنچه در نکوهش این کار باید به آن التفات شود این است که آنان به ﴿ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾^۱ توصیف شده‌اند که می‌رساند جبهه‌ی باطل بر سوت و کف زدن دست گذاشته است و آن را به عنوان سلاح خود برای مبارزه با جبهه‌ی حق برگزیده است و با وجود این وصف، اگر آنان نماز و صلوات را نیز دستاویز خود قرار دهند، کار آنان باطل است. کار آنان به این می‌ماند که شاگردی به عمد، در کلاس درس، نماز را با صدای بلند بخواند تا در کلاس ایجاد آشوب کند. کف زدن و سوت زدن که مانع از راه خدا باشد، به طور قطع اشکال دارد، اما آیا کف و سوتی که در غیر این مسیر باشد و در جبهه‌ی باطل قرار نگیرد نیز اشکال دارد یا خیر، اصل برائت در آن جاری می‌شود و می‌گوییم اشکالی ندارد.

و عده‌ی عذاب: ﴿ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾^۲ نیز به کف و سوت باز نمی‌گردد؛ چون این دو کفر دانسته نمی‌شود، بلکه قید ﴿ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾ است که کفرآفرین است و می‌رساند آنان در برابر اهل حق و صاحب ولایت، جبهه‌ای گشوده‌اند. پیش‌تر نیز به یکی دیگر از اقسام کفر و از دیگر سلاح‌های جبهه‌ی باطل اشاره کردیم و در آن جا گفتیم

۱- انفال / ۳۴.

۲- انفال / ۳۵.

که برخی از کافران و جبهه‌ی باطل، هزینه‌های بسیاری می‌دادند تا با افسانه‌ها و مثل‌ها، مردم را سرگرم سازند و آنان را از آموزه‌های قرآن کریم و جبهه‌ی حق باز دارند. مانند آیه‌ی زیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾^۱.

متأسفانه، در جوامع بسته و عقب نگاه داشته شده، هر دو قسم از این انسان‌ها وجود دارد. برخی صحنه‌گردان امور می‌شوند و در سایه، دولت تشکیل می‌دهند و انسان‌های ضعیفی را به استخدام می‌گیرند تا سپاهی لشکر و کارگر آنان در انجام و رتق و فتق امورشان باشند. مانند برخی از ائمه‌الکفر که خود رنجی نمی‌بینند و دست به سیاه و سفیدی نمی‌زنند، ولی سود اصلی بازار قاچاق مواد مخدر را بدون تحمل هیچ زحمتی می‌برند و مباشران آنان هستند که خاک بیابان می‌خورند و زندان می‌بینند یا اعدام می‌شوند، اما آنان چنان پول و سرمایه دارند که می‌توانند حتی قانون را تغییر دهند و آن را به نفع خویش بنگارند.

حکومت اسلامی برای بقای خود باید شاخ ائمه‌الکفر را بشکند. متأسفانه، اگر کسی در روزهای ملاقاتی، به زندان‌ها برود، خانواده‌هایی می‌بیند فقیر، ضعیف و بیچاره که مردانشان در دست حکومت، اسیر و زندانی هستند، ولی دریغ از دیدن شاخ‌دارها در پشت میله‌های زندان یا بالای چوب دار.

باید عوامل اصلی جرم را دید و چنانچه گروه نخست که ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ هستند و نقش عروسک‌گردان را دارند به پای میز محاکمه کشیده شوند بسیاری از مشکلات و بزه‌کاری‌ها از میان می‌رود و ریشه‌های فساد خشک می‌شود.

هم‌چنین باید توجه داشت جبهه‌ی باطل، تمامی شعارهای جبهه‌ی حق را نسخه‌برداری می‌کند و با بهره‌گیری از مقدسات و چهره‌های آیینی، به ترویج خود در میان توده‌ها می‌پردازد. ما شرح جبهه‌ی باطل را در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» آورده‌ایم. تمام مقدساتی که جبهه‌ی باطل از آن بهره می‌برد، تا در آن جبهه است، نمونه‌ای از باطل است و مانند قرآن‌هایی می‌باشد که معاویه و عمروعاص را در جنگ صفین در پناه خود قرار گرفته بود و مسلمانان باید آنان را آماج تیرهای خود قرار می‌دادند، اما چنین نکردند. هر چیزی که در خدمت جبهه‌ی باطل و در برابر حق قرار گیرد، چنین است؛ خواه غنا، موسیقی، رقص، بشکن و هر گونه پایکوبی و شادمانی باشد یا بهره بردن از قرآن کریم، صلوات، نماز، روضه، نماز جمعه و مجالس آیینی.

صوت و کف زدن براندازانه

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت لزوم مراعات عناوین اولی و ثانوی و توجه به پیدایش یا عدم پیدایش عناوین ثانوی است؛ به طور مثال، جنجال و هو کردن و تمسخر نمودن دیگران حرام است، اما در برخی مواقع، گفتن آن واجب می‌شود مانند جایی که بتوان با این کار، مانع اندراس دین شد. همان‌طور که صلوات، اقدس اذکار است و به نظر ما آنتی

بیوتیک تمام ذکرهاست و چنانچه کسی صلوات را از خود دور کند و فقط دعاهایی را مداومت داشته باشد که صلواتی در آن نیست، به آسیب‌ها و ویروس‌های عوارض سوء دچار می‌گردد. سفارش بسیار به این ذکر و یادکرد از آن در مأثورات و در آغاز و انجام هر دعا، این نکته را خاطرنشان می‌شود. حال، با این که این ذکر چنین اقدس و متعالی است، در صورتی که کسی بخواهد عالمی را با آن به چالش کشد یا به تمسخر گیرد و در میان کلام وی، پیوسته صلوات فرستد، حرمت ثانوی بر آن عارض می‌شود و نه تنها استحباب اولی خود را از دست می‌دهد، بلکه حرام می‌شود؛ چرا که نباید از صلوات برای ریختن آبروی مؤمنی استفاده شود. با آن که صلوات، به صورت اولی جایگاهی بسیار بلند و معنوی دارد و هر کس در دل خویش میلی به آن نیابد، دارای نفاق است و مانند کسی است که در تابستان، به آب میلی نداشته باشد که وی به صورت قهری دچار مشکل مزاج گردیده است. کسی که به گفتن ذکر صلوات و لا اله الا الله میل ندارد و آن را بر لب جاری نمی‌سازد، مشکل نفسانی دارد و نفاق در او رخنه کرده است و باید آن را به گونه‌ای درمان و جبران سازد؛ چنان‌که اگر کسی محبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را در دل خود احساس کند، مشکل باطن دارد. به هر روی، در صورتی که ذکر با عظمت صلوات - با تمام قداستی که دارد - اهرمی برای حق‌کشی دیگران قرار گیرد و حرمت مؤمنی محترم و در جبهه‌ی حق را لکه‌دار سازد، به اعتبار ثانوی حرام مسلم می‌گردد؛ زیرا این جبهه‌ی باطل است که بر صلوات دست نهاده است. چنین صلواتی مانند قرآن‌هایی است که معاویه و عمرو عاص بر نیزه‌ها کردند و برای حرمت‌شکنی آن‌ها اشک می‌ریختند و مانند ولایتی است که شمر برای یزید قایل بود و به خاطر حفظ آن به کربلا آمد؛

چنان‌که خود صبحگاهان، بعد از نماز صبح، برای آن هم استغفار می‌کرد و هم توجیه می‌آورد که برای دفاع از حاکم مسلمین، چنین کرده است. با حفظ این مقدمات عرض می‌کنیم: نفس سوت زدن، کف زدن و بشکن زدن به حکم اولی اشکال ندارد. کف زدن به خودی خود و از آن جهت که کف زدن است بدون هیچ قید و همراهی، اشکالی ندارد؛ هر چند برای اظهار شادی و انجام تفریح باشد؛ همان‌طور که بشکن زدن و نیز سوت زدن نیز ایرادی ندارد. اما در صورتی که این امور، آدمی را به غفلت کشاند و او را به خود معتاد سازد و مصداق لهُو باطل و خوضی گردد، به‌طور قهری و به صورت ثانوی، اشکال دارد. همان‌گونه که خوردن زعفران و گلاب مفید است، اما مصرف زیادی آن، جز ایجاد اضطراب و جنون به همراه ندارد؛ پس هر گاه این امور به حد حرمت رسید که ملاک آن ضرر و مفسده داشتن آن است، نمی‌توان آن را انجام داد. از این رو، نباید احکام اولی را با عناوین ثانوی خلط نمود. اگر کسی سیگار بکشد، گرچه مردم را اذیت می‌کند، اما چون دلیل اولی بر حرمت آن در دست نیست، نمی‌توان حکم به حرمت آن داد؛ زیرا تنها شارع است که دلیل را بیان می‌کند و چنان‌چه این کار به مفسده‌ی فراوانی بینجامد، آن‌گاه است که می‌توان به حکم ثانوی، آن را حرام نمود. ضرر تدریجی نیز موجب حرمت چیزی نمی‌شود، وگرنه راه رفتن نیز زانوهارا به تدریج پوک می‌کند و نفس کشیدن و آب خوردن هم معده را بزرگ می‌کند؛ در حالی که گریزی از راه رفتن و نفس کشیدن نیست. به‌طور خلاصه، باید مراقب بود که عناوین ثانوی و استحسانات عقلایی با احکام الهی خلط نشود. اگر از شما پرسند خوب است روزی پنج دقیقه بشکن بزنید یا نافله بخوانید، روشن است که می‌گویید نافله مقامی عالی دارد و بشکن برای کسانی است که

دلی کوچک دارند و می‌خواهند شادی خود را به سرعت و این‌گونه ابراز کنند، ولی موضوع سخن ما تنها عالمان دینی و مؤمنانی همانند آنان نیستند که نافله را ترجیح دهند، بلکه باید نگره و چشم‌انداز دید را وسعت بخشید و فرانگر بود و چند میلیارد نفر را مورد نظر قرار داد و برای آنان با توجه به مراتبی که دارند حکم داد. آیا می‌شود آنان را با توان و علائق و سلاطین و میل به مشتهیاتی که دارند، همیشه به مستحبات مؤکد توصیه نمود یا باید کف زدن، سوت زدن و بشکن زدن را که در شرع حرام نیست، برای آنان ناپسند ندید و هر چیزی را در هر جایی که شایسته‌ی آن است پسندید.

برخی از امور با آن که حرام نیست، خوب هم نیست و پاره‌ای از دیگر امور، خوب است، اما حرام هم نیست. مگر می‌شود بدون داشتن دلیل شرعی، چیزی را که خوب و شایسته نیست، حرام کرد و هر چیز خوبی را حلال یا مستحب یا واجب دانست؛ با آن که فقیه تنها ترجمان دین است، نه مشرّع و قانون‌گذار.

کف و سوت زدن از آن جهت که کف و سوت است دلیلی بر حرمت ندارد. با این حال، برخی دیدگاه‌های فقهی، به حرمت آن حکم داده‌اند. به طور نمونه، آمده است:

(س) دست زدن به صورت مطلق در هر مجلسی اعم از عروسی و

مولودی و مهمانی، بدون آلات لهو، چه حکمی دارد؟

(ج) اگر دست زدن به نحو لهوی باشد، اشکال دارد.

پیش از این گفتیم صرف لهو و نیز خوشایندی و لذت بردن اشکالی ندارد؛ مگر آن که به عاملی بازدارنده از راه خدا تبدیل گردد و در آن افراط شود. در استفتایی دیگر آمده است:



(س) حکم کف زدن در مجالس عروسی یا برای تشویق چیست؟

(ج) اگر مناسب با مجالس لهو باشد، حرام است.

باید پرسید مگر کف زدن بر چند نوع است که بخشی از آن با مجالس لهو مناسبت داشته باشد؟ نوع دست به هم خوردن، تفاوتی ندارد، بلکه آنچه قابل اهتمام است این است که کف زدن، عاملی منعی برای برگزاری آیین‌های به حق دینی نشود و در خدمت جبهه‌ی باطل و صدای آن قرار نگیرد. البته، چنین امری به کف و سوت زدن منحصر نیست و هرگونه ایجاد مزاحمت و آشوب‌طلبی را فرا می‌گیرد و حتی عبادات نیز در دایره‌ی آن واقع می‌شود و اگر عده‌ای بخواهند با برپایی نماز جماعت و یا مجلس روضه، جبهه‌ی حق و صاحب ولایت حقیقی و صاحب شرایط ولایت را که ولایت وی مقبول مردم است، در شعاعی که وی مقبولیت دارد، در مخاطره قرار دهند، مجلس آنان مانند مسجد ضرار است.

هم‌چنین نباید پنداشت کف و سوت زدن ویژه‌ی قوم و ملتی خاص یا گبرها و کفار است، از این رو نباید از آن در مراسم اعیاد و شادی‌ها استفاده نمود؛ چرا که کف برای دست و رقص برای کمر و سوت برای دهان است و همه‌ی آن‌ها ریشه‌ی طبیعی دارد. باید هر کسی خوشایندهای خویش را کنار گذارد و تنها بر آن باشد که حکم خدا و شریعت را به مردم ابلاغ نماید.

لَعِب و بازی

برخی از فقیهان، موسیقی و رقص و شادمانی‌های دیگر را از باب لَعِب بودن آن، حرام دانسته‌اند. ما در این جا، به بررسی حکم «بازی» می‌پردازیم و اصل جواز آن را ثابت می‌نماییم؛

خیال، مبدء بعید لعب است. چنین کار در آن، چنین است که فرد انجام کاری را اراده می‌کند و شوق در او ایجاد می‌شود و این کرده خوشایند اوست و می‌خواهد آن را پدیدار سازد. لُعبه، لعاب، لعب همه از یک باب است. لعاب؛ آب دهان کودک است که به هنگام خواب، از گوشه‌ی دهان وی جاری می‌شود. کودک وقتی به بازی مشغول می‌شود این چنین است و از او کار می‌ریزد. او قوه‌ای تخیلی در اندیشه و شوق مترکمی در وجود دارد که تنها می‌خواهد لذت ببرد و از کرده‌ی خود خوشایندی داشته باشد و کرده‌ای که در چنین مرتبه‌ای پدیدار می‌شود «بازی» و «لعب» نام دارد. البته، خوشامدن غیر از شهوت است؛ چرا که خوشامدن از میل بوده و شهوت امری متمایز از میل است.

وقتی طفل آجرها را روی هم می‌چیند، برجی سی طبقه را که در نهاد

خویش دارد، این‌گونه پیاده می‌کند. وی به گاه بزرگ‌سالی خویش نیز همین کار را ادامه می‌دهد. کودکی که همواره در این فکر است که دوست خود را بزند یا حیوانی را بکشد، وقتی که بزرگ شود، به سلاخی و قصابی رو می‌آورد و دوست دارد روزی ده‌ها گوسفند را سر ببرد و هر روز نیم کیلو گوشت کبابی را بخورد. چنین افرادی غرق در تخیل و شوق حاصل از آن هستند و در نهایت نیز مباشر انجام آن کار می‌شوند و ندای «المأمور معذور» سر می‌دهند.

لعب از دیدگاه قرآن کریم

در پژوهش واژگانی این لغت از دیدگاه قرآن کریم، آنچه مهم است چگونگی رویکرد این کتاب آسمانی به آن می‌باشد. آیا قرآن کریم لعب را نکوهش نموده و آن را حرام دانسته است؟ در قرآن کریم، لعب به خودی خود امری مستحسن و نیکوست، برخلاف لغو.

بازی منافقانه و فراگیر

۱ - ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾^۱

- اگر از آنها (منافقان) بپرسی (که چرا به سخریه می‌گیرید) پاسخ

دهند ما همواره به بازی می‌گذرانیم.

باید دقت داشت که منافقان در مقام دفاع از خود سخن می‌گویند و چنانچه بازی امری بسیار نکوهیده بود، آنان هرگز راضی نمی‌شدند از چنین وصفی برای خود استفاده کنند. هم‌چنین میان «نلعب» با ﴿نَخُوضُ

وَنَلْعَبُ﴾ تفاوت بسیار است. فرو رفتن در بازی و غرق شدن در آن به این معناست که کسی در تمام شبانه‌روزی یا در اندیشه‌ی بازی باشد و یا به بازی پردازد. چنین اراده‌ای بسیار سست، ضعیف و میان تهی است. با آمدن ﴿نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾ رنگ می‌بازد؛ چرا که نفس بازی و شادی امری شایسته است و آنان که روحیه‌ای شاد ندارند، مشکل روحی و روانی دارند؛ هر چند سالخورده و پیر باشند. بله شاد زیستن همیشگی و غفلت‌زایی نیز بد و نفاق‌آور است و در غنا و موسیقی نیز این اشتغال دائمی به آن است که آسیب‌زا و نکوهیده است و سبب بروز مشکلات روحی و روانی می‌شود؛ همان‌طور که افراد بیگانه از این معانی نیز دچار همین مشکل هستند. در این آیه می‌فرماید: اگر از آنان بپرسی در پاسخ خواهند گفت: همانا ما در سرگرمی فرو می‌رویم و بازی می‌کنیم. حال، اگر «نخوض» برداشته شود و تنها به «نلعب» حصر توجه شود، مذمتی که آیه در مقام بیان آن است، به دست نمی‌آید. این امر در دو آیه‌ی بعد نیز وجود دارد.

۲- ﴿فَذَرُّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾^۱.

— آنان را به حال خود رها کن تا در دنیای خویش فرو روند و بازی

کنند تا روزی را که وعده داده شده بودند ببینند.

در این آیه‌ی شریفه «یخوضوا» با «یلعبوا» آمده است که اشتغال دائمی

را می‌رساند و گرنه «یلعبوا» به تنهایی مذمتی ندارد.

۳- ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲.

۱- زخرف / ۸۳.

۲- انعام / ۹۱.

- بگو: فقط خدا، سپس آنان را رها ساز تا در فرورفتن خود به بازی
گرایند.

در این آیه نیز «خوض» در لعب است که نکوهش شده است و «یلعبون» به تنهایی مورد نظر نیست. همان‌گونه که گذشت لعب از لعب است و لعب آبی است که از دهان کودک به هنگام خواب خارج می‌شود. بازی نیز لیز است و باید مراقب بود تا به خوض و افراط نرسد؛ همان‌گونه که تفریط آن نیز زیان‌بار است.

اگر در این آیات، لعب بر خوض پیشی داشت، آن‌گاه می‌گفتیم لعب از مبادی مذموم است اما در همه‌ی این موارد، «خوض» بر آن مقدم شده است. «خوض» امری مذموم است و غفلت و دوری از خدا را سبب می‌شود، ولی چنان‌چه بازی‌ها به گونه‌ای باشد که تقرب بیاورد مستحسن است؛ چنان‌که در عنوان بازی کودکانه از آن سخن خواهیم گفت. آیات بعد نیز از افراط در بازی پرهیز می‌دهد.

۴ - ﴿أَوَامِنَ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنَّ يَأْتِيَهُمْ بِأَسْنَا ضَحَىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱.

- آیا اهل شهرها از این که روزی خشم ما به سراغ آنان آید و آنان به بازی سرگرم باشند ایمن هستند؟

گروه یاد شده چنان سرگرم بازی بوده‌اند که پیش درآمدهای عذاب و نزدیک شدن آن را فهم نمی‌کرده‌اند.

۵ - ﴿مَا يَأْتِيَهُمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲.

۱- اعراف / ۹۸.

۲- انبیاء / ۲.

- هیچ ذکر و پندی از ناحیه‌ی پروردگارشان نیامد جز این که آن را شنیدند؛ در حالی که به بازی مشغول بودند.
این آیه نیز کثرت بازی و غفلت آنان را می‌رساند و آن را تفسیح می‌کند.

بازی شگاکانه

۶- ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ﴾^۱.

- بلکه آنان که در شک‌اند بازی می‌کنند.

بازی اهل دنیا معلول شک است و بازی آنان در انکار خدا و حقیقت مقام گرفته است. بازی این گروه صرف بازی از آن جهت که بازی است نیست، بلکه آنان با انکار حق به بازی می‌پرداختند.
برای روشن شدن بازی که با نوعی شک و انکار و بلکه لجاجت همراه است می‌توان به برخی از جوانان بالا شهر تهران مثال زد. در خیابان‌های آن محله‌ها گاه جوانانی دیده می‌شوند که از فضای انقلاب دور شده‌اند و آنان سگی را در بغل دارند و چنانچه یکی از روحانیان را ببینند به وی می‌گویند: حاج آقا من سگ‌بازی می‌کنم به این معنا که لج‌بازی می‌کنم. در گذشته، برخی از جوانان سگ داشتند، ولی لجاجت نمی‌کردند، اما برخی جوانان امروز از باب انکار و لج‌بازی چنین بازی‌هایی را پیشه می‌کنند. جوانانی که باید روحانی را هم چون پدر خویش ملجأ و مأوایی برای خود بدانند؛ به‌ویژه آن که جامعه‌ی ایران جامعه‌ای جوان است. هم‌چون کشور ژاپن که روزی جوان بود و امروز پیر به شمار می‌رود. ولی آن‌چه که جوانان

دیروز در توان داشته‌اند، انجام داده‌اند، از همین رو توانسته‌اند بسیاری از قله‌ها را فتح کنند. ما نیز باید از این نیروی نهفته‌ی جوانان امروز، برای اعتلای کشور اسلامی خویش و فتح بلندترین قله‌های فیروزی و کمال بیش‌ترین استفاده را ببریم و چنین نباشد که این نیرو در لجاجت با نیروهای ایمانی هزینه شود و هرز رود.

کریمه‌ی یاد شده با دیدی روان‌شناسی می‌فرماید برخی شک خود را با بازی ظاهر می‌سازند.

بازی کودکانه

۷- ﴿أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَع وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱.

- برادران یوسف به پدر عرض داشتند: یوسف را برای فردا با ما همراه کن تا با خوشی و فذاخی بخورد و بیاشامد و بازی کند و البته ما او را نگاهبان هستیم.

برادران با آن که پیشنهاد بازی یوسف که پیامبری معصوم است را به یعقوب علیه السلام دادند، وی که از پیامبران بزرگ الهی است نگفت چرا به یوسف که فردی معصوم است، نسبت بازی می‌دهید.

البته، بازی به کودک اختصاص دارد و مقتضای کودکی حضرت یوسف علیه السلام است که بازی کند، اما اطفا‌های کودکانه برای بزرگ‌سالان مناسب نیست. این آیه بازی را برای کودکی چون حضرت یوسف علیه السلام از زبان برادران وی و با تأیید حضرت یعقوب علیه السلام، نیکویی و حسن می‌داند

و برادران خواهان آن می‌شوند که یوسف علیه السلام را برای بازی و تفریح بیرون برند.

از مشکلات کنونی مردم جهان کوچکی منازل مسکونی و تجمع و تراکم جمعیت در محیط‌های کوچک است که موجب بروز مشکلات روانی برای افراد گردیده است؛ چرا که آنان در اطراف خود تنها دیوارهایی بلند را می‌بینند. دیوارهایی که بسته بودن را تداعی می‌کند و تأثیر روانی بدی بر جای می‌گذارد. در این آیه اگرچه نیت برادران خالی از غرض سوء نیست، امر لازم و مناسبی را بهانه قرار می‌دهند و آن لزوم بیرون شدن حضرت یوسف علیه السلام و تفریح نمودن وی در صحراست.

چنین نیست که آیه‌ی شریفه از مذموم نبودن درخواست برادران ساکت باشد، بلکه آن را امری مستحسن و عقلائی می‌شمرد. نطق کلام نیز عاقلانه است؛ زیرا بازی بخشی از وجود بچه‌هاست و آنان که کودک خود را با «تکان نخور» و «بنشین» می‌نشانند و نمی‌گذارند تحرکی داشته باشد بسیار اشتباه می‌کنند. بله، بازی نباید به شیطنت تبدیل شود؛ زیرا شیطنت ایجاد مزاحمت برای اعضای خانه است.

یادآوری می‌شود ما در مقام بیان حکم شرعی لعب نیستیم و تنها حسن و قبح آن را بیان می‌کنیم. از این آیات الهی دریافت می‌شود در مواردی که «لعب» به تنهایی آمده است، بازی مذموم نیست و حتی در این آیه از حسن آن سخن گفته شد.

حوزه‌های علمیه باید بتوانند بازی‌هایی سالم را برای رده‌های مختلف سنی طراحی نمایند و چنین نباشد که بدون مذاقه بر مدارک و متون شرعی، هرگونه تفریح و نقاشی و ساخت عروسک را حرام بدانند.





بازی کودکی و لهو بزرگی

۸- ﴿ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴾^۱.

- امروز وای بر دروغ‌پردازان. کسانی که در فرو رفتن خویش به بازی سرگرم‌اند و همواره غافل هستند.

۹- ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ﴾^۲.

- زندگی دنیا جز بازی و لهو نیست.

پیشی داشتن لعب بر لهو این نکته را می‌رساند که لعب در سال‌های ابتدایی و دوران کودکی و نوجوانی و لهو برای دوره‌ی بزرگسالی انسان است و به عبارت دیگر، دوران کودکی لعب و دوران پدری یا مادری افراد، دوره‌ی لهو و اشتغال آنان است. لهو انسان را از چیزی باز می‌دارد، ولی لعب چنین معنایی را به صورت لزومی نمی‌رساند؛ چرا که لعب، اقتضای دوره‌ی کودکی است و کودکی که بچگی نمی‌کند، بیمار و نیازمند درمان است و باید به فکر درمان آن بود، در غیر این صورت، در بزرگسالی به مشکلات اخلاقی گرفتار می‌گردد.

بازی؛ خمیره‌ی ناسوت

۱۰- ﴿ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ

وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾^۳.

- بدانید که زندگی دنیایی لعب، لهو و زینت و آرایش، تفاخر و

خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان است.

۱- طور / ۱۱ - ۱۲.

۲- انعام / ۳۲.

۳- حدید / ۲۰.

خداوند کریم دنیا را بر لعب و لهو و زینت به آفرینش رسانده و چنین ساختاری مذمت و عیب آن دانسته نمی‌شود. البته، لهو، لعب، زینت، تفاخر و دیگر صفاتی که برای دنیا آمده، همه در مقام بیان اقتضای دنیاست که چون به خوض تبدیل شود، از آن مذمت شده است و می‌تواند در برابر، سبب کمال نیز شود. از این رو، دنیا به خودی خود مذموم نیست و تنها اقتضای مذمت برای آن هست و تا این اقتضا فعلیت نیابد، کمال به شمار می‌آید.

بازی با دین

۱۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًّا وَلِعِبَاءَ مَنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾^۱.

- ای گروه گروندگان به ایمان، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند، آنانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و هم‌چنین کافران را دوستدار و ولی خود برنگزینید.

متعلق بازی در این آیه‌ی شریفه دنیا نیست، بلکه دین است و دین را به بازی گرفتن غیر از نفس بازی است و آنچه که مورد نهی و مذمت قرار گرفته، بازی با آموزه‌های دینی است و خرده‌ای بر بازی از آن جهت که بازی است گرفته نمی‌شود.

بازی با شعایر دینی

۱۲- ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًّا وَلِعِبَاءَ﴾^۲.

۱- مائده / ۵۷.

۲- مائده / ۵۸.

- چون شما را به نماز بانگ دهند و به آن خواننده شوید، آن را به
سخریه و بازی می‌گیرند.

«لعب» در کنار «هزوا» آمده و متعلق آن نماز است و نماز و اعتقادات و باورها و ارزش‌های دینی را به بازی گرفتن، غیر از بازی و سرگرمی رایج است. قرآن کریم در هیچ موردی اصل بازی را مذمت نکرده است، بلکه در مواردی، آن را برای کودکان نیک می‌شمرد؛ هرچند آن کودک، فرزند پیامبر باشد، یا خود روزی به نبوت برانگیخته گردد.

تفاوت میان بازی و بازیگری

۱۳ - ﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴾^۱.

- آسمان، زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد را به بازی نیافریده‌ایم. خداوند در این آیه می‌فرماید ما آسمان و زمین را به لعب نیافریدیم. این در حالی است که در آیات پیش گذشت دنیا لعب و لهو است و باید دید میان این دو گزاره‌ی به ظاهر متناقض چگونه می‌توان جمع نمود. در پاسخ این اشکال باید گفت لعب امری و رای از لاعب است. برای مثال، خواننده به کسی می‌گویند که خوانندگی پیشه‌ی وی باشد، نه این که تنها چند بار بخواند. «لعب» اسم مصدر و امری مجرد است، ولی لاعبین اشتغال دائمی به بازی را می‌رساند و در حقیقت، لاعب همان کسی است که خوض در لعب و افراط در آن دارد و خداوند از آن منزّه است.

نتیجه‌ی بحث

بررسی این آیات به دست داد که لعب امری مذموم نیست و بازی و

کامیابی از آن اشکال ندارد و گاه پسندیده است و حوزه‌های علمی نیز نباید از انواع ورزش‌های مفید و نشاط‌آور و فرح‌انگیز خالی باشد. لعب بد نیست، بلکه نیکوست و شأن عالم این است که «لعب» داشته باشد و لیز باشد؛ چرا که ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱؛ ای پیامبر، چنانچه تندخو و سخت‌گیر باشی، از تو دوری می‌جویند و کسانی که چنین هستند، کمبودهای درونی دارند که می‌خواهند آن را با گرفتن خود، جبران کنند، وگرنه طلایی را که پاک است، چه حاجت به خاک است. بله، لعب‌هایی که خوضی و اشتغال دایمی می‌شود یا باورها و ارزش‌های دینی را به بازی و ریشخند می‌گیرد، نکوهش شده است و غیر از این موارد، دلیلی بر حرمت ندارد.

لعب از نظرگاه روایات

تخلیه‌ی انرژی کودکانه

۱- «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دع ابنك يلعب سبع سنين، والزمه

نفسك سبع سنين، فإن أفلح وإلا فإنه من لا خير فيه»^۲.

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: کودک خویش را تا هفت سالگی آزاد

گذار تا بازی کند و هفت سال دیگر نیز مراقب او باش. چنانچه

رستگار شد که سعادت برای اوست، وگرنه خیری در او نیست.

حضرت امام صادق عليه السلام هماهنگ با آموزه‌های قرآن کریم که بازی را

برای کودک لازم می‌داند و نمونه‌ای از آن که در حکایت برادران یوسف

۱- آل عمران / ۱۵۹.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۳، ح ۱.

می‌آید، می‌فرماید باید اجازه داد کودک تا هفت سالگی بازی کند تا خود را تخلیه نماید.

متأسفانه زندگی‌های امروزه به گونه‌ای شده است که کودک تا هفت سالگی نمی‌تواند بازی کند، از این رو انرژی نهفته شده‌ی درون خود را به گونه‌ای ناصواب در سنین بالاتر تخلیه می‌کند. توصیه‌ی حضرت در دوره‌ی دوم مراقبت از کودک است؛ چرا که شاکله و ساختار وجودی وی در این دوران شکل می‌گیرد و فلاح و رستگاری او در این زمان رقم می‌خورد. این روایت نیز بازی را امری نیکو می‌داند.

بازی و خنده با کودک

۲- «لَمَّا مَاتت أَمْنَةُ ضَمَّ عبد المطلب رسول الله ﷺ إلى نفسه، وكان يرقُّ عليه ويحبُّه ويقربُّه إليه ويدنيه، وخرج رسول الله ﷺ يوماً يلعب مع الغلمان حتى بلغ الردم فرآه قوم من بني مدلج فدعوه فنظروا إلى قدميه وإلى أثره، ثم خرجوا في أثره فصادفوا عبد المطلب قد أعتنقه، فقالوا له: ما هذا منك؟ قال: ابني، قالوا: احتفظ به فإننا لم نر قدماً أشبه بالقدم التي في المقام منه، فقال عبد المطلب لأبي طالب: إسمع ما يقول هذا، فكان أبو طالب يحتفظ به»^۱.

- چون آمنه مادر پیامبر اکرم ﷺ درگذشت، عبدالمطلب رسول خدا را به خود چسباند و بر او ترحم می‌نمود و محبت می‌کرد و او را به خود نزدیک می‌ساخت و در پیش خود جای می‌داد. روزی رسول خدا با پسران بازی می‌کرد تا این که به محله‌ی ردم رسیدند و گروهی

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۵، ص: ۱۵۶، ح ۸۱.

از بنی مدلیج را دیدند، آنان وی را فرا خواندند و به دو گام ایشان و اثر آن نگاه می‌کردند، سپس از آنجا بیرون شدند و با عبدالمطلب رو به رو شدند که او را در آغوش گرفته بود، پس به او گفتند او با تو چه نسبتی دارد؟ گفت او فرزندم است. به او گفتند مواظب او باش که ما گامی شبیه‌تر به گامی که مقامی ویژه دارد از گام او نیافته‌ایم و عبدالمطلب رو به ابوطالب کرد و گفت چیزی که اینان می‌گویند را پاس دار و ابوطالب همواره نگاهبان او بود.

۳- «رأى النبي ﷺ الحسين يلعب مع الصبيان في السكّة، فاستقبل النبي ﷺ أمام القوم فبسط إحدى يديه فطفق الصبي يفرّ مرّة من هيهنا، ومرّة من هيهنا، ورسول الله يضحكه، ثم أخذته فجعل إحدى يديه تحت ذقنه، والأخرى على فاس رأسه، وأقنعه فقَبَله وقال: أنا من حسين، وحسين منّي، أحبّ الله من أحبّ حسيناً، حسين سبط من الأسباب»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ امام حسین ع را دید که در کوچه با بچه‌ها بازی می‌کرد، در پیشگاه مردم به سوی او شتافت و یکی از دستان خود را باز نمود اما امام حسین ع گاه از این سو و گاه از آن سو فرار می‌کرد و رسول خدا ص او را به خنده می‌آورد و سپس او را گرفت و یکی از دستانش را در زیر چانه و دیگری را بر پشت سر او قرار داد و سر او را با دستانش پوشاند و او را بوسید و فرمود: من از حسینم و حسین از من است، خدا را دوست دارد کسی که حسین را دوست بدارد، حسین فرزندی از فرزندان است.

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۶.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را که در حال بازی است می بوسد و از دیدن او خرسند می شود و به او نمی فرماید تو معصوم هستی و بازی در شأن تو نیست.

۴ - «عن الرضا، عن آبائه علیهم السلام قال: إن الحسن والحسين علیهما السلام كانا يلعبان عند النبي صلی الله علیه و آله حتى مضى عامة الليل ثم قال لهما: انصرفا إلى أمكما فبرقت برقة فما زالت تضيء لهما حتى دخلا على فاطمة علیها السلام والنبي صلی الله علیه و آله ينظر إلى البرقة فقال: الحمد لله الذي أكرمنا أهل البيت»^۱.

- امام رضا علیه السلام از پدران خویش علیهم السلام نقل می کند روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول بازی بود تا این که پاسی از شب گذشت. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: به سوی مادرتان بروید. ناگاه برقی زد و پیوسته راه برای امام حسن و امام حسین روشن می شد تا این که به خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام رسیدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمان به آن برق می نگریست. سپس فرمود: حمد و سپاس برای خدایی است که ما اهل بیت را اکرام نمود.

نکته ای که باید مورد توجه باشد این است که شاید برخی گمان کنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را به بازی می زده و به صورت جدی با کودکان بازی نمی نموده است، اما اصل ثابتی در روان شناسی است که به طور کامل مخالف با این اندیشه است و آن حيله زدن در بازی و ایجاد تنفر در کودک است. به این معنا که اگر فردی به صورت جدی با کودک بازی نکند و تنها

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۳.

ادای بازی را درآورد و کودک نیز متوجه شود که به بازی گرفته شده است، بسیار ناراحت می‌شود، از این رو باید در بازی با کودک بسیار جدی بود و جدی بازی کرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همین گونه بوده و به طور جدی بازی می‌کرده و از بازی با امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام لذت می‌برده است. شاید کسی تعجب کند که چگونه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌توانسته خود را از عرش پایین کشد و با کودکان بازی کند، ولی باید گفت: مقام جمعی آن بزرگان چنین اقتضایی را دارد و مظهر «متدان في علوه، عالٍ في دنوه»^۱ می‌باشند و البته کسانی که این قدرت جابه‌جایی را ندارند ضعیف و ناقص هستند. اولیای الهی اگر پا و جای آن باشد جز معصیت خدا و غفلت از یاد حق تعالی، هر کاری می‌توانند انجام دهند و قدرت نمایش و مانور بسیار بالایی دارند.

۵ - «وروی عن البخاري في صحيحه يرفعه إلى عقبه بن الحارث قال: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الْعَصْرَ ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي وَمَعَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ، فَحَمَلَهُ أَبُو بَكْرٍ عَلِيَّ عَاتِقَهُ وَقَالَ: بَأْسِي شَبِيهَ بِالنَّبِيِّ لَيْسَ شَبِيهًا بَعْلِي وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام يَضْحَكُ»^۲.

- ابوبکر نماز عصر را گزارده بود و می‌رفت و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام با او بود. در این هنگام ابوبکر امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام را دید که با کودکان بازی می‌کرد، سپس ابوبکر او را روی گردن خود نهاد و گفت: به پدرم سوگند که حسن شبیه پیامبر است و شبیه به علی نیست و حضرت امیر از این سخن خندید.

۱. نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۸. تیسیر المطالب، ص ۱۲۶.

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص: ۳۰۱.

در این روایت آمده است که امام حسن علیه السلام با کودکان بازی می‌کرد. این امر می‌رساند که نباید کودک را از دیگر کودکان جدا نمود، بلکه باید گذاشت آنان در میان هم و با هم بزرگ شوند. اگر کودکی در میان کودکان نباشد و به طور انزوایی بزرگ شود، نمی‌تواند عالم و دانشمند بزرگی شود؛ چرا که اگر پا در اجتماع نهد، او را فریب می‌دهند. در این حدیث از بازی امام حسن علیه السلام با کودکان یاد می‌شود و چنین امری با مقام عصمت هیچ گونه ناسازگاری ندارد. نگارنده این بحث‌ها را در باب ولایت توضیح و تبیین خواهد نمود؛ ان شاء الله.

۶- «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان الحسين بن علي عليه السلام ذات يوم في حجر النبي صلى الله عليه وآله يلعبه ويضاحكه، فقالت عائشة: يا رسول الله ما أشدّ إعجابك بهذا الصبي؟ فقال لها: ويلك، ويلك، وكيف لا أحبه ولا أعجب به، وهو ثمرة فؤادي، وقرّة عيني»^۱.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: روزی امام حسین در خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و حضرت با وی بازی می‌کرد و او را می‌خنداند. عایشه به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا، چرا این قدر از این کودک به وجد و شگفت آمده‌ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو، وای بر تو، چگونه او را دوست نداشته باشم و از او به شگفتی نیایم، در حالی که میوه‌ی دل و نور چشم من است.

بر اساس این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با امام حسین علیه السلام بازی می‌کند، می‌خندد و او را می‌خنداند و نباید گمان نمود صاحبان دین عبوس و قمطیریر بوده‌اند.

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶۸.

۷- «السلام علی من کان یناغیه جبرئیل ویلاعبه میکائیل»^۱.

- سلام بر کسی که حضرت جبرائیل بر او لایبی می خواند و حضرت میکائیل با او بازی می کرد.

گرچه ما نمی دانیم بازی میکائیل با حضرت چگونه بوده است، اما در هر حال، این زیارت نامه از بازی این فرشته ی بزرگ الهی با امام حسین علیه السلام در زمان خردسالی دلالت دارد.

۸- «فلما رأَت سارة أن ابن هاجر المصریة یلعب مع إسحاق ابنها، قالت لإبراهیم أخرج هذه الأمة وابنها؛ لأنّ ابن هذه الأمة لا یربّ مع ابني إسحاق»^۲.

- هنگامی که ساره دید فرزند هاجر مصری با پسرش اسحاق بازی می کند رو به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن؛ زیرا فرزندان این کنیز مواظب پسر من اسحاق نیست.

صاحبان روح قدسی

۹- «عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال: سألته عن علم العالم، فقال لی: یا جابر، إنّ فی الانبیاء والاصیاء خمسة أرواح: روح القدس، وروح الايمان، وروح الحیاة، وروح القوّة، وروح الشهوة، فبروح القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثری، ثمّ قال: یا جابر، إنّ هذه الأربعة أرواح یصیبها الحدّان إلاّ روح القدس فانّها لا تلهو ولا تلعب»^۳.

۱- بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۱۴.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

- جابر از امام باقر علیه السلام در مورد دانش و میزان آگاهی عالم پرسش نمود و حضرت فرمود: ای جابر، همانا در انبیا و اوصیا پنج روح است: روح القدس، روح الایمان، روح الحیاة، روح القوّه و روح الشهوة. ای جابر، آنان با روح القدس از زیر عرش تا به زیر زمین را آگاه می‌شوند و سپس حضرت فرمود: ای جابر، برای چهار روح دو حدث اتفاق می‌افتد، جز برای روح القدس که لهو و لعب ندارد.

در این بیان اگرچه از روح القدس نفی لهو و لعب می‌شود، ولی به طور اطلاقی نمی‌توان گفت این وصف کمال دانسته می‌شود؛ زیرا بازی برای انسان که دارای مقام جمعی است کمال است، ولی روح القدس فاقد این مقام جمعی است و از سوی دیگر چون روح القدس دارای مقام عالی است این وصف برای ایشان کمال است.

نکته‌ای که باید توجه داشت این که آیا روح القدس بالاتر است یا میکائیل که با امام حسین علیه السلام بازی می‌کند و اگر روح القدس به امام حسین علیه السلام برسد، آیا دیگر بازی نمی‌کند یا چنین نیست؟ باید گفت وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت بازی می‌کند و حضرت نیز همه‌ی هستی را به بازی گرفته است، دیگر روح القدس جایی ندارد. متأسفانه، بخشی از انکارهای به ظاهر عالمانه در رابطه با بازی و سرگرمی و لهو و لغو به خاطر وجود بیماری‌های روحی و روانی است. البته این بیماری‌ها همان‌گونه که گذشت معلول فشارهای مضاعفی است که حاکمان جور بر عالمان و جامعه‌ی ایمانی روا می‌داشتند.

۱۰ - «عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: ما علامة



الإمام الذي بعد الإمام؟ فقال: طهارة الولادة، وحسن المنشأ، ولا يلهو ولا يلعب»^۱.

- معاوية بن وهب گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم نشانه‌ی امامی که بعد از امام دیگر به امامت می‌رسد چیست؟ حضرت فرمود: طهارت ولادت، حسن منشأ، و به لهو و بازی نپرداختن.

این بیان ناظر به زمان امامت و ریاست مسلمین است و نه هنگامی که حضرت با میکائیل بازی می‌کند و میان این دو روایت به سبب اختلاف در زمان، تنافی وجود ندارد.

کبوتربازی

۱۱- «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن شهادة من يلعب بالحمام، قال: لا بأس إذا كان لا يعرف بفسق الحديث»^۲.

- از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت فرد کبوترباز پرسش شد، ایشان در پاسخ فرمودند: اگر به فسق (دروغ‌گویی در سخن گفتن) شناخته نشود (و همراه کبوتر بازی وی معصیتی نیست) اشکالی ندارد.

آن حضرت علیه السلام در این بیان می‌فرماید برای شهادت کافی است که شاهد به فسق شناخته نشود و نه آن که عدالت وی احراز و اثبات گردد و کبوتربازی به خودی خود فسق نمی‌آورد. کبوتربازی چنانچه همراه با گناهی هم‌چون آزار همسایه و انداختن سنگ به خانه‌ی دیگری یا آزار دیگران باشد، فسق‌آور است و شاهد را از عدالت خارج می‌سازد. ما این

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۹۱، ح ۶.

روایت را در بحث قمار و در جلد هشتم کتاب، مورد بحث قرار می‌دهیم. باید توجه داشت که این حکم، مربوط به زمان‌های گذشته است که ابتلای عمومی داشت و گاه مستحب بوده است که شخص در خانه پرنده داشته باشد، ولی اکنون این گونه نیست و نگاه‌داری هرگونه حیوان در خانه با بهداشت مخالفت دارد و موجب بیماری‌های گوناگون می‌شود؛ خواه مرغ و جوجه و کبوتر باشد یا گاو و شتر. حتی نباید مورچه یا سوسکی نیز در خانه‌های امروزی باشد؛ به‌خصوص خانه‌ی عالم دینی که باید هم‌چون گلستان باشد. کسی که می‌خواهد با این حیوانات بازی کند، باید به جنگل یا باغ وحش رود. در گذشته، نگاه‌داری حیوان در خانه باعث برآورده شدن نیازهای غذایی؛ مانند: گوشت، شیر و تخم مرغ بود، از این رو نه تنها ایرادی نداشت بلکه مستحسن نیز دانسته می‌شد ولی در زمانه‌ی ما و با گسترش زندگی شهرنشینی چنین اقتضایی وجود ندارد و داشتن حیوانات برخلاف اصول بهداشتی است.

مهندسی طنز و شوخی

۱۲- «عبد الله بن جعفر في (قرب الأسناد) عن عبد الله بن الحسن، عن جدّه علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل شهر إلى صاحبه بالرمح والسكين، فقال: إن كان يلعب، فلا بأس!»^۱.

- از امام کاظم عليه السلام پرسیدند شخصی به رفیق خود سر نیزه و چاقو

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۱۸، ص: ۵۳۸، ح ۴.



کشیده است و حضرت فرمود: اگر بازی و شوخی می‌کند، اشکال

ندارد و چنانچه جدی باشد فسادانگیز است.

این روایت می‌رساند تفاوت شوخی و جدی بسیار ظریف است و در صورتی که کسی برای بازی، بر روی رفیق خود چاقو، نیزه و هفت تیر بکشد، اشکالی ندارد. البته، باید به میزان آمادگی کسی که بر او چاقو کشیده می‌شود نیز دقت نمود و بر کسی که قلب ضعیفی دارد و احتمال ترس یا سکنه‌ی او می‌رود، چاقو نکشید و این شوخی برای او حکم جدی را دارد. ملاک شوخی و جدی آثاری است که در آن میان ایجاد می‌شود و بر این اساس، کسی نمی‌تواند دیگری را از پشت بام به پایین پرتاب نماید و بگوید شوخی کردم و قصدی از انداختن وی نداشتم. شوخی در صورتی اشکال ندارد که به مفسده‌ای نینجامد. جامعه‌ای که بتواند به این خوبی شوخی کند و هفت تیر و خنجر یا تیغ بکشد، ولی آسیبی به دیگری نرساند، افراد بسیار عاقلی دارد. حضرت علیه السلام می‌خواهد با این بیان عقل و خرد اجتماعی این شخص را بالا برد و چنین شوخی را بدون اشکال می‌داند. حضرت نمی‌فرماید عقل کسی که چنین شوخی می‌کند، اندک است؛ چرا که شاید این شوخی خطرناک به جدی تبدیل شود. باید راه و رسم شوخی نمودن را دانست، در غیر این صورت، شوخی جدی و خطرناک می‌شود. شوخی نیز نیاز به آموزش دارد و متولیان دستگاه‌های فرهنگی باید در این زمینه فرهنگ‌سازی نمایند.

کامیابی و ملاحظه با همسر

۱۳- «عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته

عن الرجل يلعب مع المرأة ويقبلها فيخرج منه المنى فما عليه؟ قال:



إذا جاءت الشهوة ودفع و فتر لخروجه فعليه الغسل، وإن كان إنما هو شيء لم يجد له فترة ولا شهوة فلا بأس»^۱.

- علی بن جعفر گوید شخصی از امام کاظم علیه السلام در رابطه با مردی پرسید که با همسر خویش بازی می‌کند و او را می‌بوسد و منی (آبی) از او بیرون می‌آید، آیا بر او اشکالی است؟ امام فرمود اگر آبی که از او بیرون می‌آید با شهوت و جستن باشد و بدن وی سست شود باید غسل نماید و چنانچه صرف آب بازی باشد که نه سستی بدن را در پی دارد و نه از روی شهوت است اشکالی بر او نیست.

روایت حاضر، ملاحظه و بازی با همسر را بدون اشکال می‌داند. دین اسلام با کامیابی هیچ فردی مخالف نیست و نداشتن کامیابی بد اخلاقی و فقر اندیشه و مال را در پی دارد. آنچه اسلام با آن مخالف است، غفلت از حق و نیز قساوت دل است و در کامیابی و بازی با همسر هیچ یک از این دو معنا وجود ندارد. به لحاظ جامعه‌شناسی نیز درصد بالایی از انحرافات و بیماری‌ها در کشورهای اسلامی برای کاستی‌هاست، نه زیادی‌ها. جوانی که نزدیک به سی سال سن دارد و بر انجام ازدواج توانا نیست، باور این معنا که وی زیست سالمی دارد از سادگی است و چنانچه وی به معصیت نیز آلوده نشده باشد، دست‌کم به اختلالات روحی و روانی دچار آمده است.

پدر و مادری که خود همواره افطار می‌کنند، نمی‌توانند به جوان خود توصیه کنند ازدواج نکند و روزه بدارد، بلکه آنان باید در پی درمان باشند

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷۷، ح ۱.

و چاره‌ای برای آن بیندیشند. صاحبان فکر و لیدرهای اجتماع باید وقت بگذارند و بیندیشند جوانی که به بلوغ می‌رسد چه باید کند که به گناه آلوده نشود و به انجام معصیت نیازمند نگردد. جوانی که نمی‌تواند نیروی شهوت خود را ارضا کند، بیماری روانی می‌گردد و چنان‌چه جلوی او گرفته نشود، پرده‌ی عفاف وی دریده می‌شود. چه باید کرد که وی نه دچار آفت منع شود و نه دچار آفت اجازه؟ البته، متأسفانه ما یا روش صحیح زندگی را از دین نمی‌آموزیم و یا به آموزه‌های آن عمل نمی‌کنیم، در نتیجه دچار مشکلات بسیار می‌گردیم.

اسلام نه تنها کامیابی را مذموم نمی‌داند بلکه از آن مدح بسیار نموده و ثواب آن را فراوان دانسته و به آموزش مسایل جنسی و چگونگی ملاحظه می‌پردازد و با توجه به موقعیت‌ها و افراد، حکم آن را بیان می‌دارد ولی هیچ‌گاه ملاحظه را دارای اشکال نمی‌داند و کامیابی را زیر سؤال نمی‌برد؛ چرا که مقابله با این امر طبیعی همان و دچار حسرت، عقده و کمبود گردیدن همان. البته، ریشه‌ی این امر را باید در فقر جست و وظیفه‌ی کارگزاران و مسؤولان نظام است که نخست، فقرزدایی را در دستور کار خود قرار دهند و نه فقیرزدایی را. فقر از عناصر مهم ایجاد فحشاست و اگر فقر برطرف گردد بسیاری از مشکلات روانی که در سایه‌ی آن است از جامعه‌ی اسلامی رخت می‌بندد.

برخی بر این عقیده‌اند که نفس کامیابی مذموم است و می‌گویند اگر خداوند متعال لذت را در عمل موافقه قرار نداده بود، هیچ حیوانی این کار را انجام نمی‌داد! در حالی که چنین سخنی توهین به بزرگان و طبیعت

و فطرت بشری است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از بیست همسر اختیار می‌کند تا با چنین افکاری مبارزه کند. این کامیابی نیست که مذموم است، بلکه گناه و معصیت است که همواره مورد نکوهش است و نباید میان این دو خلط نمود. چنین افکاری جامعه‌ای را فلج می‌کند و در نتیجه عالمی بزرگ با افتخار می‌گوید کتابخانه‌ی من، زن به خود ندیده است! اگر دین این گونه شناسانده شود، شریعتی وحشتناک از آن در ذهن جوانان می‌نشیند؛ ولی روش خداوند این گونه نیست و حضرت حق به گونه‌ی دیگری عمل می‌کند. به طور نمونه، کنیسه‌ای که زن به خود نمی‌دید، مرکز عبادت حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام قرار گرفت. خداوند نیز زن را معیار قرار می‌دهد و به جای آن که بفرماید: «لیس الأنثی كالذكر» می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ الذَّكْرُ كَالْأُنْثَى﴾ و به واقع نیز همین گونه است. گاه در تاریخ است که هفتاد پیامبر از نسل زنی به دنیا آمده است. این رویکرد شریعت به زن کجا و این که مرد بزرگی به نیامدن زن در کتابخانه‌ی خود افتخار کند کجا؟

در کامیابی باید از معصیت، غفلت، ظلم و انحراف دوری کرد، وگرنه نفس کامیابی هیچ اشکالی ندارد، از این رو نباید بر مردم در این زمینه فشاری وارد آورد، بلکه باید آنان را آزاد گذاشت تا در چارچوب احکام شریعت حرکت نمایند.

نکته‌ی زیبایی که در این روایت آمده است برخورد صمیمانه‌ی حضرت عَلَيْهَا السَّلَام با مردم است؛ به طوری که پرسش‌گر، به راحتی پرسش خود را در زمینه‌ی مسایل جنسی طرح می‌کند و حضرت نیز به طور کامل و شفاف، به وی پاسخ می‌گویند.

آموزش مسایل جنسی

۱۴ - «محمد بن علی بن الحسین قال: قال الصادق علیه السلام: إن أحدكم لیأتي أهله فتخرج من تحته، فلو أصابت زنجياً لتشبتت به، فإذا أتى أحدكم أهله فلیکن بینهما ملاءبة (مداعبة)؛ فإنه أطيب للأمر»^۱.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر بدون مقدمه با همسر خود نزدیکی کنید و سپس او را رها نمایید، چنانچه وی برده‌ای زنگی و سیاه را ببیند به او می‌آویزد. پس چون بر همسر خویش داخل شوید، باید ملاءبه داشته باشید و با هم بازی نمایید.

این روایت بدون هیچ‌گونه پنهان‌کاری و به راحتی، آداب آمیزش با همسر را توضیح می‌دهد و بازی را امری لازم برای زن و شوهر می‌شمرد. کسانی که به هنگام نزدیکی ملاءبه نداشته باشند و کار خود را خیلی سریع انجام می‌دهند، منی از بدن مرد ریزش می‌کند و به پوکی استخوان دچار می‌شود و عروق وی گشاد می‌شود و مشکلات روانی پیدا می‌کند و زن نیز با آسیب‌های جدی روبه‌رو می‌شود. وقتی کسی می‌خواهد منی را از بدن خویش خارج سازد، نخست باید آن را مانند انار فشرده سازد تا به راحتی آب آن بیرون آید، وگرنه همه‌ی آن اسراف می‌شود و ملاءبه بدن را برای ریزش منی بدون آن که آسیبی داشته باشد آماده می‌سازد و انزال به بدن و روان زیان نمی‌رساند، ولی وقتی موقعه کامل نباشد، مانند این است که چیزی به زور از بدن یا روح کسی جدا شود و پاره گردد.

بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی که در جامعه‌ی ما وجود دارد به

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۱۴، ص: ۸۲ ح ۳.



خاطر رعایت نکردن همین امر است؛ چرا که ملاحظه‌ی آنان متناسب نیست. روایات درباره‌ی نهی از این گونه مواقع بسیار وارد شده و چنین هم‌خوابی را به رفتار خروس تشبیه نموده است؛ چرا که زیان بسیاری دارد، ولی متأسفانه از این روایات، استفاده نمی‌شود. بسیاری از رعشه‌ها، وسواس‌ها، مشکلات اعصاب و عروق برای همین امر است. کوتاهی عمر، بیماری‌های قلبی و بسیاری دیگر از بیماری‌ها، معلول رعایت نکردن همین امر است.

همبازی مرد

۱۵ - «سألت أبا عبد الله عليه السلام: ما يحلّ للرجل من المرأة وهي حائض، قال: كلّ شيء غير الفرج، قال: ثمّ قال: إنّما المرأة لعبة الرجل»^۱.

از امام صادق عليه السلام پرسیدند چه مقدار از زن در حالی که حایض است بر مرد حلال است؟ حضرت فرمود: همه چیز او غیر از فرج. همانا زن هم‌بازی و همراه مرد است.

آیا زن لعبت و آلت بازی مرد است و آیا این سخن بی احترامی به شخصیت زن نیست. این روایت بسیار سنگین است و نشانی بر علمی بودن کتاب‌های روایی است. البته، ما در این کتاب، روایت پر مغز حاضر را معنا نمی‌کنیم و آن را به کتابی گسترده که در زمینه‌ی روان‌کاوی مسایل زنان نگاشته‌ایم ارجاع می‌دهیم و بحث از این روایت را به تفصیل در آن

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۲، ص: ۵۷۰، ح ۴.

کتاب که پیش‌بینی می‌شود به بیست جلد برسد خواهیم آورد. در آن‌جا روشن می‌شود که کم‌تر کسی می‌تواند این روایت را که معنایی بسیار ظریف و دقیق دارد معنا نماید.

بازی با همسر؛ میدان رزم زن

۱۶ - «وعن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنما المرأة لعبة، من اتخذها فلا يضيعها»^۱.

زن بازیچه‌ی مرد است. کسی که او را می‌گیرد، نباید وی را ضایع و هدر سازد.

روایت حاضر می‌فرماید باید از زن در امور هم‌خوابی استفاده نمود. کسی که زن را در استفاده‌ی انحصاری در آشپزخانه و شستن ظرف و لباس یا کار بیرون از خانه ضایع می‌کند، او را به مشکلات روحی و روانی و پیری زودرس دچار می‌سازد. درصد بیماری زنان در کشور ما بسیار بالاست. امروزه زن‌ها برای محارم خود آن قدر قدرت مانور ندارند که برای نامحرمان با گوناگونی مدل‌های آرایش و پوشش دارند. در گذشته می‌گفتند کسانی را که باد در آستین و غبغب خویش دارند به باشگاه‌های رزمی بفرستید تا با دیگران درگیر شوند و چند مشت بخورند تا حال آنان جای خود آید؛ در نتیجه وقتی آنان از باشگاه باز می‌گشتند، باد غرور آنان ریخته می‌شد و هم‌چون مرغ‌های چرتی می‌شدند؛ چرا که زورشان را

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۱۴، ص ۱۱۹، ح ۲.

روی تشک می‌زدند. در مسأله‌ی همسررداری نیز این گونه است و زنی که نتواند زور خود را در میان بستر با همسر خویش بزند دیوانه‌وار زیبایی‌های خود را در جامعه به نمایش می‌گذارد و در بستر اجتماع است که روی تشک مبارزه می‌رود و هم‌چون بوکس‌بازی مشت می‌زند. امروزه هم زن و هم مرد در تشک خانه مشکل دارند و هم باشگاه‌های ورزشی و رزمی رونقی ندارد و خیلی از مردها و حتی زن‌ها در کوچه و خیابان عربده‌ی پنهان بازی و زشت‌کاری می‌کشند.

حضرت علیه السلام در این بیان می‌فرماید: زن لعبه است و هر کس که او را می‌گیرد نباید وی را ضایع سازد. مردی که همواره می‌گوید زن من فلان ایراد را دارد و چینش او فلان است و چرخش وی فلان، باید ضعف خود را مورد مطالعه قرار دهد. اگر مرد ضعف بدنی دارد لازم است ورزش نماید و چنانچه کتیف و آلوده هست خود را تمیز کند. گاه بوی بد مرد، زن را از هرچه مرد است سیر می‌کند و یا به هرچه مرد غیر اوست تشنه می‌سازد؛ چرا که دیگران را بهتر از شوهر خود می‌بیند. اگر زن و مرد بهداشت را رعایت کنند، لباس تمیز بپوشند، مسواک بزنند و عرق بدن را برطرف کنند و از عطر بهره ببرند حتی اگر روی موکت یا گلیمی زندگی کنند با هم دل‌خوش هستند.

این که حضرت علیه السلام می‌فرماید زن را ضایع نسازید دایره‌ی گسترده‌ای دارد و موارد فراوانی را شامل می‌شود. از برخورد مناسب و رعایت بهداشت گرفته تا کمک در منزل. مردی که در خانه به همسر خویش کمک نمی‌کند آگاهی لازم را از علم زندگی ندارد و کم‌خرد است.

جفای نداشتن بازی

۱۷ - «عن جعفر بن محمد، عن أبيه قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاثة من الجفاء: أن يصحب الرجل الرجل فلا يسأله عن اسمه وكنيته، وأن يدعى الرجل إلى طعام فلا يجيب أو يجيب فلا يأكل، ومواقعة الرجل أهله قبل الملاعبة»^۱.

- پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: سه چیز از جفاست، یکی آن که دو نفر با هم همراه باشند ولی از اسم و کنیه‌ی هم آگاه نشوند. دو دیگر این که کسی را به غذا دعوت کنند ولی او را پاسخ نگوید یا اگر بپذیرد از آن نخورد. سوم آن که مردی با همسر خود نزدیکی کند پیش از آن که با هم بازی و ملاعبه داشته باشند.

زن باید با ملاعبه به مقصد نزدیک شود و سپس واقعه با او انجام گردد. ملاعبه مانند نرم ساختن انار است و انجام ندادن این کار از ظلم، جفا و ناجوانمردی است. روایات این باب، غفلت را نکوهش می‌کند و نه بازی را اما تقیه، غربت و به سختی مبتلا بودن عالمان موجب گشت که بسیاری از عالمان دینی به جمود و دوری از زندگی عادت نمایند و برخی از آنان قلندر شده و به بیابان زنند و برخی نیز به خشکی افتادند و در نهایت چنین افکار و عملکردهایی که پیرایه‌ای بیش نبوده است به قانون و دین رسمی تبدیل شد؛ در حالی که چنین اندیشه‌هایی جزو دین نبوده و از فشارها و ظلم‌هایی که بر عالمان دینی وارد می‌شده و آنان را در اختناق و انزوا قرار می‌داده سرچشمه گرفته است. حکایت نهادینه شدن چنین

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۸، ص: ۵۰۱.



اندیشه‌هایی بر ذهن و جان مسلمانان حکایت آن قناری است که برای مدتی در قفس نگه‌داری شده و به آب و دانه‌ی آن رسیده‌اند و اگر بعد از مدتی رها شود چون به آن قفس عادت نموده باز می‌گردد و بر روی قفس می‌نشیند و اراده‌ی ترک آن را از دست داده است و از این که در قفس نیست ناراحت می‌شود. ما نیز اطمینان داریم دین حق جز آن چه می‌دانیم نیست؛ در حالی که چنین دینی پیرایه‌های بسیار یافته است. البته این که عالمان دینی خود را محصور نموده و در قفس نگاه داشته بودند، برای این بود که بتوانند خود را از دست ستم‌گران زمانه حفظ نمایند، ولی با وجود امنیتی که به برکت پیروزی انقلاب اسلامی به دست آمده، برخی عادت دیرینه را ترک ننموده و این پیرایه‌ها را ترک نمی‌گویند.

عمر مفید، عمر ضایع

۱۸- «روي عن الرضا عليه السلام قال: جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فقال: يا أبا جعفر ما تقول في الشطرنج التي يلعب بها؟ فقال: أخبرني أبي علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من كان ناطقاً فكان منطقته بغير ذكر الله كان لاغياً، ومن كان صامتاً فكان صمته لغير ذكر الله كان ساهياً، ثم سكت، فقام الرجل وانصرف»^۱.

- از امام رضا عليه السلام نقل شده است که مردی خدمت امام باقر عليه السلام رسید و عرض نمود: نظر شما در مورد شطرنج که با آن بازی می‌شود چیست؟ حضرت فرمود پدرم از امام حسین از

۱- وسائل الشیعة (الإسلامية)، ج ۱۲، ص ۲۳۸، ح ۸



امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند: هر کس سخن گوید، و سخن او در غیر ذکر خدا باشد به لغو رو آورده است و هر کس سکوت کند و سکوت وی برای غیر خدا باشد سهو نموده و فراموش کار است. حضرت بعد از این سخن، سکوت نمود و آن مرد نیز از آن جا رفت.

آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱ بیان‌گر این معنا و حقیقت است که بسیاری از مردم اهل لغو و سهو هستند و کم‌تر کسی پیدا می‌شود که به لغو و سهو رو نیاورد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در همین راستا انسان‌ها را تقسیم می‌کند. چنان‌چه سهو و لغو حرام باشد کسی نیست جز اوحدی از اولیای الهی که گناه‌کار نباشد؛ در حالی که این امر طبیعی است و ساختار و شاکله‌ی آفرینش چنین است.

نوع انسان‌ها از صبح تا به شب یا مشغول کار هستند یا می‌خورند یا می‌خوابند و در نهایت نیز به گاه پیری یا تنها صاحب‌خانه‌ای شده‌اند و یا خانه‌ای به خانه‌ی خویش افزوده‌اند، یا بچه‌های خود را زیاد نموده‌اند و چیز دیگری در کارنامه‌ی نود ساله‌ی آنان دیده نمی‌شود و شاید جمع عمر مفید آنان از چند ماه تجاوز نکند و همه‌ی آنان نیز حسرت برزخی را در پی دارند ولی این شاکله و ساختار روندی طبیعی است که در هستی جریان دارد.

بسیار کم می‌شود که فردی عمری را در خدمت به خدا و خلق خدا و عبادت و نیایش بگذراند، از این رو، وقتی آدمی به گورستان می‌گذرد عمرهای خفتگان در زیر زمین را ده سال، شش سال و ده ماه و گاه یک ماه

و کم تر می بیند و از عمری که فرد با عناوین و نام‌های گوناگون سپری کرده هیچ خبری نمی‌یابد جز عمری آه و حسرت و اندوه که بر این همه نکبت و بدبختی که بر جای گذاشته است می‌خورد. لغو از مبادی این امور است. هرچه آدمی به کمال و افاده نزدیک گردد لغو او کم تر می‌گردد و به طور قهری، کمال بیش تری می‌یابد ولی اجباری در رسیدن به این افق از کمال نیست. طبیعت اولی این است که همه به طور معمولی و عادی بار آیند و فرد در بزرگسالی همان کند که در کودکی به دنبال آن بوده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾^۱ و این استثناست که کسی خسران نبیند.

حرفه‌ای‌های همیشه سرگرم

۱۹- «وَأَيُّكَ وَمَجَالِسَةُ الْإِلَهِهِ وَالْمَغْرُورِ بِلَعِبِهَا»^۲.

- از هم‌نشینی با انسان لهوپرداز و مغرور به بازی بر حذر باش.

مراد از لهوپرداز در این روایت، همان کسی است که مغرور و مست از بازی است و به آن فخر می‌فروشد و بازی فن اوست و وی همواره به لهو می‌پردازد و در هر دو صورت، اشتغال زیاد و افراط در بازی سبب مذمت آن شده است. ما عرض نمودیم که ورزشکاران حرفه‌ای مشکل عقلانی پیدا می‌کنند؛ چرا که تمام تمرکز و استجماع خویش را بر یک زاویه بنا می‌نهند و در دیگر زوایای زندگی، با کمبود رو به‌رو می‌شوند.

«ایاک» با آن که برای پرهیز دادن است، حرمت آن را نمی‌رساند یعنی می‌توان با انسانی لهوپرداز و مغرور به لعب نیز هم‌نشینی داشت و این

۱- عصر / ۱ - ۳.

۲- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

نشست و برخاست همانند مجالست با شراب‌خوار نیست، ولی اگر شخصی زیان این مجالست را به چشمان خود ببیند نباید جز خود را ملامت کند.

اشتغال به حق

۲۰- «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن اللعب بالشطرنج، قال: إنَّ المؤمن

لفي شغل عن اللعب»^۱.

- از امام صادق عليه السلام در مورد بازی با شطرنج پرسش شد و حضرت

فرمود: مؤمن چنان سرگرم است که از بازی باز می‌ماند.

موضوع این روایت مردمان عادی نیستند، بلکه مؤمنان متوسط و عبادالرحمان را در بر می‌گیرد و افراد عادی می‌توانند به قدر نیاز از بازی بهره‌مند شوند. بر این اساس، کسی که بازی نمی‌کند یا فردی دارای حالات بسیار معنوی است و امور و اشتغالاتی برای خود دارد که فرصت و مجال پرداختن به بازی را ندارد یا فرد ضعیفی است که به آسیب روانی دچار آمده است.

بنده‌ی هم‌نفسِ حق تعالی

۲۱- «سألت أبا جعفر عن اللعب بالشطرنج فقال: إنَّ المؤمن لمشغول

عن اللعب»^۲.

از حضرت امام صادق عليه السلام در مورد شطرنج پرسیده شد حضرت

فرمود: همانا مؤمن از لعب مشغول است.

۱- قرب الاسناد، ص ۱۷۴.

۲- خصال، ص ۲۶، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۲۲- «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الشطرنج فقال: إنَّ عبد الواحد لفي شغل عن اللعب»^۱.

از حضرت امام صادق عليه السلام در مورد شطرنج پرسیده شد، حضرت فرمود: همانا بنده‌ی خداوند واحد و یکتا، از لعب باز داشته شده است.

این معنا همان است که ما عرض نمودیم که انسان وقتی به توحید، حق و کمالات عالی می‌رسد با خدا جدی است و با او عشق‌بازی می‌کند و این امر مرتبه‌ی اولیای کامل است و حتی پای متوسطان از آن کوتاه است تا چه رسد به مردم معمولی؛ ولی بازی ننمودن گروه عالی، دلیل بر حرمت بازی گروه نخست نمی‌شود؛ چرا که هر کس بُردی دارد و بیش از آن نمی‌توان از وی انتظار داشت. آن که به گُنده نشسته و رو در روی حضرت حق تعالی قرار گرفته و در حال استجماع است و مراقب است لحظه‌ای غفلت ننماید، نمی‌تواند آنی به خود مشغول شود تا چه رسد به این که به لعب یا لهو پردازد. ولی فردی عادی در این حال و هوا نیست و در صورتی که لعب یا لهو و یا لغو نداشته باشد بیمار می‌شود، اما تنها باید مراقب باشد که این امور، او را به غفلت از یاد خدا نبیندازد و در نهایت، جهنم را نصیب خود نگرداند.

حکایت کسی که در بلندای معرفت قرار دارد، کسی است که می‌خواهد در همین لحظه به حج رود و طواف معبود داشته باشد و میان

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۶، ح ۲۲.

صفا و مروه سعی کامل نماید. چنین شخصی را با بازی چه کار است و وی به هیچ وجه نمی‌تواند بازی کند. عارفی که به کنده نشسته، خود می‌داند که عاشق‌کشی حلال حلال است، از این رو لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزد و به هیچ وجه نمی‌تواند خود را به غیر حق سرگرم نماید؛ چرا که تمام خون، پوست و رگ و پی او از حق دم می‌زند و حق می‌گوید و حق می‌شنود و جدی بودن همه‌ی وجود آنان را پر کرده است، ولی انسان عادی چنانچه بازی نداشته باشد یا باید در سلامت جسم او شک نمود و یا در سلامت روان و عقل وی، وگرنه او بخشی از عمر خود را به بازی می‌پرداخت.

نتیجه‌ی بحث

بررسی روایات باب لعب هماهنگ با آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که لعب تا زمانی که غفلت نیاورد، اشکال ندارد. لعب هم چون لعب - که آب دهان است - در زندگی افراد لازم است، تا زندگی به خشکی و جمود نیفتد و تازه و زنده باشد. در میان نوابغ و بزرگان از عالمان دینی، کسانی که به خشکی و جمود گرایش داشته‌اند، اندک بوده‌اند و بیش‌تر آنان، جامع در دانش و تابعه‌ی زمان به شمار می‌رفتند و افزون بر این، لعب نیز داشته‌اند و از لعب وجود غفلت نمی‌ورزیدند. گویند علامه‌ی حلی رحمته‌الله به وقت اجتهاد، با گنجشک بازی می‌کرده است. البته وی نوجوانی بیش نبوده است، اما چنین عالمانی همواره لعب زندگی را حفظ می‌نموده‌اند. شریعت اسلام با کامیابی، لعب و لذت مخالفتی ندارد، اما از گناه و معصیت و نیز از غفلت، ظلم و ستم، تمسخر، اذیت نیز باید دوری جست. بازی‌ها با توجه به مراتب مختلف سن و جنسیت تفاوت دارد.

همچنین شریعت در برخی موارد با ذکر علت، از پاره‌ای بازی‌ها منع نموده است. نمونه‌ی این گفته، منع صید برای خوش‌گذرانی است تا جان حیوانات محفوظ بماند. وقتی صید برای خوراک لازم نباشد، چرا شکار گردد. البته، هر جا که نیاز باشد، شکار هیچ اشکالی ندارد؛ ولی هر جا قصد بازی و خوش‌گذرانی باشد، شرع اجازه نمی‌دهد جان یک حیوان بی‌گناه گرفته شود. این کار برای نمونه، غیر از فوتبال است و نمی‌توان این دو را باهم مقایسه کرد. کسی که به شهر دیگری می‌رود تا در مسابقات فوتبال شرکت کند، کار وی لهو نیست و نمی‌توان سفر او را سفر حرام دانست. متأسفانه، ارزش بحث از چنین تفریحات سالمی جای خود را در فقه‌پژوهی باز نکرده است و به پیروی از آن، بسیاری از مؤمنان از پرداختن به تفریحات سالم و نیز ورزش‌ها و سرگرمی‌های مورد تأیید شرع باز مانده‌اند؛ در حالی که دست‌کم، بازی‌های ورزشی برای آنان و فرزندانشان لازم می‌باشد. ما از سرگرمی‌ها و امور نشاط‌زا در کتاب «فقه صفا و نشاط» به تفصیل، سخن گفته‌ایم؛ از این رو، بحث این کتاب را در همین جا به پایان می‌بریم. کتاب «فقه صفا و نشاط» بحث حاضر را به کمال و تمام خود (البته به اقتضای شرایط موجود) می‌رساند.

ضرورت مهندسی کامیابی، سرگرمی‌ها و ابراز شادمانی

کامیابی و نشاط از عوامل دخیل در سلامت و سعادت است. کسانی که به هر دلیلی فرصت کامیابی را به دست نمی‌آورند، به اختلالات روحی و روانی مبتلا می‌گردند و انسان‌های حسرتی، عقده‌ای، روانی و سادیسمی می‌شوند که از مدار طبیعی انسانی خود بیرون می‌روند. بیش‌ترین سهم بیماری‌های روانی را انسان‌های عقده‌ای و افراد گرفتار به کمبودهای حسرت‌زا به دلیل نداشتن کامیابی‌های سالم و دوری از نشاط و سرزندگی دارند. همان‌طور که بیش‌ترین جنایات، دزدی‌ها و فسادهای اجتماعی معلول عقده‌های روانی و مبتلایان به حسرت‌های حاصل از کمبودهاست. بیش‌تر جرم‌ها، معلول فقر و گرسنگی نیست، بلکه فقر و گرسنگی هنگامی که در کسی ایجاد عقده کند، او را به ورطه‌ی مفساد اجتماعی می‌کشاند، وگرنه انسانی که فقیر است، اما ایمان دارد و دچار عقده‌ی روانی و روحی نگردیده است، حتی اگر قطعه قطعه شود، دست به خلاف و جنایت نمی‌زند. فقر به صورت مستقیم نمی‌تواند کسی را منحرف کند، بلکه اگر بتواند کسی را نخست از درون ویران و عقده‌ای

سازد، سپس خرابی او را به اجتماع سرایت می‌دهد. از این روست که در روایت می‌فرماید: «کاد أن یکون الفقر کفراً». توجه شود که در این روایت، از فعل مقاربه‌ی «کاد» استفاده شده که نهایت درایت در بیان است؛ چرا که «کاد» هم‌چون «صار» معنای صیرورت را می‌رساند. فقر، در ابتدا، فرد را عقده‌ای و روانی می‌گرداند و سپس این بیماری را به کفر یا دزدی و قتل تحویل می‌برد، وگرنه محال است که مؤمنی اسیر فقر شود و خویش را با آن، کافر یا قاتل گرداند. «فقر» علت تسبیبی این آسیب‌هاست، نه سبب مباشر.

کامیابی از عوامل عمده‌ی رفع عقده‌ها، حسرت‌ها و بیماری‌هاست و با این وجود، چگونه می‌توان گفت طرب و خوشامدی نفس که از موسیقی و رقص و کف زدن و صوت حاصل می‌شود، اشکال دارد. فتوایی که مقتضیات طبیعی انسان‌ها را نادیده می‌گیرند و پیرایه‌ای را به احکام دین وارد می‌آوردند، بیماری‌های روانی را در سطح وسیعی از جامعه‌ی اسلامی - آن هم در جامعه‌ی عزیز مقلدان دین‌دار - پدید می‌آورند و سبب می‌شود سالوس آن را فرا گیرد و «دو بدین چنگ و دو بدان چنگال و شیر غرانا» در محیط معصیت شود، ولی باز هم برخی مصلحت نفس خویش در این می‌بینند که بگویند بد است و مصلحت دین و نظرگاه آن را بر زمین می‌گذارند! مشکلات جامعه و جوانان را باید با کامیابی‌های حلال حل نمود، نه با امر به ریاضت و روزه به تنهایی؛ چرا که گاه حتی روزه‌گرفتن نیز زیان‌آفرین می‌شود و این که روایت می‌فرماید: «صوموا تصحوا» در مقام بیان علت تامه‌ی آن نیست؛ زیرا روزه اقتضای

صحت را داراست و از عوامل رفع بیماری‌هاست، اما یکی از این عوامل است و نه همه‌ی آن. گاه روزه‌داری زیان‌آور می‌شود و سلامت روحی و روانی فرد را به خطر می‌اندازد؛ همان‌طور که ریاضت نیز در برخی از مواضع فساد آفرین است. جامعه‌ی اسلامی باید به جای گسترش سالوس بازی و ریاکاری و وارد آوردن اتهام‌های ناروا، موانع کامیابی را برطرف سازد و آن را به صورت مشروع و سالم در جامعه گسترش دهد. ما مهندسی کامیابی مشروع را در کتاب «فقه صفا و نشاط» آورده‌ایم.

عصبیت جاهلانه و دوری بیش‌تر از حقیقت

هر محقق آز اداندیش می‌داند که یافت حقیقت، با گریز از هرگونه تعصب است که ممکن می‌گردد. عصبیت و دگم‌اندیشی، انسان را همواره از حقیقت دور می‌دارد. در بررسی علمی، باید سخن دانشمندان و کارشناسان اهل فن را جست‌وجو نمود و تعصب‌های سنتی، قومی، عقیدتی و مذهبی را کنار گذاشت. در تحقیق، آنچه مهم است دقت بر دلایل ارایه شده و نقد و قدرت بررسی صحت و سقم آن است. باید از وارد آوردن اتهام‌های عجولانه و شتاب‌زده و صدور فتوای: «کافر است» یا «پیرو اهل جماعت است» و مانند آن پرهیز کرد و منش رفتاری امام صادق علیه السلام در برخورد با همانند ابن‌ابی‌العوجاها و مباحثه با آنان را سرمشق قرار داد و افراد ناآگاه و مخالف را با رفتار کریمانه و حکیمانه متقاعد ساخت.

حکمت و تعقل می‌گوید به هیچ کس نمی‌توان با دیده‌ی تحقیر یا

بغض نگریست. عالم ربانی کسی است که به تمام بندگان خدا با نگاه مرحمت بنگرد و همه‌ی بندگان خدا را دوست داشته باشد. چنین فردی در مورد بندگان خدا شتابزده و عجولانه حکم صادر نمی‌کند و نیز به خود اجازه نمی‌دهد که در جای شارع جلوس کند. محبت و بغض به هر کس باید خدایی باشد و اگر حب و بغضی شخصی یا فرقه‌ای شد، جز حقد و کینه و یارقت قلب چیزی نیست. به هر حال، هر کس به اندازه‌ی فهم خود مسلمان است. در گذشته، برخی از فقیهان، بی‌درنگ نسبت کفر به برخی از افراد می‌دادند و او را بی‌دین می‌خواندند؛ ولی امروزه اگرچه از آن نسبت‌ها خبری نیست و کفر برای خود، دارای تمدن و تجدد گردیده است، اما برخی افراد در نهاد و در اندرون و یا در رسانه‌های نوشتاری و گفتاری، انواع اتهام‌ها را به دیگری وارد می‌آورند و به حریم دیگران تجاوز می‌نمایند و حتی حرمت مسلمان بودن را پاس نمی‌دارند. این در حالی است که مسلمان مصونیت دارد و کسی حق ندارد به حریم و آبروی او تعرضی داشته باشد و اگر کسی بدون دلیل و ملاک شرعی این کار را انجام دهد، مجرم است و پی‌گرد شرعی و قانونی دارد.

بحث علمی باید با رعایت ادب کامل انجام گیرد و حریم‌ها رعایت شود. امروزه، در میادین مسابقاتی مانند کشتی، بوکس و کاراته، دو نفر میدان‌دار، به مقتضای کار، یک‌دیگر را بسیار می‌زنند؛ ولی هیچ یک به دیگری بی‌احترامی نمی‌کند و در پایان نیز بازنده و برنده یک‌دیگر را می‌بوسند و از هم دل‌گیر نمی‌باشند و یکی دیگری را سرزنش نمی‌کند. این امر اقتضای ادب و شأن انسانی است.

شهادت و غربت

نکته‌ای که در مورد بحث غنا، موسیقی، رقص، سوت، کف و امور مشابه باید مورد توجه باشد این است که زمان نزول روایات، اوج غربت شیعه بوده است؛ به‌ویژه آن که بعد از شهادت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چیزی جز مظلومیت و اندوه برای اولیای الهی باقی نماند. تاریخ نشان می‌دهد که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام مزاح و شوخی می‌کرد، همان‌طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب شاد می‌زیسته‌اند، اما بعد از شهادت حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غربت شیعه آغاز گردید و ظلم‌ها خود را نمایان ساخت. بر حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام آن رفت که رفت و زبان از ذکر مصایب حضرت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام الکن است و سیل اشک پدیده‌ها، اندک. فجایع و مصیبت‌های وارده بر اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام چنان فراوان و عظیم است که هر کسی در می‌ماند در کدامین غم بگرید و بسوزد. از غم زهر عَلَيْهَا السَّلَام بگوید یا در اندوه علی عَلَيْهِ السَّلَام بگرید یا مظلومیت و تنهایی حسن عَلَيْهِ السَّلَام را ببیند یا آنچه را که حسین عَلَيْهِ السَّلَام در بیابان کربلا و حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَام در مسیر شام پربلا دید به یاد آورد! یا از چهل سال اشک و آه حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام بسوزد و یا....

البته، پیشوایان دین در زندگی خصوصی و بازن و فرزند خویش با غم، غصه و گریه برخورد نمی‌کردند. هم‌چنین آنان در زندگی سیاسی، نسبت به دستگاه حاکم موافقت نداشتند، بلکه به آن‌ها اعتراض می‌کردند، در نتیجه، عوارضی چون غربت و غیبت را برای آنان موجب شد. تمامی محافل و نشست‌ها و تالارهای غنا و موسیقی و رقص در دست خلیفه‌ی

جور و سلاطین و اوباش و اراذلی بود که در خدمت آنان بودند و آنان می‌خواستند چنان جو و فضای حاکم را در شلوغی و اختناق نگاه دارند که کسی نه به یاد آورد و نه این جرأت را به خود بدهد که امام و پیشوایی معصوم برای مسلمین وجود دارد و به سراغ وی رود.

ما باید تاریخ روایات و زمان و شأن نزول آن را مشاهده کنیم و اگر موضوع آن با حاکمیت اسلام و ولایت فقیه تغییر یافته و یا دست‌کم آن را در مقام اقتضا یافتیم، از انصراف موارد یاد شده به همان زمان، غفلت نوزیم. البته، دقت در پژوهش‌های فقهی برای یافتن متن احکام شریعت در زمان حاضر که حکومت شیعی استقرار یافته و باید اهرم‌های قدرت را دنبال نماید، بسیار حایز اهمیت است و اگر اندکی غفلت شود، دنیای استکبار با هجومی که بر آن می‌آورد، می‌تواند آن را به چالش کشد؛ همان گونه که همواره در طول سالیان گذشته، بر علیه این نظام شیعی توطئه‌های بسیار چیده که غالب آن با هوشیاری و حضور قدرتمند مردم، خنثی شده است. آنان راه‌کار نظامی، اقتصادی، سیاسی را امتحان نموده‌اند و بر آن هستند با اشاعه‌ی فساد و فحشا، این نظام را بر زمین زنند. آنان حاضر هستند که حتی با خودزنی، این رقیب قدر را ناکار سازند و چه بسا این تقابل به سقوط امپراطوری آمریکا بینجامد.

هنر؛ آوردگاه رزم ولایی

در بازار پرهیاهو و پر آشوب نزاع حق و باطل، ما باید از همه‌ی اهرم‌های قدرت استفاده بریم و امروزه هنر، غنا، موسیقی، رقص و



شادمانی و کامیابی‌های برنامه‌ریزی شده و نظام‌مند از بهترین پشتوانه‌های نظام اسلامی است که متأسفانه، هم اینک در دست دشمنان قرار دارد و شیعه باید بتواند ابزار کارآمد هنر را از دست آنان بگیرد و با رعایت استانداردها و احکام شرعی، آن را به چنان کیفیتی برساند که جهان را خواهان آن نماید و هنر را ابزاری کارآمد برای جبهه‌ی حق سازد.

چهره‌نگاری و تصویرسازی از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

از نمونه‌ی هنرهای مجاز، نقاشی، تصویرگری، مجسمه‌سازی و ساخت تندیس است. نقاشان ولایی ما می‌توانند بر اساس اطلاعاتی که تاریخ از چگونگی چهره‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام به ما داده است، به طراحی چهره‌ی آن حضرات بپردازند و یا آن چهره‌ی قدسی و نورانی را به تصویر کشند، اما به شرط این که بتوانند جلوه‌ی مناسب، ملکوتی، قدسی، پرهیبت و باشکوه از آن را بنمایانند تا موجب تخریب نگردد، وگرنه کم‌ترین ضعف و خللی اگر به آن وارد شود، نشر آن حرام می‌گردد. انجام چنین کاری بسیار سخت است و کم‌تر کسی می‌تواند دست به خلق چنین اثری بزند و شایسته است نام‌آوران نقاشی و هنر فیلم‌سازی و سینمای ایران، خود را به این ساحت قدسی نزدیک نمایند، نه کسانی که مهارت و برتری چشمگیر در این زمینه ندارند یا تنگ‌نظرانه و جناحی و در چارچوب باندهای خود عمل می‌کنند و نمی‌توانند از تمامی ظرفیت‌ها و استعدادها بهره ببرند. اگر کسی از حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام تصویری ارابه دهد که بیش‌تر به درویش‌ها شباهت دارد یا قد آن حضرت را کوتاه کشد یا بازوی کلفتی یا شکم بزرگی را برای حضرت ترسیم نماید، کاروی اشکال



دارد و ارایه و تبلیغ بد دانسته می‌شود. متأسفانه، گاه برخی از نقاشان چنین تصاویری را ارایه می‌دهند.

صنعت اسباب‌بازی و مجسمه‌سازی

از دیگر نمونه هنرهای مجاز، صنعت مجسمه‌سازی و اسباب‌بازی برای کودکان است که در ایران دست‌کم گرفته می‌شود. باید در این زمینه، بر اساس داده‌های روان‌شناسی کودک سرمایه‌گذاری نمود. عروسک‌ها، مجسمه‌ها و دیگر اسباب‌بازی‌ها برای فعال نمودن ذهن کودکان بسیار مناسب است. شایسته است کودکان از همان ابتدا به آموزش کامپیوتر تشویق شوند تا ذهن آنان پویایی خود را از دست ندهد و دچار سستی، خمودی و رخوت نگردند.

ما برای این که ذهن فرزندان خود را تند و فعال بار آوریم و آنان را با امور واقعی آشنا سازیم، به فرزندان خود می‌گفتیم همه‌ی وسایل خانه اسباب‌بازی است و به آنان اجازه می‌دادیم تا از قابلمه و گوشت‌کوب گرفته تا بشقاب‌ها، همه را بردارند و بازی کنند. اگر ذهن کودک در بازی سرعت یابد، وقتی که بزرگ می‌شود و به جدّ به زندگی می‌پردازد، همان‌گونه تند و تیز و اکتیو باقی می‌ماند، اما کودکی که با «هیس» و «بنشین» بزرگ شود و در خانه حبس گردد، سست و همراه با رخوت بزرگ می‌شود و در بزرگی نیز با سستی زندگی می‌کند.

امروزه گاه در هواپیماها یا برخی از قطارها، به کودکان اسباب‌بازی‌هایی می‌دهند تا آنان را سرگرم دارند؛ چرا که آنان می‌دانند

یک کودک، توان آن را ندارد که برای حتی ساعتی در نقطه‌ای ثابت بنشیند و به جلوی خویش نگاه کند. آنان با این کار، حقوق کودکان را پاس می‌دارند، از این رو، کار نیکی را انجام می‌دهند. شایسته است دولت همان‌گونه که شیر مدارس را تأمین می‌نماید، بودجه‌ای را نیز برای تهیه‌ی اسباب‌بازی کودکان تخصیص دهد. البته دولت باید بر مراحل طراحی تخصصی و ساخت اسباب‌بازی نیز نظارت علمی داشته باشد. دولت اسلامی با عملیاتی نمودن طرح واکسیناسیون رایگان کودکان و مهار بسیاری از بیماری‌ها، ثابت نموده است که می‌تواند بسیاری از کارها را با سازماندهی بسیار بالا انجام دهد. پیشنهاد می‌شود در زمینه‌ی اسباب‌بازی‌ها و نیز بازی‌های رایانه‌ای برنامه‌ای اجرایی را تدوین و تصویب نماید. در هر حال، سخن ما این است که شایسته است در ردیف بودجه‌ی دولت، سهمیه‌ای برای ترویج اسباب‌بازی، ورزش، رایانه و مانند آن برای کودکان قرار داده شود تا کودکان وقتی نمی‌توانند تحرک لازم را در مدرسه یا خانه پیدا نمایند، بتوانند با این امور، ذهنی جویا و پویا و جسمی توانمند داشته باشند.

مجسمه‌سازی و صنعت عروسک‌سازی برای کودکان بسیار کاربرد دارد. زمانی مجسمه بت بود و مورد پرستش قرار می‌گرفت و تا فردی مجسمه‌ای را می‌دید، برای آن به سجده می‌افتاد و بیانی شرک‌آمیز می‌گفت؛ ولی اکنون که موضوع مجسمه تغییر یافته و از موضوع خدایی افتاده و به بازی تبدیل شده است و به عنوان سرگرمی کودکان و برای هوشیاری آنان کارآمد است و کودک پیش از این که مدرسه رود، بدین



وسيله حيوانات مختلف را مي‌شناسد و با جنگل و اهل آن و نيز با انسان و انواع آن آشنا مي‌گردد، استفاده از آن جايز است. البته اکنون نيز ساخت و فروش مجسمه و عروسک در مناطقي که بت‌پرستي رايج است، حرام مي‌باشد.

بي‌آمد خفقان صوتي و حرکتی کودک

ما در جلد نخست گفتيم استعداد ايجاد صوت خوش و موزون در همه نهمفته است، اما مشکلات جانبي و زيست‌محيطي هم‌چون تربيت خانواده، جامعه و نيز فقر امکانات، مانع شکوفايي آن است. بايد کودکان را از کودکی تحت تعليمات خاص براي طبيعي ساختن صدای آنان قرار داد و نيز به آنان آزادی داد تا فریاد برآورند. اگر کودک در محيط خانه آزاد نباشد تا فریاد بزند، آواز بر آورد و به کسی آهنگ دهد، به ضعف اعصاب دچار مي‌شود؛ هرچند در ميهمانی باشد. کودک بايد انرژی مترکم درون خود را آزاد کند تا فردا آن را با انجام کارهای خلاف، رها نسازد و پشت میله‌های زندان قرار نگیرد. جوانی که پس از دوازده سال آموزش، براي ايراد سخنرانی يا منبر يا اقامه‌ی نماز، همواره در حالت تنیدگی و اضطراب به سر مي‌برد، مشکل طنین داشته است و خانواده بر او سخت‌گیری نموده‌اند و وی در کودکی نتوانسته است صدای خود را رها سازد. کودکانی که اجازه‌ی فریاد زدن يا کارهای ناموزون کودکی را ندارند، افزوده بر آثار نامناسب روحی و روانی، کیسه‌های هوا و شش‌های آنان نيز دچار آفت مي‌گردد. کودکی که فریاد نمی‌زند و آواز بر نمی‌آورد، نمی‌تواند از همه‌ی توان شش‌ها و کیسه‌های هوایی براي گرفتن اکسیژن بهره ببرد و

نفس‌های وی بریده بریده می‌گردد که افزون بر مشکلات تنفسی، موجب سفیدی زود هنگام موها نیز می‌شود.

کسی که از همه‌ی گنجایش کیسه‌های هوایی خود استفاده نمی‌کند، نمی‌تواند اکسیژن مناسب و بازدم خود را نگاه دارد و آن را به اندازه هزینه کند. برای نمونه، چنین کسی با خواندن سوره‌ی حمد، به ولا الضالین که می‌رسد با کمبود اکسیژن روبه‌رو می‌گردد یا نفس خود را قطع می‌کند. نفس‌های غیر عمیق برای عروق، گردش خون و اعصاب نیز مشکلاتی را سبب می‌شود. اگر کسی شیوه‌ی تنفس خود را با ورزش‌های لازم و تمرین‌هایی که مراکز متولی آن در اختیار دارند، تصحیح نکند، موزونی صوت وی شکل درست خود را نمی‌یابد. برای داشتن تنفس صحیح باید ورزش را در برنامه‌ی روزانه‌ی خود داشت. از خواص ورزش این است که شش را باز و تخلیه می‌کند و همه‌ی زوایا آن را دور می‌ریزد و صوت را صاف می‌سازد. کسی که ورزش نمی‌کند به‌طور کلی از زندگی متمدانه به دور است و زیست وی بدوی است. بدنی که نرمش ندارد با گذشت زمان، اعتدال خود را نیز از دست می‌دهد. هم‌چنین رقص، از هنرهایی است که کودکان باید داشته باشند و ضرورت آن را برای کودکان، در ابتدای این بحث، خاطر نشان شدیم.

ضرورت رعایت تناسب‌ها

گرچه پیش از این گفته‌ایم، اما باز به دلیل اهمیت موضوع و دخالت تناسب‌ها در حکم شرعی می‌گوییم: اگرچه بسیاری از امور حلال و برخی

حرام است، اما در حلال‌ها و امور مباح نیز باید تناسب‌ها را رعایت نمود و احکام شرعی برای انسان‌ها با مراتب کمالی متفاوت، مختلف می‌شود. درست است که ماهیت رقص بدون اشکال و ایراد است، اما مؤمن عالم حلال‌ها را باید با توجه به تناسب آن برگزیند و برای نمونه، چنین نباشد که در ملاعام به رقص رو آورد. مخاطب ما در این کتاب، جامعه‌ی جهانی است، از این رو باید حکم همگانی داد، وگرنه خواص، قدر خویش را می‌دانند و پاکی و طهارت برتر را که شعار دین است، پاس می‌دارند. به قول مرحوم خواجه: عالمی که حکمت و موعظه بیان می‌کند، خوب نیست شوخی کند. از این رو شایسته نیست عالمان دینی بر فراز منبر آقا رسول الله ﷺ شوخی کنند و باید حرمت منبر پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق علیه السلام را با این امور نشکنند؛ گرچه شوخی در جای خود و به اندازه خوب است، ولی هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. عالمان دینی بر منبر باید به گونه‌ای سخن گویند که مردم را به یاد پیامبر اکرم ﷺ و امام باقر و امام صادق علیه السلام بیندازند و حکمت و علم را برای مردم تداعی کنند، اما این حکم را برای خود بدانند، نه برای مردم عادی و بر آن‌ها نباید سخت‌گیری بی‌مورد و مزاجی داشت. منبر را باید درس‌گفتار ساخت و با تحلیل‌های علمی پربار ساخت؛ همان‌طور که پیشوایان دین علیهم السلام این‌گونه خطبه می‌خوانده‌اند و منبر می‌رفته‌اند. آنان کرسی درس داشته‌اند، نه منبر برای سن تئاتر.

حکم جواز غنا یا رقص همانند حکم به جواز استفاده از تلویزیون یا بازی‌های رایانه‌ای است؛ ولی این دلیل نمی‌شود که یک طلبه یا روحانی

عمر خود را به پای آن بریزد و آن را هدر دهد. مرحوم خواجه در کتاب «اخلاق ناصری» می‌گوید: بعضی از امور، در شأن مردم عادی است و برای آنان اشکالی ندارد؛ اما شأن خواص عالمان دور از این امور است؛ چرا که «حسنة الابرار، سيئة المقربين». هم‌چنین به همین قیاس، کاری که در شأن مردم عادی ناپسند است، آن‌گاه در شأن بزرگان، بسیار بسیار ناپسند است و در عرف کبیره‌ای محسوب می‌شود. برای نمونه، کشیدن سیگار در عرف اشکال دارد؛ اما اگر طلبه یا عالمی سیگار کشد، بسار قبیح است و از چشم مردم می‌افتد! طلبه باید از هر جهت مظهر تمیزی، بهداشت، صفا، صمیمیت، اخلاق و متانت باشد؛ چنان‌که پیشوایان دین که وی به او انتساب دارد، چنین بوده‌اند. کسی که سیگار می‌کشد، بوی دهان وی دیگران را آزار می‌دهد و آنان را از او متنفر می‌سازد و حالت خفگی از وی، به آنان دست می‌دهد. همین‌طور چه زشت است که طلبه نان امام زمان را بخورد و به جای این‌که به فکر دین حق باشد، عمر خود را با دیدن فیلم‌های تلویزیون، آن هم به بهانه‌های گوناگون بگذراند! حال، یا به بهانه‌ی علمی بودن یا تحلیل و یا چیزهای دیگر از این قبیل، البته استفاده از تلویزیون یا فیلم اشکال ندارد و ممکن است در بعضی از مواقع خوب و مناسب باشد، ولی نمی‌شود شغل و کار فردی شود یا بیش از اندازه مورد استفاده قرار گیرد.

در بیان ابن‌سیناست که: «شأن عالم أجل از آن است که به دنبال قصه و رمان رود.» کسی که خود را با رمان، فکاهی، داستان و مانند آن مشغول دارد، ذهنی غیر علمی پیدا می‌کند. کسی که سهم امام مصرف می‌کند،

نباید خود را به خواندن روزنامه یا دیدن تلویزیون یا... معتاد کند؛ حتی اگر یک تومان سهم امام می‌گیرد به همان مقدار مسوؤل است و باید پاسخ‌گو باشد. البته، نمی‌خواهیم بگوییم که استفاده‌ی آن به طور مطلق اشکال دارد؛ چرا که طلبه و روحانی باید اطلاعات کامل و به‌روزی از اوضاع زمان خود داشته باشد، اما لزوم این امر به این معنا نیست که عمر خود را با جای قند پهلوی در کنار این امور ضایع کند و دایم به نقالی‌های دیگران مشغول باشد.

هر حکمی برای کسی است و فتاوا را باید هم‌چون نسخه‌ی پزشکی با ویزیت شخصی دریافت کرد. هر مرتبه‌ای، تناسبی خاص و حکمی ویژه می‌طلبد. کسی که فلسفه می‌خواند، چنان‌چه رمان نیز در کنار آن بخواند، ذهن او دچار تشنگی و ازهم‌گسیختگی می‌شود؛ اما کسی که ادبیات و دستور زبان می‌خواند، اگر رمان را در کنار آن بخواند، بهتر می‌تواند ذهن خود را ببندد. انسان فلسفی اگر زیاد منبر رود، نمی‌تواند برای فلسفه و دریافت نیک و همه‌جانبه‌ی مسایل فلسفی و تحلیل و نقد آن استجماع نماید؛ زیرا منبر امری کشکولی است و فلسفه مانند ریاضی نظام‌مند است. همان‌طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «طیب دوار بطبّه» بوده است، عالمان نیز باید برای هر فردی طبابت و ویزیت جدا داشته باشند. شخصی به خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسید؛ ولی حضرت او را به زکریا ابن آدم در قم ارجاع دادند تا ایشان که در دسترس آن شخص بود، به صورت مرتب او را تحت ویزیت خود قرار دهد و کار زمینه‌ای کاربردی و ارتباط ملموس و تنگاتنگ داشته باشد.



رعایت تناسب در توجه به هدف عالی آفرینش

ما ضرورت قداست و پاکی را برای عالمان دینی خاطر نشان شدیم، اما از این سو، برخی عالمان، قداست، تقوا، پاکی و طهارت نفسی که خود داشتند را برای مردم لازم می‌دانستند. چنین توقعی از افراد عادی اشتباه است. این امر می‌تواند ریشه در ناآگاهی از شناخت انسان‌ها و حقایق اجتماعی داشته باشد. برخی از عالمان زاهد - و البته ظاهرگرا - گمان می‌نمودند همه‌ی مردم باید زندگی پیامبرگونه داشته باشند و یا دست‌کم مقدس اردبیلی شوند.

اگر گفته شود قرآن کریم خود می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱، باید گفت: هدف آفرینش دارای مراتب است و این گفته هدف عالی خلقت است. هم‌چنین در صورتی که مراد از این بیان، عبادت تکوینی باشد، این امر به خودی خود حاصل است و اگر عبادت تشریحی منظور است، چنین نیست که عبادت غایت آفرینش باشد، بلکه عبادت طریق است و انسان‌ها در طریق هستند، نه در غایت، و این گونه است که تقسیم انسان‌ها بر سه گروه صحیح است و چنان‌چه کسی بخواهد مردم عادی را به عباد الرحمن یا مؤمنان متوسط برساند، بی‌دینی آنان را نتیجه خواهد گرفت؛ چرا که در طریق هدایت دینی، هرکس را باید به خود و توانایی‌های خویش رساند، نه به دیگری.

عالمان دینی نباید دیگران را به طرف خود کشند و از آنان توقعی





نابه‌جا داشته باشند؛ به ویژه آن که حتی نسبت به گروه دوم نیز نمی‌توان برای رساندن آنان به عباد الرحمن با فشار برخورد نمود؛ چرا که شاید به تلنگری بازگردند و به مرتبه‌ی مردم عادی نزول یابند. کسانی که برخلاف این اندیشه، باور دارند خوب است به کوچه و بازار روند و مردم را در آزمایشگاه جامعه از نزدیک ببینند و با جامعه و گروه خون‌های متفاوتی که برخی با برخی دیگر سازگاری ندارد آشنا شوند گرچه چنین توفیقی به جامعه‌ی علمی داده نشده است.

هر کس باید در جای خویش هزینه شود و برای خود باشد. ما این معنا را در کتاب «حقوق نوبنیاد» و نیز «دانش زندگی» توضیح داده‌ایم. تقوا و ایمان نیز این‌گونه است و نمی‌شود از همگان انتظار انجام آن را داشت. همان‌طور که ما در جنگ تحمیلی که هشت سال به درازا انجامید، تنها بخشی از افراد را در جبهه‌ها می‌دیدیم و نه همه‌ی ملت را، با آن که در درازای هشت سال دفاع مقدس، هریک از ملت به نوعی به جبهه‌ها امدادسانی می‌کرد؛ به گونه‌ای که سکوت و خویشتن‌داری برخی از افراد نیز سبب امنیت روانی و کمک به رزمندگان به شمار می‌رفت. البته این انتظار را نمی‌توان از همه داشت. نه تنها در جنگ، بلکه در تمامی امور، همین حکم جاری است و همه نمی‌توانند در تمامی عرصه‌ها به صورت یکسان شرکت داشته باشند و نباید این امر موجب سرزنش برخی باشد؛ چرا که سرشت آدمیان این‌گونه متفاوت است. اگر از مسجدها آمار گرفته شود، عده‌ی کمی هستند که در مسجد سر بر خاک می‌سایند و چنانچه آمار از میکده‌ها و قمارخانه‌های قدیم یا پارتی‌های امروز به دست آید، باز شمار اندکی هستند که چنین رویکردی در زندگی خود دارند.

هفت خط‌های روزگار، در مسیر زندگی خود به شیطانی بزرگ تبدیل می‌شوند و مسلمانان عابد و زاهد نیز توان آن دارند تا اسوه‌های پرهیزگاری گردند. چنین تربیتی معلول و برآمده از مراتب متفاوت انسان‌هاست. در مسیر تربیت، تا می‌شود باید بهترین به‌ترین را تربیت نمود، وگرنه به تربیت افراد متوسط و در نهایت عادی باید بسنده نمود، اما نباید انسان‌ها را عصبانی، ستیزه‌گر و معاند با دین الهی ساخت. دعوت همگانی هفتاد میلیون جمعیت به عبادتی چون نماز شب، روسری‌ها را نیم سری و لباس‌ها را از دو سو به بالا و پایین می‌آورد و به هر جای آن نیز که ممکن باشد، چاکمی داده می‌شود، ولی اگر جامعه باز باشد و مشرکان نیز به کارهای عادی خویش بپردازند و حریم و حرمت دین نیز آن‌گونه که دین از ما خواسته است، پاس داشته شود، هم برای دین‌مداران، جامعه‌ای سالم است و هم نابسامانی‌ها به صورت فراگیر و همگانی به وجود نمی‌آید.

فتوهای دینی با توجه به تفاوت مراتب انسان‌ها نمی‌تواند کلی و برای همه به صورت یکسان باشد و چنین سخنی نیز از سر مصلحت گفته نمی‌شود، بلکه خداوند، انسان‌ها را چنین خلق نموده و توجه به ساختار خلقتی انسان‌هاست که آن را ضروری می‌سازد. البته، نباید فراموش کرد که بسیاری از احکام الهی برای همه‌ی مردم یکسان است و چنین احکامی برای حداقلی از مردم است و نگاه حداقلی، آسیبی به تفاوت‌ها نمی‌زند.

الگوگیری از زندگی امام خمینی رحمته‌الله

عالم دینی چون به میان مردم می‌رود، خود باید با صفا، مرحمت و



پاکی خاصی رود و لازم است هم‌چون مرحوم امام باشد که مربی شایسته‌ی همگان بود و همواره حرمت مردم را پاس می‌داشت و به مردم اعتراض نمی‌نمود؛ اما چون به خود می‌رسید می‌گفت من دو رکعت نماز برای خدا نخوانده‌ام و با این سخن نیز بر آن نبود تا شکسته‌نفسی داشته باشد، بلکه وقتی نماز حضرت امیر مؤمنان و امام سجاده علیه السلام را می‌دید، از نماز خود شرمنده می‌شد. همین مرد الهی از مردم بسیار خشنود بود و آنان را تمجید می‌کرد، آن هم نه به سبب سیاست‌بازی، بلکه چون عارفی بزرگ بود، مردم را به درستی می‌دید و برای هر کسی در حد و اندازه‌ی او سخن می‌گفت. مواعظ و نصایح ایشان زمینه‌هایی کلی داشت و نوع مواجهه‌ی ایشان با مردم، سبب می‌شد تا آنان جان و روح خود را در طبق اخلاص به ایشان هدیه نمایند. روش ایشان برآمده از فرهنگ دینی و از درون فقیهی حکیم و حکیمی عارف که انسان‌شناس و جامعه‌شناس بود، سرچشمه می‌گرفت. ایشان می‌دانست که اگر بخواهند همه را نمازگزاران عالی سازند، بی‌نمازها بسیار می‌شوند. امروزه اگرچه دسته‌ای از کارگزاران و متولیان دینی تا حدودی از مشی حضرت امام علیه السلام فاصله گرفته‌اند و دین‌مداری با اعمال خشنوت همراه شده است، می‌شود از مردم آمار گرفت و دریافت که آیا گزاردن نماز نسبت به سالیان پیش، بیش‌تر شده یا کاهش داشته است؟ آیا حُسن نیت‌ها، گذشت‌ها، ایثارها و منفی‌بافی‌ها کاهش یافته یا افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد؟ دوباره تأکید می‌شود که احکام عام نباید احکام حد اقلی را نادیده گیرد و نباید حکم به یکسانی همه‌ی مردم در تمامی احکام الهی شود و بر اجرایی شدن آن نیز اعمال فشار گردد و پای خشنوت به میان آید. پی‌آمد طرح و اجرایی شدن چنین



اندیشه‌هایی موجب ریزش مردم از دین‌مداری و انقلاب اسلامی و رویش طایفه‌ای ضد انقلاب می‌گردد، که شمار آنان نیز اندک نیست - به‌ویژه اگر نگاه کیفی به آنان و تخصص‌هایی که دارند شود - و نمی‌توان آنان را نادیده گرفت، اما در برابر، آزادی‌های معقول و آسان‌گیری مورد تأیید شریعت، تحکیم امنیت و نهادینه شدن ارزش‌های اخلاقی در فرد و اجتماع می‌شود.

شریعت سهل، ساده و عشق‌محور

مرام شیعه مرام صفا، آسایش، حیات، نشاط و زندگی کام‌جویانه و دوری از هرگونه گناه، تباهی و غفلت است. دوری از گناهان به جای خود امری واجب است؛ اما عبوس بودن و سخت‌گرفتن در فتوا بر مردم، آن هم به بهانه‌ی احتیاط‌های فراوانی که شمار آن هم اندک نیست، از احتیاط و تقوا به دور است و کمبود و نقص به شمار می‌رود. همان‌گونه که دین ما دین یُسری و سهله و سمحه است، عالمان نیز باید یسری باشند. اگر کسی عسری گردد چنان خود را هم می‌گیرد که کسی نمی‌تواند حتی چیزی از او بپرسد. البته، کسانی چنین اخلاقی را بر می‌گزینند که در علم و دانش مرتبه‌ی پایینی دارند و از این که نتوانند پرسشی را پاسخ گویند و اهمه دارند، از این رو با ترش نمودن چهره، یا بر آن هستند جرأت پرسش را از دیگران بگیرند و یا نقد آنان بر مطالب علمی، راه بسیار آسان اخم‌نمودن و ایجاد جنجال و غوغایی‌گری است. سخت‌گیری سبب دین‌گریزی مردم و به‌ویژه جوانان می‌شود. این لطافت قلب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عطف ایشان بود که مردم را به سوی آن حضرت گسیل می‌داشت:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱.

اسلام و تشیع آیین نرمی، عطوفت، مهربانی، محبت و ولایت است. این اصل از اصول اولی دین، و حاکم بر هر چیزی است، همان طور که در اسمای الهی نیز همین حکم جریان دارد و تا خطا و اشتباهی از ناحیه‌ی بنده سر نزنند، اسم‌های ثانوی - و در عین حال ذاتی خداوند - ظاهر نمی‌شود. خداوند رحیم و رحمان است؛ ولی اگر کار به خطای فاحشی برسد، وی بر اساس حکمت و بر مدار عدالت خویش، شدید العقاب نیز هست. رحمت و رأفت دین، اصلی گسترده است که مردم را به سوی دیانت تشویق می‌نماید و این اصل باید بر متولیان و کارگزاران امور دینی نیز حاکم باشد. از رحمت پروردگار در کتاب «چهره‌ی عشق»، به تفصیل سخن گفته‌ایم؛ کتابی که مذاق حق تعالی را در تمامی امور، از جمله «فقه»، به دست می‌دهد. فقه نیز باید محتوا و مفاد کریمه‌ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را الگوی استنباطی و حاکم بر خود قرار دهد و هر یک از کتاب‌ها و بحث‌های فقهی را با آن آغاز نماید.

ما حسن ختام این کتاب را ذکر دو روایت نورانی قرار می‌دهیم که هم آگاهی و آزادی و تقوا و آزاد منشی را ارج می‌نهد و هم بر ساده و آسان بودن شریعت و دوری آن از سخت‌گیری بر بندگان خدا تأکید دارد؛ به این معنا که اگر تنها آنچه را که خداوند از ما خواسته است، انجام دهیم و مرزهای شرعی را پاس بداریم، زندگی ما آسان و بدون دغدغه خواهد بود و فاصله گرفتن از شریعت است که زندگی را بر بندگان سخت،

ناهنجار و ناخوشایند می‌سازد. خاطر نشان می‌شود رابطه‌ی حق تعالی با بندگان خویش بر معیار عشق و صفاست. ما از این رابطه در کتاب «چهره‌ی عشق» و نیز «خدایی که می‌پرستم» سخن گفته‌ایم:

۱- «وسأل سليمان بن جعفر الجعفري العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبّة فراء لا يدري أذكيّة هي أم غير ذكيّة أيصليّ فيها؟ فقال: نعم ليس عليكم المسألة. إنّ أباجعفر عليه السلام كان يقول: إنّ الخوارج ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم، إنّ الدين أوسع من ذلك»^۱.

- سلیمان جعفری از امام کاظم عليه السلام پرسید: مردی به بازار می‌رود و پوست می‌خرد، اما نمی‌داند آن حیوان تذکيه و ذبح شرعی شده است تا آن پوست پاک باشد یا خیر؟ امام فرمود: بله، در این امور، جای پرسش نیست. همانا امام باقر عليه السلام بارها می‌فرمود خوارج، به سبب ناآگاهی و جهلی که داشتند، بر خود تنگ گرفتند و زندگی را بر خود ضیق نمودند. به درستی که دین، وسیع‌تر و بازتر از آن است.

۲- روي عن امير المؤمنين عليه السلام: «كلّ شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه. وكلّ شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه. فليكنفكم من العيان السماع، ومن الغيب الخبر. واعلموا أنّ ما نقص من الدنيا وزاد في الآخرة خير ممّا نقص من الآخرة وزاد في الدنيا. فكم من منقوص رايح ومزيد خاسر. إنّ الذي أمرتم به أوسع من الذي نهيتم عنه. وما أحلّ لكم أكثر ممّا حرم عليكم. فذروا ما قلّ لما كثر، وما

۱- الشيخ الصدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۵۷.

ضاق لما اتسع. قد تكفل لكم بالرزق وأمرتم بالعمل، فلا يكوننّ
المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله»^۱.

- امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: هر چیزی در دنیا، شنیدن آن شکوه
بیشتری دارد تا دیدن آن. و هر چیزی که در آخرت است،
مشاهده‌ی آن شگرف‌تر است تا شنیدن آن؛ پس در دنیا به‌جای
دیدن، به شنیدن آن و از غیب، به خبر آن بسنده کنید. بدانید و آگاه
باشید که آن‌چه از دنیا کاهش یابد و بر آخرت بیفزاید، بهتر است از
چیزی که از آخرت بکاهد و بر دنیا اضافه کند. پس چه بسا کاسته
شده‌ای که سودآور است و افزوده‌ای که زیان‌بار است. همانا چیزی
که به انجام آن امر شده‌اید، از چیزهایی که از آن منع شده‌اید، بسیار
بیش‌تر است، و آن‌چه برای شما حلال شده است، از آن‌چه بر شما
الزامی گردیده، فراوان‌تر است؛ پس اندک را برای دستیابی به بیش‌تر
فرو نهدید، و آن‌چه را که بر شما سخت گرفته شده است، برای رسیدن
به گشایش‌ها دست بردارید. همانا رزق و روزی شما ضمانت شده
است و به عمل فراخوانده شده‌اید؛ پس آن‌چه که انجام آن برای شما
ضمانت شده است، از عمل به آن‌چه بر شما الزامی گردیده است،
برتر نباشد.



۱- نهج البلاغه، خطب الإمام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۵.



نمایه‌ی آثار حضرت آیت‌الله نگو نام (مد ظله العالی)

- ۱- خدا انکاری و اصول الحاد
- ۲- رساله‌ی توضیح المسائل (۲ جلد)
- ۳- گزیده‌ی توضیح المسائل
- ۴- بلندای فقه شیعه (۹ جلد)
- ۵- احکام نوین
- ۶- احکام پزشکی
- ۷- مناسک حج
- ۸- تفسیر هدی (۵۰ جلد)
- ۹- دانش استخاره (۵ جلد)
- ۱۰- درآمدی بر دانش استخاره با قرآن کریم
- ۱۱- آیه آیه روشنی
- ۱۲- فقه غنا و موسیقی (۷ جلد)
- ۱۳- منطق موسیقی
- ۱۴- تاریخ تحلیلی موسیقی در اسلام
- ۱۵- جامعه‌شناسی عالمان دینی
- ۱۶- زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ (۴ جلد)
- ۱۷- تحریر التحریر (۳ جلد)

- ۱۸ - حقیقه الشریعة فی فقه العروة (۲ جلد)
 ۱۹ - سیر سرخ (۱۵ جلد)
 ۲۰ - محبوبان و محبان
 ۲۱ - محبوب عشق
 ۲۲ - چهره‌ی عشق
 ۲۳ - چشمه چشمه زندگی
 ۲۴ - گذرها و گریزهای جامعه
 ۲۵ - المسکة (۲ جلد)
 ۲۶ - کلیات دیوان نکو (۹ ج)
 ۲۷ - دیوان عشق و معرفت (۳ ج)
 ۲۸ - مقامات عارفان
 ۲۹ - صحیفه‌ی عشق
 ۳۰ - دانش زندگی (۲ جلد)
 ۳۱ - حقوق نویناد (۲ جلد)
 ۳۲ - اقتصاد حوزه‌های علمی و شهرییه‌ی دانش‌پژوهان دینی
 ۳۳ - دانش تفسیر، دانش تأویل
 ۳۴ - حجره‌های معنوی
 ۳۵ - زلال عرفان
 ۳۶ - دولت منجی
 ۳۷ - نمای رسالت
 ۳۸ - فرهنگ شریعت و ناسوت طبیعت
 ۳۹ - شمع زندگی
 ۴۰ - دو میعادگاه عشق
 ۴۱ - ساخت شعر
 ۴۲ - یکتاپرستی
 ۴۳ - سراب عرفان یا هبای منثور



- ۴۴- زن و زندگی
۴۵- یادنامه‌ی روحانیت
۴۶- پیدای پنهان
۴۷- درآمدی بر شناخت قرآن کریم
۴۸- امام حق؛ فاطمه علیها السلام، امام عشق؛ حسین علیه السلام
۴۹- زنجیره‌ی برابری و سلسله‌ی ستمگری
۵۰- شب، خلوت و آذرخش سکوت
۵۱- دنیای جنیان و نیرنگ آدمیان
۵۲- چگونه زیستن، چگونه مردن
۵۳- اقتصاد سالم، اقتصاد بیمار
۵۴- زیان بدن
۵۵- فرهنگ عرفان
۵۶- کتاب دوستی
۵۷- گفتمان قرآن‌شناخت
۵۸- سرود محبان
۵۹- حکایت عشق
۶۰- آزادی در بند
۶۱- دانش‌اندوزی و خشونت‌ورزی
۶۲- زن؛ پردیس زیبایی و تربیت
۶۳- انقلاب اسلامی و جمهوری مسلمانان
۶۴- قواعد هفت‌گانه‌ی سلوک الهی
۶۵- زندگی، عشق یا قانون
۶۶- کوثر؛ نقطه‌ی هستی
۶۷- طلبگی و تعهد کاری
۶۸- شوکران عصیان
۶۹- علی علیه السلام؛ ولایت مستصعب



- ۷۰- نوای اهل دل
۷۱- عنقای مهر
۷۲- فنای چهره
۷۳- هیمنان عشق
۷۴- درد هجران
۷۵- زلف آشفته
۷۶- حیرت ذات
۷۷- قصه‌ی گیسو
۷۸- خم ابرو
۷۹- دیار پرگار
۸۰- صبح نمود
۸۱- تیغ تقدیر
۸۲- گرداب توهم
۸۳- نگین هستی
۸۴- تمثال حق
۸۵- صاحب سلونی
۸۶- شام غربت
۸۷- عطر ختام
۸۸- شمع جمع
۸۹- جولان خیال
۹۰- چشم امید
۹۱- چشمه‌ی لطف
۹۲- دل پرچاک
۹۳- رونق گل
۹۴- رقص شمشیر
۹۵- دامن دهر



- ۹۶- نور و سرور
۹۷- چشم نگاه
۹۸- لطف قرار
۹۹- طبیعت رام
۱۰۰- دیار بی نشان
۱۰۱- مکافات عشق
۱۰۲- ناز معشوق
۱۰۳- شاهد تنهایی
۱۰۴- یار یار
۱۰۵- دم دل
۱۰۶- شور شیدا
۱۰۷- مست و خمار
۱۰۸- صفای دل
۱۰۹- گنج بی مکان
۱۱۰- هوای یار
۱۱۱- محضر ذات
۱۱۲- چهره چهره
۱۱۳- عاشق چالاک
۱۱۴- دولت تنهایی
۱۱۵- طغیان هوس
۱۱۶- خیمه‌ی بقا
۱۱۷- صاحب‌خانه
۱۱۸- ظهور پاک
۱۱۹- طعمه‌ی طمع
۱۲۰- افتاده‌ی گیسو
۱۲۱- دف مرگ

- ۱۲۲ - قد پندار
۱۲۳ - کلبه‌ای در راه
۱۲۴ - نرگس مست
۱۲۵ - وحدت مستانه
۱۲۶ - قرب غربت
۱۲۷ - جنگ آب
۱۲۸ - آتش قهر
۱۲۹ - تمنای وصال
۱۳۰ - هیاهو
۱۳۱ - حریف معرکه
۱۳۲ - کاشانه‌ی امید
۱۳۳ - بلاپیشه
۱۳۴ - میثاق
۱۳۵ - سوز و ساز
۱۳۶ - راز و ناز
۱۳۷ - خون دل
۱۳۸ - قرب یار
۱۳۹ - نقد صافی
۱۴۰ - دیوان ولایت
۱۴۱ - پندهای رفتاری
۱۴۲ - گزاره‌های انسان‌شناسی
۱۴۳ - تدبیرهای سیاسی
۱۴۴ - حکمت‌نامه‌ی فلسفه
۱۴۵ - شگفتی‌های تن‌درستی و روح‌افزایی
۱۴۶ - همسران و مدیران کارآمد
۱۴۷ - تعامل نرم و دیجیتال



- ۱۴۸- کتاب خدا
- ۱۴۹- صفانوشت حوزویان
- ۱۵۰- آزاداندیشی حوزویان و استبداد طاغوتیان
- ۱۵۱- حج؛ ابراهیمی یا سازمانی
- ۱۵۲- دانش بسنده
- ۱۵۳- آیین خردورزی
- ۱۵۴- بشارت اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۵۵- پیامبر عشق؛ حسین عَلَيْهِ السَّلَام
- ۱۵۶- مرگ و زندگی در ابدیت
- ۱۵۷- خیمه‌ی سبز ظهور
- ۱۵۸- چشم‌انداز عالمان دینی
- ۱۵۹- پیام‌رسانی دینی
- ۱۶۰- سیمای طلبگی
- ۱۶۱- اصول و قواعد تبلیغ دینی
- ۱۶۲- اصولی چه می‌گوید؟
- ۱۶۳- اخباری چه می‌گوید؟
- ۱۶۴- غیب، شب و بیداری
- ۱۶۵- اسلام؛ هویت همیشه زنده
- ۱۶۶- عصمت؛ موهبتی الهی
- ۱۶۷- فلسفه‌ی نوین
- ۱۶۸- مراتب ولایت
- ۱۶۹- عوالم مینا
- ۱۷۰- نغمه‌های عرفانی
- ۱۷۱- نسخه‌ی عرفان



- ۱۷۲ - الگوهای اندیشه‌ی دینی
- ۱۷۳ - سیر اندیشه
- ۱۷۴ - اصول و قواعد تعبیر خواب
- ۱۷۵ - اخباری و اصولی چه می‌گویند؟
- ۱۷۶ - معاد جسمانی، حقیقتی دینی و فلسفی
- ۱۷۷ - معاد جسمانی
- ۱۷۸ - خلود دوزخ و آتش و عذاب جاوید
- ۱۷۹ - انسان و جهان زندگی
- ۱۸۰ - بایسته‌های دین پژوهی و معنانشناسی دین
- ۱۸۱ - مدینه‌ی فاضله یا جنگل مدرن
- ۱۸۲ - نظام سلطه
- ۱۸۳ - چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی
- ۱۸۴ - آسیب‌های اجتماعی
- ۱۸۵ - انقلاب اسلامی چالش‌ها و طرح‌ها
- ۱۸۶ - انقلاب فرهنگی
- ۱۸۷ - حوزه؛ چالش‌ها و طرح‌ها
- ۱۸۸ - نظرگاه‌های سیاسی
- ۱۸۹ - روحانیت و رهبری
- ۱۹۰ - برگی از آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی
- ۱۹۱ - دردمندی و مشکلات اجتماعی
- ۱۹۲ - عالمان دینی و ساده‌زیستی
- ۱۹۳ - عرفان و مقامات
- ۱۹۴ - حضور حاضر و غایب
- ۱۹۵ - القواعد الفقہیة





- ۱۹۶- هدایت دینی
- ۱۹۷- دایره‌ی هستی
- ۱۹۸- بداهت معرفت خداوند
- ۱۹۹- خداپرستی و فطرت
- ۲۰۰- عارف و کمال
- ۲۰۱- چارچوب سیر کمالات
- ۲۰۲- خواب، شب و بیداری
- ۲۰۳- آموزش مقامات موسیقی ایرانی
- ۲۰۴- چارچوب نوین فقه شیعه
- ۲۰۵- نفیر عشق
- ۲۰۶- شیوه‌ی اجرای حدود
- ۲۰۷- نوشتابه‌های الکلی
- ۲۰۸- سلطه‌سالاری مردان یا زنان
- ۲۰۹- کاوشی نو در معجزه و کرامت
- ۲۱۰- علمای راستین؛ رهروان پیامبران
- ۲۱۱- آیات الاحکام و فقه القرآن
- ۲۱۲- التمهید فی شرح قواعد التوحید
- ۲۱۳- قرآن کریم و زمینه‌های اقتصادی
- ۲۱۴- تحریف‌ناپذیری و حجیت قرآن کریم
- ۲۱۵- فهرست موارد مذکر و مؤنث یا مرد و زن در قرآن کریم
- ۲۱۶- درآمدی بر شناخت قرآن کریم
- ۲۱۷- روش تفسیر از دیدگاه قرآن کریم
- ۲۱۸- پیشوایان راستین اسلام
- ۲۱۹- روش حضرات معصومین علیهم‌السلام و حرکت‌های انقلابی

- ۲۲۰- ضرورت معرفت به مقام نوری اهل بیت عليهم السلام
- ۲۲۱- کوثر؛ ناموس حضرت حق
- ۲۲۲- گفتگوهای صمیمی
- ۲۲۳- گفتگوهای اجتماعی
- ۲۲۴- پنج مقاله‌ی حکمی
- ۲۲۵- درآمدی بر علم اصول، رجال و درایه
- ۲۲۶- تاریخ همیشه زنده
- ۲۲۷- رهبران شیعه در عصر غیبت
- ۲۲۸- خاطره؛ نقشی بر چهره‌ی ذهن
- ۲۲۹- آفرینش انسان و ماتریالیسم
- ۲۳۰- التعليقة على المكاسب المحرمة
- ۲۳۱- الفهرس الحديث للفقہ الشیعی
- ۲۳۲- التعليقات الفقهية
- ۲۳۳- الرسائل التسع الفقهية
- ۲۳۴- الرسائل السبع الاعتقادية
- ۲۳۵- المباحث السنبوكية فى الفنون الاصولية
- ۲۳۶- الفهرس الحديث لآيات الأحكام
- ۲۳۷- الولاية و الحكومة
- ۲۳۸- الغناء و الرقص
- ۲۳۹- علم الأصول و علمائه الخمسة
- ۲۴۰- الجسم البسيط و انقساماته
- ۲۴۱- حاشیه على القواعد و الفوائد
- ۲۴۲- خمس الرسائل السياسية
- ۲۴۳- أسباب التنزیل
- ۲۴۴- لطافت باران
- و ...

